

الف - منابع مطالعه

- ۱ - منطق مظفر - محمد رضا مظفر - ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی - انتشارات حکمت / (تهیه شود)
- ۲ - فرائد - جناب ابوالفضائل گلپایگانی (صفحات ۱۷ تا ۲۹ - ۶۱ تا ۱۰۲ - ۴۵۰ تا ۴۶۷) / (تهیه شود)
- ۳ - نوامیس اندیشه - جناب کمال الدین بخت‌آور / (تهیه شود)
- ۴ - نوار " الوهیت " - جناب علیمراد داوودی - نوار شماره ۳۵ / (تهیه شود)
- ۵ - نوار " چرا جواب نمی‌گوئیم؟ " - جناب علیمراد داوودی - نوار شماره ۵۱ / (تهیه شود)
- ۶ - مقاله " شرح دلائل سبعة " - جناب علیمراد داوودی / (در جزوه)
- ۷ - دلائل سبعة - اشرف کلک‌اطهر حضرت رب‌اعلی / (در جزوه)
- ۸ - مقاله " دلیل و برهان در عصر رسولی " - جناب وحید بهمردی / (در جزوه)
- ۹ - منتخبات آیات مبارکه - به نقل از " رساله راهنمای تبلیغ " / (در جزوه)
- ۱۰ - نکته‌ها در طریق استدلال / (در جزوه)

ب - ضمیمه

- ضمیمه‌ای درباره اهداف درس / (در جزوه)
- هدف از مطالعه منطق و استدلال / (در جزوه)
- حذفیات کتاب منطق مظفر / (در جزوه)
- تذکرات و تغییرات / (در جزوه)
- اصلاحات تایپی / (در جزوه)
- مثالهایی در جهت توضیح تکلیف اجباری (در جزوه ص ۲۴)

ج - ارزشیابی

۱ - امتحانات

- ماهانه اول: ندارد
- میان‌ترم (۴۰ نمره / هفته نهم)
- ماهانه دوم: ندارد
- پایان‌ترم (۶۰ نمره / هفته هجدهم)

۲ - تکالیف تدریس

- تکلیف پایان‌ترم (الزامی/ فردی / ۱۰ نمره / هفته هفدهم)
- تکلیف اختیاری (اختیاری/ گروهی/ حداکثر ۶ نفر / ۱۵ نمره / هفته هجدهم)

۳ - گزارش تکلیف

ندارد

مخصوص جامعه بهائی است.

در زندگی هر فردی از افراد انسانی، توجه به استدلال و منطق صحیح لازم و ضروری است. بعضی معتقدند منطق از علومی است که از حرف شروع و به حرف ختم می شود و کاربردی در زندگی انسان ندارد. اما بسیاری از مباحث منطقی هستند که در زندگی کاربرد داشته، در امر مبارک نیز مورد تأکید قرار گرفته اند.

هر علمی از علوم مفیده ممکن است به مرحله عمل نرسد و تنها بصورت محفوظاتی انباشته در ذهن باقی بماند. اما چگونگی استفاده صحیح از آموخته ها، کاری دیگر است که بستگی به هدف از مطالعه و کاربرد صحیح آن دارد. مثلاً فردی ممکن است علوم ریاضی را در سطح وسیعی بیاموزد و کتب متعدده را در این زمینه بررسی کند اما هرگز از این علم استفاده صحیحی نکند یا آن را در مرحله محفوظات باقی بگذارد و یا در مسیری غلط بکار گیرد. آیا می توان با دیدن چنین شخصی فواید علم ریاضی را نفی کرد؟

آموزش منطق و استدلال نیز از جمله این علوم است که اگر درست فراگرفته شود نه تنها در مذاکرات و مباحثات کمک به اثبات عقاید صحیح می کند، بلکه در زندگی روزمره نیز ارتباط صحیح با دیگران را ممکن می سازد.

سعی داریم با آموختن روش استدلال صحیح، حرفها و نوشته های صحیح را از غلط تشخیص دهیم، کاذب را از صادق تمیز دهیم و در اثبات عقاید خود به بیراهه نرویم. خوب گوش دهیم، خوب تحری حقایق کنیم و خوب تجزیه و تحلیل نماییم.

بیت العدل اعظم الهی در پیام مورخ ۲۷ می ۱۹۶۶ می فرمایند: "اگر چه بصیرت انسانی ممکن است به روشن ساختن برخی از مسائل و مشکلات کمک کند، همچنین امکان دارد موجب ضلالت و گمراهی گردد. لهذا یاران باید طرز استماع نظریات و عقاید دیگران را بیاموزند بنوعی که بیش از حد تحت تاثیر آن واقع نشوند و در ایمان شان تزلزلی حاصل نگردد و نیز بدانند چگونه اظهار نظر نمایند که بر دیگر یاران تحمیل نشود!"^۱ اگر فردی نتواند مسائل را در ذهن خوب بشکافد و تجزیه و تحلیل کند، هر کلامی را از دیگران براحتی می پذیرد و ممکن است در مسائل اعتقادی او سستی بوجود آید. کافی است آنچه می شنود مغالطه ای ماهرانه باشد و یا دلیلی به ظاهر منطقی و صحیح آن را حقیقت جلوه داده باشد؛ آنگاه، مستمع، چشم و گوش بسته عقاید و نظرات غلطی را می پذیرد و یا اگر بظاهر هم روی عقیده خود با فشاری کند، قلباً شک و تردید در وجودش راه می یابد. در چنین شرایطی است که فرد باید بتواند دلایل و استدلالات صحیح

را از غلط تشخیص دهد و قوانین منطق را خوب بداند. این امر به او کمک می کند تا در اظهار نظرهای خود بیشتر دقت کند و مسائل غلطی را با روشی غیر منطقی به دیگران القاء نکند.

حضرت عبدالبهاء خطاب به گروهی از اماء الرحمن که محفلی به جهت نشر نفعات ترتیب داده بوده اند می فرمایند: " مذاکرات باید حجج بالغه و براهین واضحه و ادله قاطعه بر طلوع شمس حقیقت باشد." ^۲ ملاحظه بفرمائید، شرایط صحیح چنین مذاکراتی این است که دلایل و براهین برای اثبات حقانیت ظهور حضرت بهاء الله واضح، قاطع و بالغ باشد. در مبحث برهان با قضایای یقینی که ضرورتاً نتیجه یقینی دارند آشنا می شویم. تشخیص چنین قضایایی برای کشف حقیقت، شخص متحری را راهنمایی خواهد کرد. او از این طریق قادر خواهد بود در استدلال خود و اثبات حقیقت از قضایای قطعی و مقدمات یقینی کمک گیرد. قضایایی که بدیهی و واضح است و هر مستمع منصفی را قانع خواهد نمود.

حضرت ولی امر الله می فرمایند: " وقت آن است که منادیان این ظهور الهی به اعمال و اخلاقتان به این نار موقده در قلوب شعله به ارکان عالم زنند و لزومیت دین را - به دلائل قولی و فعلی به مفسدین و مادیون عالم اثبات نمایند." ^۳ اثبات لزومیت دین برای مادیون و کسانی که اعتقادی به خداوند و مظاهر امر او ندارند کاری ساده نیست و محتاج دلائلی محکم و قوی است که مورد ایراد واقع نشود، قاطع، کامل و بالغ باشد. مطالعه این درس شما را با وسایل صحیح رسیدن به این هدف آشنا می کند. در این مباحثات و مناظرات، هدف کشف حقیقت است و " مجادله در قول " صرفاً با هدف " اثبات مدعا " (اعم از غلط یا درست) در امر مبارک مورد تأکید قرار نگرفته است. به فرموده " جمال قدم جَلَّ أَسْمُهُ الْأَعْظَمُ ": " غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید... " ^۴ یکی از مباحث مورد مطالعه در " صناعات خمس "، " جدل " است. در این قسمت ممکن است حقیقت در راه تفوق جویی بر طرف مقابل نادیده گرفته شود. مطالعه این مبحث بجهت بکارگیری روش جدل در استدلال نیست. بلکه بالعکس برای شناختن آن و اجتناب از مجادله در قول است زیرا زمانی می توانیم از امری دوری کنیم که کاملاً با آن آشنایی داشته باشیم و در اثبات حقایق به بیراهه نرویم. در ضمن، اگر نفسی از طریق جدل سعی در اثبات مطلبی داشت که عاری از حقیقت بود، بتوانیم آن را تشخیص دهیم و مورد تأثیر واقع نشویم. در بسیاری موارد برای ابطال معتقدات اهل بهاء دلالی می آورند که بظاهر یقینی و بدیهی است اما اگر با مبحث " مغالطه " و انواع آن خوب آشنا باشیم می توانیم

ج

اشکالی را که در مواد قیاس و یا ترکیب آنها وجود دارد بیابیم و با شنیدن چنین نظراتی تردید به دل راه نداده، حقیقت را از مجاز تشخیص دهیم. در ارتباط با گروهی از مردم که اسیر احساسات هستند و به مسائل عقلی و ادله و براهین منطقی توجهی ندارند و یا آن را متوجه نمی شوند، آشنایی با مبحث خطابه و شعر کاملاً مؤثر خواهد بود. فی‌المثل استفاده از "قضایای مشهوره" چون ضرب‌المثلها و اشعار شعرای معروف، اقناع ناس را بدنبال خواهد داشت. البته در استفاده از این روش باید توجه داشت که حقیقت همواره مورد نظر باشد و ظاهر فریبی یا عبارات خوش ظاهر جای حقایق را نگیرد. استفاده از این روش در تشویق ناس به اکتساب فضائل و انجام فرائض و روشن کردن افکار، مفید و مؤثر خواهد بود. حضرت بهاء‌الله می فرمایند، قوله تعالی: "یا اسمی بیان نفوذ می طلبد چه اگر نافذ نباشد مؤثر نخواهد بود..."^۵ نفوذ و تاثیر بیان از مسائلی است که در این دو مبحث مورد توجه خاص قرار می گیرد.

بدین ترتیب در هنگام مطالعه این درس باید به طرق بکارگیری مباحث توجه داشته باشید و مطالب را بصورت انتزاعی در نظر نگیرید. چنین مطالعه‌ای نه تنها از قالب محفوظات صرف بیرون می آید بلکه جالبتر و جاذبتر بوده، راه استفاده صحیح از حجج بالفه و براهین قاطعه را در اثبات عقاید نشان خواهد داد. و نهایتاً همچون مطالعاتی نخواهد بود که بخاطر نداشتن انگیزه و هدف، بزودی از خاطر مطالعه‌کننده می رود و بی اثر و ثمر می ماند.

موفق و مؤید باشید.

مآخذ:

- ۱ - مجموعه دستخطهای بیت‌العدل اعظم الهی جلد ۱ صفحه ۳۱۸
- ۲ - مجموعه آثار مبارکه در باره تربیت‌بهائی صفحه ۷۱
- ۳ - مائده آسمانی جلد ۳ صفحه ۵۰
- ۴ - کلمات مبارکه مکنونه آیه ۵
- ۵ - رساله راهنمای تبلیغ صفحه ۱۳۲

از آنجائی که برخی از عزیزان اظهار می نمایند که بطور دقیق نمی دانند که از درس استدلال (خصوصاً منطق مظفر) چه مطالبی مورد نظر و دارای اهمیت بیشتر می باشد بر آن شدیم که اهداف جزئی آموزشی هر درس را به اطلاع عزیزان برسانیم تا علاوه بر آگاهی از توانائیهای که پس از پایان مطالعه هر درس بدست می آورند با بیشترین توجه اوقات محدود خود را مصروف اهداف مشخص شده نموده و خیال خود را از این بابت آسوده سازند.

یقین است که برای بهبود هرچه بیشتر و نیز اصلاح اساسی جزوه درسی منتظر پیشنهادات و نظرات و تجارب مفیدتان خواهیم بود.

اهداف درس هفته اول (منتخبات آیات مبارکه ... و نوار چرا جواب نمی گوئیم)

- ۱ - شرایط و اهمیت بیان مطلوب را توضیح داده آنها را برمی شمارد.
- ۲ - ارتباط عهد و میثاق الهی را با تبلیغ حقائق امر مبارک با ذکر دلیل تشریح می کند.
- ۳ - با ارائه مثال عوامل توفیق در تبلیغ امرالله را نام برده به اختصار توضیح می دهد.
- ۴ - روش اهل بهاء را در برابر ایرادات و انتقادات مخالفان همراه مثال و نمونه بیان می کند.
- ۵ - با ارائه چند مثال علل و دلایل عدم جواز مجادله بر اهل بهاء را تشریح می نماید.

اهداف درس هفته دوم (مبحث صناعات خمس)

- ۱ - مبادی قیاس و اقسام آن را با ذکر مثال توضیح می دهد.
- ۲ - وجه افتراق قضایای یقینی از همدیگر را بیان کرده آنها را نام می برد.
- ۳ - به هنگام مواجهه با هر نوع قضیه ای به شرط وقوف بر معنی آن ماده آن را تشخیص می دهد.
- ۴ - اقسام قیاس از لحاظ ماده را با توضیح مختصر برمی شمارد.

اهداف درس هفته سوم (مبحث برهان)

- ۱ - برهان و اقسام آن را با ارائه مثال تعریف کرده مواد تشکیل دهنده آن را ذکر می کند.
- ۲ - برهان انی و لمی را از هم تشخیص داده و با ذکر تفاوتشان درجه اهمیت هر یک را بیان می نماید.

۳ - چگونگی انعقاد برهان لمی با یکی از علل اربعه را توضیح می دهد.

۴ - حداقل چهار شرط از شرایط مقدمات برهان را نام می برد.

اهداف درس هفته چهارم (مبحث جدل)

۱ - مفهوم اصطلاحات فن جدل را بیان می کند.

۲ - چرایی احتیاج به جدل را از نظر درس توضیح می دهد و فواید آن را برمی شمارد.

۳ - با مقایسه جدل و برهان با یکدیگر وجوه افتراق آن دو را شرح می دهد.

۴ - جدل را تعریف کرده، فواید، مبادی و مقدمات آن را بیان می نماید.

۵ - با توضیح مفاهیم سائل و مجیب، آداب مناظره را ذکر می کند.

اهداف درس هفته پنجم (مباحث خطابه و شعر)

۱ - با تعریف خطابه و شعر فواید و وظائف آن دو را بیان می کند.

۲ - اجزاء، ارکان، اقسام و توابع خطابه را شرح می دهد.

۳ - وجوه تشابه و افتراق جدل و خطابه را توضیح می دهد.

۴ - با ارائه مثال علت تاثیر شعر و قضاای خیالی را تشریح می نماید.

اهداف درس هفته ششم (مبحث مغالطه)

۱ - مغالطه را تعریف کرده علت وقوع، هدف، فائده، موضوع، مواد و اجزاء آن را ذکر می کند.

۲ - انواع مغالطه را نام برده و با ذکر مثال به اختصار آنها را توضیح می دهد.

۳ - با مشاهده عبارات مختلف استدلالی، در صورت وجود مغالطه در آنها، ضمن تشخیص آن نوع را بیان می کند.

۴ - تعدادی از اجزاء عارضی مغالطه را برمی شمارد.

اهداف درس هفته هفتم (دلائل سبعة و شرح آن - نوامیس اندیشه قسمت اول)

۱ - دلائل سبعة را به اختصار ذکر می کند و خصوصیات مشترک آنها را بیان می نماید.

۲ - علت اقامه دلائل سبعة را بیان می کند.

۳ - یکایک دلائل را با توجه به عین نص مبارک شرح می دهد.

۴ - دلائل اصلی و فرعی را در دو ظهور پیاپی ذکر کرده علت تنزل دلائل در ظهورات را بیان می کند.

۵ - با تعریف اندیشه شرایط تفکر را با توضیح اجمالی برمی شمارد و تفاوت آن را با دانائسی ذکر می کند.

۶ - دشواریهایی که در راه تفکر موجود است بیان می کند.

حذفیات

موارد حذف شده از کتاب منطق مظفر عبارتند از :

- | | |
|--|---|
| صفحه ۲۲۳ تا ۲۲۶ | ۱ - اقسام مشهورات |
| صفحه ۲۵۴ | ۲ - نوع دوم برهان انی |
| صفحه ۲۵۶ از سطر ۴ تا ص ۲۵۸، سطر به آخر | ۳ - علل قضیه بدیهی اول |
| صفحه ۲۶۰ تا ۲۶۰ | ۴ - برهان لمی مطلق و غیر مطلق |
| صفحه ۲۶۶ تا ۲۶۸ | ۵ - معنی ذاتی در باب برهان |
| صفحه ۲۶۸ و ۲۶۹ | ۶ - معنی اولی |
| صفحه ۲۸۵ و ۲۸۴ | ۷ - مسائل جدل |
| صفحه ۲۸۵ و ۲۸۶ | ۸ - مطالب جدل |
| صفحه ۲۸۶ تا ۲۹۱ | ۹ - ادوات جدل |
| صفحه ۲۹۱ تا ۲۹۴ | ۱۰ - معنی موضع |
| صفحه ۲۹۴ تا ۲۹۸ | ۱۱ - اقسام موضع |
| صفحه ۲۹۸ و ۲۹۹ | ۱۲ - مواضع اثبات و ابطال |
| صفحه ۲۹۹ و ۴۰۰ | ۱۳ - مواضع اولی و مرجح |
| صفحه ۴۲۷ تا ۴۲۹ | ۱۴ - صورتهای گوناگون تشکیل خطابه و ... |
| صفحه ۴۲۹ تا ۴۳۰ | ۱۵ - ضمیر |
| صفحه ۴۳۰ تا ۴۳۲ | ۱۶ - تمثیل |
| صفحه ۴۳۲ تا ۴۳۳ | ۱۷ - انواع خطابه |
| صفحه ۴۳۵ تا ۴۳۷ | ۱۸ - انواع متعلق به مشاخره |
| صفحه ۴۳۷ تا ۴۳۹ | ۱۹ - انواع متعلق به مشاوره |
| صفحه ۴۳۹ تا ۴۴۰ | ۲۰ - قسمت دوم : آنچه متعلق به مورجزئی است |

- هفته اول : منتخبات آیات مبارکه در طریق نطق و بیان (صفحه ۱۰ تا ۱۹ جزوه)
و نوار " چرا جواب نمی گوئیم؟ "
- هفته دوم : مطالعه مبحث صناعات خمس از صفحه ۳۱۳ تا ۳۴۸ کتاب منطق مظفر
- هفته سوم : مطالعه مبحث برهان از صفحه ۳۵۱ تا ۳۶۹
- هفته چهارم : مطالعه مبحث جدل از صفحه ۳۷۳ تا ۴۰۹
- هفته پنجم : مطالعه مبحث خطابه و شعر از صفحه ۴۱۲ تا ۴۶۶
- هفته ششم : مطالعه مبحث مغالطه از صفحه ۴۶۹ تا ۴۹۵
- هفته هفتم : مطالعه قسمت اول مباحث نوامیس اندیشه از صفحه ۱ تا ۲۴
- هفته هشتم : مرور دروس گذشته
- هفته نهم : امتحان میان ترم
- هفته دهم : مطالعه دلائل سببه و شرح آن صفحه ۲۵ تا ۳۴ جزوه
- هفته یازدهم : جزوه دلیل و برهان در عصر رسولی صفحه ۳۴ تا ۵۳ جزوه
- هفته دوازدهم : جزوه نکته ها در استدلال صفحه ۵۵ تا ۷۲ جزوه
- هفته سیزدهم : نوار اثبات الوهیت (شماره ۳۵) همراه با مطالعه صفحات ۱۵۵ تا ۱۷۸ نوامیس اندیشه
- هفته چهاردهم : در چگونگی احتجاج به آیات صفحه ۱۷ تا ۲۹ فرائد با انضمام مقاله مخصوصه در فصاحت و بلاغت آیات صفحه ۴۵۰ تا ۴۶۷ فرائد
- هفته پانزدهم : در کیفیت استدلال به معجزات صفحه ۷۸ تا ۱۰۲ فرائد
- هفته شانزدهم : در چگونگی استدلال به دلیل تقریر صفحه ۶۱ تا ۷۸ فرائد
- هفته هفدهم : مرور دروس گذشته
- هفته هیجدهم : امتحان پایان ترم

تذکر: مبحث آداب مناظره در البهیة در برنامه درساختاری است و در آزمون مطرح

نمی شود. (صفحه ۱۹ تا ۲۵ جزوه)

۱ - قسمت "انواع" قیاس و استقراء از تکلیف حذف شود. (یافتن دو قیاس و دو استقراء کافی است. لزومی ندارد انواع آن مشخص شود و یا حتما از هر دو نوع نمونه آورده شود. فی المثل شما ممکن است هر دو قیاسی که از آثار مبارکه می یابید قیاس اقترازی باشد نه استثنایی و یا استقراء تام باشد نه ناقص. توجه داشته باشید که در این تکلیف قیاس و استقراء بطور کلی حذف نشده بلکه "انواع آن" و لزوم استخراج دو نمونه از هر یک از انواع آن حذف شده است. (صفحه ۸ جزوه درسی را اصلاح بفرمائید.)

۲ - تکلیف اجباری این درس به سه صورت در نظر گرفته شده بود که قسمت سوم (انواع مغالطه) حذف شده. اما یافتن نمونه های مورد اول (استقراء - قیاس - تمثیل - برهان انی و برهان لمی) و مورد دوم (تناقض و انواع آن) ضروری است.

در مورد مبحث تناقض و انواع آن به مطالبی که در درس منطق در این شماره خوانده اید مراجعه فرمائید.

۳ - بجای موارد حذف شده در تکلیف، نمونه هایی از دلیل نقضی (الزامی) و برهان خلف را در آثار مبارکه بیابید. از هر کدام دو نمونه کافی است. (رجوع کنید به صفحات ۵۸ و ۶۷ جزوه)

۴ - قبل از شروع مطالعات خود در هر هفته به "ضمیمه درس استدلال عقلی و نقلی" (صفحه ۴ ضمیمه) که اهداف درسی را در هر هفته مشخص کرده است مراجعه فرمائید سپس با توجه به آن اهداف، درس را مطالعه کنید.

۵ - قبل از انجام تکلیف به مثالهایی که در جهت توضیح تکلیف اجباری در صفحه ۷۴ جزوه آمده است مراجعه بفرمائید. بررسی این نمونه ها چون بعضاً مربوط به مباحث درسی است شما را در فهم این مطالب و توفیق در پاسخگویی به سوالات امتحان نیز کمک خواهد نمود.

۶ - جداگانه تعداد برای تشکیل گروه و انجام تکلیف اختیاری ۶ نفر است و اگر در منطقه ۴ بیش از ۶ دانشجو این درس را می گذرانند، به دو یا سه گروه تقسیم شوند و تکلیف را انجام دهند.

۷ - لطفاً سطر ۸ و ۹ از صفحه ۶ راهنمای جزوه را حذف نمائید زیرا انواع مغالطه جزء مباحثی است که برای تشخیص مغالطه باید کاملاً مورد توجه قرار گیرد و سوالاتی در امتحان مطرح خواهد شد که مستلزم شناخت کامل مغالطات لفظی و معنوی است.

بطور مثال در موارد زیر باید بتوانید تشخیص دهید که اصولا مغالطه‌ای وجود دارد یا نه و اگر مغالطه‌ای دارد کدامیک از انواع آن است و مغالطه در کدام قسمت وجود دارد.

الف) الفاظ حرف و فعل هر دو اسمند پس هر کلمه‌ای اسم است.
پاسخ: مغالطه معنوی از نوع سوء تعبیر حمل است زیرا " حرف " و " فعل " در مفهوم اسمند ولی در مصداق اسم نیستند.

ب) هر محسوسی موجود است و عقل موجود است پس عقل محسوس است.
پاسخ: سوء تالیف از اقسام مغالطه معنوی است یعنی در خود مقدمات ایراد وجود دارد. اولاً حد وسط اعم از حد اکبر است (" موجود " اعم از " محسوس " و " عقل " است) و ثانیاً شکل دوم قیاس است که شرایط انتاج ندارد یعنی اختلاف در مقدمه از لحاظ کیفی نیست. (مغالطه لفظی هم هست)

ج) اگر X عددی زوج باشد آنگاه (X + ۱) فرد است.
پاسخ: مغالطه‌ای در آن وجود ندارد. قضیه شرطیه است و در صورت همواره صادق است.

اصلاحات تالیفی
الف) اصلاحات جزوه درسی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	شماره ۳، ۷ سطر به آخر	وجوه	وجود	۳۸	سطر ۱۲	ابوالصلا	ابوالصلا
۱۷	بند سوم سطر اول	عیقلی	علیقلی	۴۴	سطر ۱۶	مغری	مغری
۲۵	سطر ۴	استرفاغ	استرفاع	۴۵	سطر آخر	لمح	لمح
۲۶	سطر ۱	فعا	فها	۴۶	سطر ۹	متزله	متزله
۲۶	سه سطر به آخر	داد که	داد که	۴۶	سطر ۱۵	به منظور	به منظور
۲۷	سطر ۲	مینمود.	می نمود.	۴۶	۶ سطر به آخر	حجبا ب	حجبات
		خطور	خطور	۴۶	۵ سطر به آخر	استدلال	الاستدلال
۲۷	سطر ۱۸	است که	است که	۴۷	سطر ۴	الفانی	الفانی
		ایمان	ایمان	۴۸	۸ سطر به آخر	الایات	الایات
۲۸	۴ سطر به آخر	لایا توان	لایاتون	۵۰	سطر ۶	الواحی	الواح
۲۸	بند ماقبل آخر سطر ۷	طراط	صراط	۵۰	شماره ۱ سطر ۲	بنا بود	به بنا بود
۳۳	شماره ۴ سطر ۱	دافی	وافی	۵۳	شماره ۴۱	سوره الاسراء	سوره الاسراء
۳۶	سطر ۱۳	احد	احد				
۳۸	سطر ۶	بنویسند	بنویسند	۵۹	بند ۳ سطر ۲	اَوَّل	اَوَّل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۹	سطر آخر	حق	هر
۶۲	۳	یهیط	یهیط

ب) اصلاحات نوا میس اندیشه

۲۳	بند دوم سطر ۲	منفی	منفی
۲۹	۶ سطر به آخر	عنکبوت	عنکبوت
۳۰	سطر آخر	پذیرفته	پذیرفت
۳۱	سطر آخر	ار	از
۳۷	سطر ۳	فیوجرایست	فیوجرایست
۱۵۵	سطر آخر از بند ۲	خواهیم	خواهیم
		بیمود هیم	بیمود
۱۵۵	۳ سطر به آخر و سطر ۹	معلول و علل	معلول و علل
۱۵۹	۵ سطر به آخر	فواصله	فواصل
۱۶۱	بند آخر سطر اول	لویا تجیو سکی	لویا تجیو سکی
۱۶۲	سطر ۸	نسبت	نسبیت
۱۷۰	سطر ۱	می تواند	می تواند
۱۷۱	۴ سطر به آخر	سلولولها	سلولولها
۱۷۵	۶ سطر به آخر	خاصیت و مغز	خاصیت مغز
۱۷۸	بند سوم سطر ۲	انهدام	انهدام آلت
		موسیقی	موسیقی

فهرست مطالب
درس استدلال عقلمانی و نقلی

- ۱ - منتخبات آیات مبارکه (از کتاب رساله راهنمای تبلیغ)
 - ۲ - منطق مظفر
 - ۳ - دلائل سبعة
 - ۴ - شرح دلائل سبعة از آهنگ بدیع
 - ۵ - قسمت اول نوامیس اندیشه
 - ۶ - دلیل و برهان در عصر رسولی
 - ۷ - نکته‌ها در استدلال
 - ۸ - نوار اثبات الوهیت
 - ۹ - قسمت دیگری از نوامیس اندیشه
 - ۱۰ - صفحاتی از فرائد در اثبات حجیت آیات
 - ۱۱ - کیفیت استدلال بمعجزات از فرائد
 - ۱۲ - استدلال بدلیل تقریر از فرائد
- جزوه داده میشود
خریداری شود
جزوه داده میشود
جزوه داده میشود
کتاب تهیه شود
جزوه داده میشود
جزوه داده میشود
کتاب تهیه شود
کتاب تهیه شود
کتاب تهیه شود
کتاب تهیه شود

نام درس : استدلال عقلی و نقلی

تعداد واحد : ۲

پیش نیاز : منطق و فلسفه شرق

هم نیاز : وجوه آیات

هدف کلی درس : شناخت طرق صحیح استدلال و کسب مهارت در اثبات موضوعات دینانی با دلّه عقلیه و نقلیه .

اهداف آموزشی :

۱ - آگاهی از شیوه و روش بیان مسائل استدلالی در مباحثات بآن گونه که شایسته اهل بهاست .

۲ - بکار بستن قواعد و اصول منطق در استدلالات عقلی و تشخیص استدلال صحیح از مغالطه و سفسطه

۳ - آشنایی بانحوه استدلالات بکار رفته در آثار مبارکه علی الخصوص آنچه از هیاکل مقدسه در اثبات عقائد دینیه آمده است و توجه به نکات اساسیه آن .

۴ - یادگیری طریقه اثبات مسأله از امهات مسائل دینانی با دلائل و حجج جامع و همه جانبه

منابع مطالعه :

۱ - منتخباتی از آیات مبارکه مندرج در کتاب رساله راهنمای تبلیغ همراه با صفحاتی چند از کتاب دررالبهیه در خصوص توضیح اموری که باید در هنگام استدلال و بیان بدان توجه نمود همراه با نوار " چرا جواب نمیگویم " حاوی تحقیقی عقلی در روش اهل بها در مناظرات .

۲ - قسمت اول کتاب نوامیس اندیشه در مورد طرق صحیح تفکر و تنظیم فکر جهت استنتاج و وصول بمطلوب همچنین صفحات ۱۵۵ تا ۱۷۸ این کتاب در مورد اثبات روح .

۳ - مباحث استدلالی منطق یعنی قسمت صناعات خمس مندرج در کتاب .

۴ - جزوه نکته‌ها در استدلال حاوی نکات پراکنده استدلالی همراه بانمونه‌هایی از استدلالات وارده در آثار مبارکه و مباحثی در استدلال نقلی .

۵ - جزوه دلیل و برهان در عصر رسولی .

۶ - دلائل سبعه از حضرت نقطه اولی در اثبات ظهور مبارک و توضیحاتی در جهت تفهیم این دلائل از جناب دکتر داودی مندرج در مجله آهنگ بدیع .

۷ - نوار استدلال و اثبات وجوه حق تعالی از جناب دکتر داودی .

۸ - صفحاتی از کتاب فرائد در اثبات حقانیت مظهر الهی از طریق آیات و دلیل تقریر

و همچنین مطالعه بعضی از صفحات دیگر این کتاب در دلیلیت معجزات .

صفحات (۴۵۰ تا ۴۷۶ و ۱۷ تا ۲۹ و ۷۸ تا ۱۰۲ و ۶۱ تا ۷۸)

توضیح : مباحث اساسی و اصلی این درس تشکیل یافته است از :

۱- شناختی از روش و شیوه‌ای که شایسته است اهل بها در هنگام استدلال مد نظر قرار دهند و در مباحثات و هنگام بیان مطالب آنرا رعایت نمایند .

۲- نتیجه‌گیری از قواعد منطق در مبحث صناعات خمس که زیر بنای برهان و استدلال است و بکارگیری این قواعد در استدلالات و انجام تکلیفی در این خصوص بجهت شناخت بیشتر و بهتر این قواعد و نحوه کاربرد آنها .

۳- مطالعه نمونه‌هایی از استدلالات بکار رفته در آثار امری و توجه به نکاتی که جنبه کلیدی و اصلی در مباحثات استدلالی دارد و راه را برای وصول به مطلوب آسان مینماید .

۴- مطالعه و دقت در یادگیری ۳ مطلب عمده و اساسی دیانت که همواره اثبات صحیح آنها مورد نیاز در مباحثات بوده و باید بگونه‌ای جامع و همه‌جانبه با دلائل و براهین کافی تجزیه و تحلیل شود . و آن سه مطلب عبارت است از :

۱- اثبات وجود حق تعالی ۲- اثبات حقانیت مقام حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ایزدی ۳- اثبات روح و بقای آن .

" شرح منابع درسی در ارتباط با اهداف ذکر شده "

۱- جهت مطالعه و آشنائی به طریقه بیان ادله که سزاوار است اهل بها در مباحثات خود به آن توجه کنند از الواح و آثار مبارکه برخی نصوصی که در این خصوص آمده از رساله راهنمای تبلیغ در موضوع آداب نطق و بیان ، زیارت میگردد . همچنین قسمت نهم این رساله شامل بخشی از ترجمه مقاله ام‌البهاء حضرت روحیه خانم پیرامون همین موضوع در نظر گرفته شده است . بانضمام نواری از جناب دکتر داوودی که تحقیقی علمی و فلسفی در موضوع پاسخگویی به ایرادات و اعتراضات مخالفین با توجه به رعایت شوون و آداب شایسته اهل بها در جهت تکمیل این بخش از درس انتخاب گردیده است همچنین مقاله آداب مناظره از - درالبهیه که تنها جهت مطالعه در نظر گرفته شده است .

۲- باب ششم از کتاب منطق تألیف استاد محمد مظفر ترجمه منوچهر صانعی ، انتشارات حکمت از آنجا که در منطق مقدمه‌ای جهت بکارگیری قواعد و قوالب مشخصه در استدلالات است و به کمک این قواعد میتوان استدلال صحیح را از غیر صحیح یعنی برهان را از مغالطه و سنسطة تشخیص داد . بهره‌گیری از این قواعد که در واحد منطق خوانده شده با کمک مطالب تکمیلی آن که در این درس تحت عنوان صناعات خمس خوانده میشود زمینه‌کافی را جهت انطباق استدلالات موجود در کتب استدلالیه موافق یا مخالف بر قواعد و ضوابط حجت و - برهان فراهم میسازد بنابراین در این درس میتوان به نتیجه‌گیری مطلوبی از قواعد منطق نائل آمد .

۳ - کتاب نوامیس اندیشه تألیف جناب بخت آور

گرچه قواعد و قوالب منطقی بیشتر جهت شناخت استدلال و تشخیص و تمیز حجت و برهان از مغالطه است اما آنچه در این درس میخوانیم تنها این مورد نیست بلکه خواستار آنیم که چگونه فکر کنیم چه موانعی بر سر راه فکر کردن داریم، کدام راه را انتخاب کنیم تا در طریق تفکر زودتر به نتیجه برسیم.

اندیشه و فکر خطوط و بستری دارد که قبلاً ترسیم شده و باید از آنها کمک گرفت تجربیات گذشته را نیز باید بدانیم و بموقع و بصورت صحیح بکار گیریم مسائل اولیه و بدیهات را که الفبای استدلال است و دیگران آماده نموده اند بدانیم و از آنها استفاده نمائیم. . . . که در این مورد کتاب نوامیس اندیشه که تا حدودی این منظور را ایفا می کند در نظر گرفته شده است.

۴ - دلائل السبعه و برخی تألیفات راجع به استدلالات و براهین الهیه .

پس از آشنائی با قواعد و علوم که در امر استدلال نوشته شده و علمی است اکتسابی قسمت مهم درس آغاز میگردد که استدلالهای الهی و روحانی است. در این سبیل بنگریم و طریقی را که آنها در استدلال در نظر گرفته اند میزان تفکرات و تصحیح انحرافات خود قرار دهیم زیرا میزان اتم اقوم حتی در خصوص استدلالات تنها مظاهر مقدسه الهیاند و صحت مدارک آنها همه به آن میزان تصحیح میگردد و کلیه طرق شناخت به آن اصل سنجیده میشود بشر در این سبیل هرچقدر هم که پیشرفت و ترقی نماید باز نیازمند ارشادات الهی و محتساج اصلاحاتی است که جز بیانات مظاهر مقدسه که پایه و اصل حقیقتند و کلام آنها مصون از خطا و اشتباه است نخواهد بود .

از اینرو نمونه‌هایی از استدلالات الهی که در الواح و آثار مبارکه ذکر شده مانند دلائل سبعه که حضرت نقطه اولی خود بنفسه بر اثبات حقانیت ظهور مبارک خویش ایراد فرموده اند همراه با مقاله‌ای که جناب دکتر داودی در آهنگ بدیع در خصوص تشریح این دلائل مرقوم داشته اند با انضمام نمونه‌هایی دیگر از استدلال عقلی که در کتاب بیان فارسی آمده در جزوه‌ای بنام دلیل و برهان در عصر رسولی که بهمت جناب وحید بهمدی گردآوری شده که جزء منابع درسی میباشد .

علاوه بر این مطالبی خاص که در جهت تمیز و تشخیص استدلال درست از غیر آن لازم بنظر میرسد همچنین نکات مهمی در امر استدلال عقلی و نقلی بر مبنای ادله‌های مذکور که در کتاب مستطاب ایقان تنظیم یافته با نکاتی دیگر در زمینه استدلال نقلی بصورت جزوهای تحت عنوان نکته‌ها در استدلال جزء منابع درسی است و تقدیم میگردد .

۵ - نتیجه‌گیری عملی از درس بوسیله اثبات سه مسئله مهمه (ذات غیب - حقانیت مظاهر

امر - اثبات روح و بقای آن)

حال پس از آموزش‌های لازم و آشنائی با طرق استدلال به نتیجه‌گیری از درس میرسیم که

لازم است آنچه آموخته‌ایم بکار بریم و نمونه‌هایی از ادله و براهین لازم را که در اجتماع مفید و موضوعاتی که اثبات آنها از اصول اولیه است، طرق بیان و اثبات آنها را بطور دقیق و جامع بیاموزیم به نکات خاص و حاشیه‌ای که در این استدلالها موجود است پی بریم موارد — شبهه را در آنها بیابیم. نظر بر این نیست که چند دلیل متداول را که در تمام کتب متشابهها ذکر شده و بعضی از آنها را بخاطر داریم مجدداً بخوانیم بلکه مقصود اینست که در تمام جزئیات این امور وارد شده و مسائل جانبی را عمیقاً بررسی و ریشه یابی نمائیم فی‌المثل در مورد اینکه دلیل حقانیت مظهر امر چیست شاید بارها خوانده و شنیده‌ایم که مهمترین دلیل آیات است حال در این درس باید به تجربه و تحلیل و تعمق و تفکر همه جانبه بپردازیم. ابتدا سعی نمائیم که خود پی بریم که چگونه است که آیات دلیل است و دلالت آن از چه جهت است این امر را خود دقیقاً جستجو و تفحص نموده موقن و مطمئن گردیم بررسی و تحقیق نمائیم اینکه گفته‌اند آیات دلیل است آیا منظور تمام آیات من حیث المجموع بوده و یا آنکه این حجیت حتی در یک آیه هم موجود است پس بنگریم و ببینیم این امر چیست و چگونه یک آیه برای خلق حجت است چه فرقی است بین یک آیه که از نم مظهر ظهور ظاهر میگردد با یک مطلب حکمی که یک دانشمند و فیلسوف تحقیق نموده و اظهار داشته و ما به امتیاز واقعی بین این دو کلام در چیست این مطلب و نظائر آنها را در این مباحث عمیقاً دریافته و پی بریم بنابراین در این بخش از درس سعی شده است مباحث بصورت گسترده‌ای بررسی شود منابعی که انتخاب شده منابعی است که مسائل را از جهات مختلفه بصورت وسیع و همه جانبه مورد تجزیه و تحلیل قرار داده مطالب همه متنوع و دارای زمینه دقت و تحقیق است. در این زمینه در مورد اثبات وجود خدا نوار استدلال جناب دکتر داودی. و در خصوص روح و بقای آن از کتاب نوامیس اندیشه که در این کتاب بررسی همه جانبه‌ای گردیده و با عناوینی که استفاده شده بحث گسترده‌تر گردیده باعث میشود دانشجویان از زوایای مختلفه به این مبحث بنگرند.

و در مورد مطلب سوم که اثبات حقانیت مظهر الهی است از کتاب فرائد از مطالبی که در خصوص استدلال به آیات و کیفیت دلالت آنها همچنین بیان دلیل تقریر و کیفیت دلالت معجزات بانضمام نوار خلاقیت کلمه‌الله از جناب دکتر داودی استفاده شده است.

" ترتیب و روش مطالعه و ارزشیابی "

برحسب تنوعی که منابع این درس دارد هر کدام جداگانه دارای روشی جهت مطالعه همچنین ارزشیابی خاصی است که ذیلاً جدا از یکدیگر ذکر میشود.

۱ — منتخبات آثار مبارکه در خصوص رعایت اموری در استدلال.

در این مورد مقصود مطالعه این آثار و درک و فهم آنها و در خاطر سپردن مفاهیم آنهاست و در آزمون نیز همین امر مد نظر بوده و به همین طریق سوالات مطرح میگردد.

۲ - مباحث منطقی (صناعات خمس):

در این مورد انتظار اینست که هنگام مطالعه نظر بر نحوه بکارگیری این قوالب منطقی باشد باید در هر مورد از مباحث متنوعه این کتاب سعی نمود این مفاهیم ذهنی را با مصداق خارجی خود منطبق و کاربرد های این قواعد را در استدلالات پیدا نمود که بهمین جهت تکلیفی در این خصوص جز برنامه درس گذاشته شده است باید سعی شود نحوه مطالعه را در همان جهتی که تکلیف مقرر شده سوق داد و بیشتر به مطالبی که کاربرد عملی در امر استدلال دارد تکیه کرد و در آزمون نیز بیشتر به این مطالب تکیه خواهد شد .
مسائلی که صرفاً منطقی و کاربرد زیادی در امر استدلال ندارد در درجه دوم میباشد من باب مثال انواع مغالطه ها و سفسطه از این قبیل میباشد .

۳ - نوامیس اندیشه :

روش مطالعه این قسمت از درس خلاصه برداری است بدینصورت که پس از اتمام هر مبحث زبده و خلاصه و نتیجه بحث انتزاع شود و مطالب مهمه و اساسی اخذ شود در آزمون نیز بهمین صورت ارزشیابی خواهد شد . در این کتاب سخنانی کوتاه و پرمعنی از متفکرین و فیلسوفان در جهت تنظیم فکر و جهت دادن به آن و روش تحری حقیقت ذکر شده که مناسب است این گزیده ها مد نظر قرار گیرد و در خاطر سپرده شود بسیاری از این مباحث مورد تأیید در امر مبارک بوده و در آثار نیز مذکور گردیده است و انتخاب این کلمات در کتاب مزبور شاید بر همین اساس بوده است .

۴ - دلیل و برهان در عصر رسولی و دلائل سبعه :

مطالعه این جزوه مبتنی بر درک همه موارد حتی جزئیات میباشد مطالب زیادی در جملات کوتاه جای گرفته و باید با تأمل و دقت این مطالب را مطالعه نمود آیات مبارکه را با حوصله بررسی کرد مخصوصاً آیات نازله از قلم حضرت نقطه اولی که دقت بیشتری را می طلبد در این قسمت نیز نظر بفرمائید هائی است که از استدلالات اقامه شده از طریق مظاهر الهی حاصل میشود بنابراین باید با دقت به جوانب امور توجه کرد ابتدا خود دلیل و برهان را درک نمود و مشکلات استدلالی آنرا برای نفوس ضعیفه و شبهاتی که ممکن است پیش آید خود تجزیه و تحلیل کرد تا در موقع بیان به اشکالی مواجه نگردید از اینجهت در آزمون نیز نکات ظریف و دقیق از این قسمت مطرح میگردد نکاتی که پاسخ به آن در نظر ابتدائی بدون دقت و توجه همه جانبه میسر نخواهد بود .

۵ - منتخبات کتاب فرائد و نوارهای درسی و نکته ها در استدلال .

آنچه از کتاب فرائد میخوانید عبارت از دلایلیت آیات و بیان دلیل تقریر و دلایلیت معجزات و مقاله فصاحت و بلاغت در تشریح دلایلیت آیات .

در خصوص نحوه مطالعه این مباحث همچنین مطالب نوارهای درسی و جزوه نکته ها در

استدلال باید گفت تکیه بر شیناخت نحوه استدلال و درک مطالب لازمه در این خصوص است باید بکمک توضیحات وارده در این دو مبحث منضم با سایر مطالبی که در این خصوص از دلائل سبعة و جزوه‌های دیگر آمده مشترکا نتیجه‌گیری کرد و یک برداشت کلی و منسجم از آنها در ذهن سپرد بنابراین در آزمون آنچه مطرح است همین است و مقصود درک - الفاظ و جملات کتاب مستقلا نیست محور کار کسب توانائی لازم در استدلال برحقانیت امر الهی از طریق استدلال به کتاب و دلیل تقریر است بنابراین مطالعه آنچه لازمه وصول به این هدف است محور اصلی مسائلی است که در آزمون مطرح خواهد شد و سایر موارد جنبه مقدمه‌ای دارد .

منابع جنبی و کمکی :

- ۱ - کتاب فرائد (از ابوالفضائل) ۲ - کتاب دررالجهیه (از ابوالفضائل)
- ۳ - کتاب مبانی استدلال (از سهراب) ۴ - استدلالیه صدر الصدور
- ۵ - استدلالیه نعم ۶ - شناسائی هستی (مبحث اثبات وجود خدا و افعال خدا و اثبات روح)

- ۷ - تبیان و برهان در دو جلد ، تالیف احمد مهدی ترجمه جناب اشراق خاوری
- ۸ - اقداح الفلاح از جناب اشراق خاوری
- ۹ - محاضرات از جناب اشراق خاوری
- ۱۰ - اعلام النبوه از ابو حاتم رازی
- ۱۱ - چهار مقاله و پنج مقاله افلاطون .

تکلیف درس

برای این درس دو تکلیف یکی اجباری به میزان ۱۰٪ از کل نمرات و دیگری اختیاری که حداکثر ۱۵٪ نمره برای آن در نظر گرفته شده که علاوه بر ۱۰۰ نمره اصلی است . البته در صورتی دانشجویان از این نمره تکلیف بهره میگیرند که نمره قبولی درس را آورده باشند .

تکلیف اجباری درس :

عبارت است از بکارگیری قواعد و اصول منطقی در استدلالات متداوله در کتب بدینصورت که با جستجو در کتب استدلالیه ، استدلالات صحیح همچنین استدلالات نادرست را مستند به قواعد منطقی تعیین و دلیل صحت و عدم صحت آنها را در حالت انطباق و عدم انطباق به قواعد منطقی که برای این امر در نظر گرفته شده پیدا نماید . که این امر به سه صورت زیر انجام می‌پذیرد .

۱- کاربرد قواعد زیر را در استدلالات جستجو کنید و برای هر کدام دو مثال از استدلالات موجود در آثار ذکر نمایید .

الف : قیاس اقترانی ب : قیاس استثنائی ج : استقراء تام د : استقراء ناقص
هـ : تمثیل و : برهان اتئی ز : برهان لمئی

۲- چون در تناقض ۸ وحدت شرط است که با فقدان هر یک از شروط هشتگانه تناقض دیگر از حالت تناقضی خارج میگردد بنابراین انجام تکلیف بدین صورت است که در آثار مبارکه ۴ نمونه پیدا کنید که به آنها نسبت تناقض داده شده ولی توجه نشده که شروط تناقض در آن موجود نیست یعنی یکی از وحدت‌های هشتگانه در آن متحقق نمیباشد بنابراین این تناقضی در آنها نیست .

۳- چهار نمونه استدلال را که در اعتراض بامر مبارک^{اقامه} شده ولی از صناعت مغالطه استفاده شده نشان دهید (هر کدام از یک نوع از انواع مغالطه استفاده شده باشد)
مهلت ارسال تکلیف اجباری پایان هفته هفدهم میباشد .
تکلیف اجباری بصورت فردی انجام میشود .

تکلیف اختیاری :

تکلیف اختیاری این درس بصورت گروهی صورت میگیرد و عبارت است از مناظره حضوری بدینصورت که هر گروه به دو گروه فرعی تقسیم میشوند و مباحثی را که نمونه‌های آن در ذیل ذکر میشود محور بحث و مناظره قرار میدهند و درباره آنها به بحث و مناظره می‌پردازند یکی از این گروه در جهت اثبات مدعا و گروه دیگر در جهت نفی و رد موضوع مورد بحث - دلائلی را اقامه مینماید و از گروه اول استدلال واضح و صحیح ورد شبهات خود را طلب مینماید و بهمین ترتیب مناظره ادامه می‌یابد و سرانجام به نتیجه‌گیری میرسد .

باید خلاصه مباحثی که در مناظرات گروهی مطرح میشود بوسیله یک نفر در آن جلسه همزمان یادداشت و پس از اتمام به تنظیم و ترتیب آن مبادرت شده و خلاصه مطالب در پایان هفته هفدهم ارسال گردد .

مباحثی که میتوانند زمینه مباحثه و مناظره قرار گیرد بصورت نمونه چند مورد ذکر میشود میتوان مباحث و موضوعات دیگری بدخواه انتخاب نمود .

۱- عدالت خداوند در ارتباط با وجود شرور و بدیها در عالم .

۲- مسأله جبر و اختیار در اعمال انسان .

۳- موضوع قضا و قدر مذکور در ادیان .

۴- مفاد جسمانی و روحانی .

۵- استمرار ظهورات الهیه .

- ۶ - حدود و قدمت عالم .
 ۷ - تکامل انواع .
 ۸ - غایت خلقت .
 ۹ - لزوم دین و کارنامه ادیان .
 ۱۰ - تعدیل معیشت و مسأله اقتصاد .
 ۱۱ - عدم مداخله در امور سیاسی .
 ۱۲ - موازین آداب .
 ۱۳ - معیار حقیقت .

آداب نطق و بیان از کتاب راهنمای تبلیغ

الف - بیانات مبارکه حضرت بهاء الله

اهمیت بیان

۱- در لوح حکمت میفرمایند :

" قل ان البیان جوهر یطلب النفوذ والاعتدال اما النفوذ معلق باللطافه واللطفه منوطه بالقلوب الفارغه الصافیه واما الاعتدال امتزاجه بالحکمة التي نزلناها فی الزبروالالواح"

۲- در لوح دیگر که عنوان آن (ان یا اسمی) است میفرمایند :

" یک آیه در لوح جناب نبیل اهل قائن نازل اگر کسی بحلاوت آن آیه فائز شود معنی نصر را ادراک مینماید .

(عین آیه فوق مذکور است) و سپس میفرمایند :

" یا اسمی بیان نفوذ میطلبد چه اگر نافذ نباشد موثر نخواهد بود و نفوذ آن معلق - بانفاس طیبه و قلوب صافیه بوده و همچنین اعتدال میطلبد چه اگر اعتدال نباشد سامع متحمل نخواهد شد و در اول بر اعراض قیام نماید و اعتدال امتزاج بیان است بحکمتهائیکه در زبر و الواح نازل شده و چون جوهر دارای این دو شئی شد اوست جوهر فاعل که علت و سبب کلیه است از برای تقلیب وجود این است مقام نصرت کلیه و غلبه الهیه هر نفسی بآن فائز شد او - قادر بر تبلیغ امر الله و غالب بر افئده و عقول عباد خواهد بود . " (نقل از مجموعه الواح خطی)

رعایت زبان خوش در صحبت

۳- در کتاب مستطاب اقدس میفرمایند :

" انما تعمر القلوب باللسان كما تعمر اللبیت والد یار بالید و اسباب آخر"

۴- در لوح خطاب به مانکچی میفرمایند :

" دانای آسمانی میفرماید گفتار درشت بجای شمشیر دیده میشود و نرم آن بجای شیر کودکان جهان از این بد انائی رسند و برتری جویند ."

۵- و نیز میفرمایند :

" لسان شفقت جذاب قلوب است و مائده روح و معنایه معانی است از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی ."

۶- و نیز میفرمایند :

" اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که درون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القسا نمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصود حاصل والا او را باو واگذارید و در باره او دعائید نه جفا ."

۷- و نیز در لوح خطاب بجناب سمندر میفرمایند :

" یا سمندر انشا الله در کل احوال بنصرت حق ببیان و حکمت مشغول باشی مبین و ناصح

لازم و در شرایط بیان از قلم رحمن جاری شد آنچه که سبب اشتعال نار محبت الهی است و در افنده عباد چه بسیار از کلمات که سبب علو و سمو و اشتعال خلقت و چه مقدار سبب برودت و افسردگی یک کلمه نار محبت بر افروزد و کلمه آخری آنرا بیفشد ."

سخن باندازه باید گفت

۸ - حضرت بهاء الله در لوح اتحاد میفرمایند :

" و از جمله ناصر حق بیان بوده و هست در این ظهور اعظم اعمال و اخلاق جنود حقند و بنصرت مشغول بیان اگر باندازه گفته شود رحمت الهی است و اگر تجاوز نماید سبب و علت هلاک در الواح کل را وصیت فرمودیم به بیانی که طبیعت و اثر شیر در او مستور باشد تا اطفال عالم را تربیت نماید و بعد بلوغ رساند بیان در هر مقامی بشانی ظاهر و باثری باهر و از او عرف خیر و شر متذوق ."

۹ - در لوح مانکچی مندرج در صفحه ۲۶۶ مجموعه الواح مبارکه میفرمایند :

" بگو ای مردمان سخن باندازه گفته میشود تا نورسیدگان بمانند و نورستگان برسند شیر باندازه باید داد تا کودکان جهان بجهان بزرگی درآیند و در بارگاه یگانگی جای گیرند .
صحبت گوینده باید عاری از خود پسندی باشد .

۱۰ - در لوح مبارک خطاب بمانکچی میفرمایند :

" یزدان پاک میفرماید آنچه در این روز پیروز شما را از آرایش پاک نماید و با آسایش رساند همان راه راه من است پاکی از آرایش پاکی از چیزهایی است که زبان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگرچه نیک باشد ."
ب - بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء

قوه تأیید سبب سهولت امر نطق و بیان است

۱ - در لوحی میفرمایند :

" اما مسئله نطق و بیان واقعه دلیل و برهان بر ظهور جمال یزدان چون تأیید برسد سهل و آسان گردد لهذا توجه بحضرت رحمن نما و زبان بگشا و دگر بگهر بپوشا ."

۲ - در لوح دیگر میفرمایند :

" لهذا نظر با استعداد و قابلیت خود منما بلکه در وقت تبلیغ توجه بملکوت الهی نما تأییدات الهی طلب و به کمال اطمینان و قدرت زبان بگشا و آنچه بر قلب القا میشود بگو و از اعتراض و معاتبه اهل عناد ملول مشو و فتور میاور هر چه آنان اعتراض نمایند تو محکماً متوجه جواب ده ."
(نقل از صفحه ۱۰۶ مائده آسمانی)

۳ - در خطابات مبارک صفحه ۱۹۷ نطق مبارک در عکا میفرمایند :

" در این سفر هر چند مادر نهایت معجز و ضعف بودیم لیکن تأییدات جمال مبارک مثل

دریا موج میزد درهرجا که وارد شدیم چون بنای صحبت گذاردیم دیدیم جمیع اسباب مفتوح و انوار شمس حقیقت چنان تأیید مینمایند که حد و وصف ندارد درهرجائیکه وارد شدیم چه درکنائس چه در معابد چه در مجامع اول توجه بملکوت ابهی مینمودیم یکچند دقیقه وتأیید میطلبیدم بعد ملاحظه میکردم که تأییدات جمالبارک در اوج آن محفل موج میزند آنوقت بنای صحبت میکردم.

۴ - در سفرنامه جلد ثانی صفحه ۱۲۲ مذکور است :

"و همچنین فرمودند نفوسیکه قوه ناطقه دارند اگر این قوه در آنها با تقدیس وانجذاب توأم شود اثرات عظیمه از آنها ظاهر شود وبخدمات نائقه در آستان الهیه موفق گردند ."

"و نیز در صفحه ۲۶۰ چنین مذکور است :

"بعد بمستر هریکل فرمودند مطمئن باش چون توکل وتوجه بملکوت ابهی نمائی یقین است که وقت بیان موبد میشوی من در هیچ مدرسه داخل نشدم معیناً در ایام طفولیت وقتی در بغداد برای جمعی صحبت میکردم بر حسب استعداد آنها بغته دیدم والی وارد شد فوراً ملاحظه کردم که آن صحبتها بکار والی نمیخورد بلامقدمه این آیه را خواندم که اذ قال موسی رب ارنی انظر الیک اگر لقای الهی در این عالم محال بود حضرت موسی سؤال از امر محال نمی نمودند پس از این آیه معلوم است که لقای الهی در این دنیا ممکن است وبعد نظر باستعداد سائرین گفتم آن الکلم علیہ السلام لما شرب صهباً معبأ لله و سمعند الله وانجذب بنفحات الله نسی مانی الدنيا و رای نفسه فی الجنة الماری هی مقام المشاهده واللقالذ قال موسی علیہ السلام رب ارنی انظر الیک مختصروالی ایستاد وخوب گوش داد پس از آن مارا دعوت بمنزل خود نمود بعضی از حاضرین چون مدعی علم بودند مکرر شدند وچنان بحقد وحسد آمدند که بوصف نیاید حال چون تأیید برسد حالت توکل واعتماد دست بدهد انسان جنود اوهام را درهم شکند وحجبات مانعه را خرق نماید من هیچوقت در مجامع نطق نکرده بودم بدایتا وقتی میخواستم صحبت کنم عرق از جبینم میریخت اما تأییدات جمالبارک چنان شامل شد که در جمیع مجامع ند املکوت ابهی گردید لهذا شماها همه بروید و مطمئن بتأیید جمالبارک باشید ومن تنها در اینجا هستم."

۶ - در سفرنامه جلد ثانی صفحه ۱۲۰ مذکور است :

"آنروز در مجمع عمومی قبل از تشریف فرمائی ونطق مبارک مادام رشارد حسب الامر نطق نمود وبنیانش در مسائل امرالله وتذکر قلوب خیلی موثر گردید ودرساحت انور بسیار مقبول . آن بود که ایشان را بابعضی از احبائی که میتوانستند در مجمع عمومی صحبت نمایند مکرر تشویق وتشجیع میفرمودند و امر بقیام ونطق در مجامع ونشرنفحات الله مینمودند وچون تشریف فرمای محفل شدند نطق مبارک در باره قوه عقلیه وقوه ناطقه بود که این دو اعظم مواهب الهیه است وچون انسان لسان گشاید ومقاصد وانکار خود را مطابق تعالیم الهیه

وتوجه به بهاء الله نماید انبعثات روحانی والهامات ربانی او را احاطه کند ."

تأمل و رعایت مقتضیات در صحبت

۶ - در سفرنامه جلد اول صفحه ۳۱۴ مذکور است که : فرمودند ، نطقهای من همه باقتضای وقت و اندازه استعداد نفوس است بهر طفلک آن پدرتی کند گرچه عقلش هندسه گیتی کند ."

۷ - و نیز در صفحه ۱۵۸ از بیان مبارک مذکور است :

" در مجامع گفتگوهای من همه مبنی بر اساس موضوعی است که هم موافق حقیقت وهم در نهایت حکمت است مثلا میگویم اصول حقایق ادیان الهیه یکیست جمیع انبیا مطالع حقیقتند البته کسی نمیتواند بگوید اساس انبیا و حقیقت تعالیم آنها مختلف بوده پس گفته میشود که از خصائص تعالیم بهاء الله صلح اکبر است وحدت عالم انسانی است منع لعن و طعن است معاشرت با ادیان است وحدت وطن و وحدت جنس و سیاست و امثال ذلک است آیا هیچیک از اینها در کتب و ادیان سابقه بود ؟ و در آخر بیان میشود که شرائع و ادیان الهیه منقسم بدو قسم بوده قسمی صرف روحانیات است که این اصول و احکام روحانیه در جمیع شرائع الهیه یکی بوده قسم دیگر فروعات احکام است که بمقتضای هر عصری تبدیل شده مثل اینکه در تورات است که اگر کسی دندان کسی را بشکند دندان او را بشکنید اگر چشم کسی را کور نماید چشمش را کور کنید برای یک دالر دست بریده شود حال آیا اینها جایز است و عمل آنها در این عصر ممکن البته هیچکس نمیتواند بگوید جایز است در این صورت جمیع مسائل مهمه ابلاغ شده و احدی هم انکار و اعتراض ننموده ."

۸ - ایضا مذکور است که فرمودند :

" بیان باید بمشرب حضار و اقتضای وقت باشد و حسن عبارات و اعتدال در ادای معانی و کلمات لازم نقطه حرف زدن نیست همیشه در مکا میرزا محمد علی بیاناتی را که از من میشنید بعینها در مواقع دیگر ذکر میکرد ولی ملتفت نبود که هزاران حکم و مصالح لازم است نه تنها گفتن . در ایام بغداد و سلیمانیه شیخ عبدالحسین گفته بود که جمال مبارک کردها را باین وسیله جمع و جذب کردند که اصطلاحات عرفا و صوفیه را بیان مینمودند بیچاره شیخ مذکور رفت و کتاب فتوحات مکه را پیدا و عبارات آنرا حفظ نموده در هر جا ذکر کرد دید هیچکس گوش نمیدهد خیلی تعجب کرد که چرا مردم گوش نمیدهند جمال مبارک فرمودند بشیخ بگوئید که ما فتوحات مکه را نمیخوانیم بلکه آیات مدینه را القا میکنیم فصوص شیخ را نمیگوئیم بل از نصوص الهیه حرف میزنیم ."

از تکرار موضوع صحبت شده باید خودداری کرد :

۹ - در نطق مبارک در پاریس . نوامبر ۱۹۱۱ میفرمایند :

" من از اساس حضرت بهاء الله ذکر کردم در جمعیت دیگر مفصل بیان کردم دیگر تکرار

لزومی نداشت نمیشود من یک صحبتی را در هر مجلسی تکرار کنم این عجز است که انسان یک مسئله را در هر مجلسی اظهار کند لهذا من در هر مجلسی بیانی دیگر میکنم تکرار نمیکنم زیرا فائده در این است در هر مجلسی صحبتی مخصوص بکنم انسان عاقل در جمیع اوقات نفوس را یک طعام نمیدهد لابد هر روز طعامی جدید میدهد اگر یک طعام بدهد ملال حاصل میشود سیر میشود هر روز یک میوه تازه تقدیم میکند طبیب هر روز دواي جدید میدهد نمیشود یک دوا بدهد ."

قسمتی از ترجمه مقاله حضرت روحیه خانم حرم مبارک

۱ - میثاق الهی و تبلیغ

"اهمیت مسئله عهد و میثاق (بالاخص تا آنجا که مربوط بمقام و موقعیت حضرت ولی امرالله و ارتباط ایشان با افراد بهائی است) و تاثیر ماوراء تصور آن در مسائل و مشکلات تبلیغی شایان توجه و تبصر دقیق است زیرا مسئله عهد و میثاق روح و جان فعالیت تبیغی است فرد بهائی در هر مسئله دیگر امری میتواند بدرجه ادراک واصل شود و یا درمجاهاستاده و تحقیق بماند اعتراف کند و یا هنوز برشد درک و اعتراف نرسیده باشد ولی در امر میثاق باید از بدایت کاملا مطلع و عارف و معترف باشد و معنی و مفهوم آنرا بداند و نتایج حاصله از آنرا بشناسد تا بتواند بهائی باشد زیرا بدون نهم عهد و میثاق و ایمان و اعتراف بآن یک فرد بهائی در بوستان امرالله بمنزله شجری است بی ریشه و مایه باورزش اولین نسیم و پیدایش کمترین افتتان هالک و هابط خواهد گردید آنچه ذیلا گفته میشود امری غریب و حیرت آور - است و باید هر بهائی که در میدان تبلیغ قدم میگذارد در این باره برهمنی با خود بفکر و مراقبه بپردازد .

اگر امورات تبلیغی ده یا بیست ساله گذشته را در نظر بگیرید و سران و سرداران میدان تبشیر و تبلیغ را از چشم انداز تبصره رونی بگذرانید مشاهده میفرمائید که جملگی شیران بیشه میثاق و در دفاع و جهاد در راه میثاق شدید البطش و قوی الارکان بوده اند و اگر بسوابق عائله و سلسله اسلافشان از جنبه سابقه امری هم نظر کنید می بینید که این شیران بچگان از نژاد شیران هر سطوت بهائی در عهد ماضی بوده خون بهائیان که در دوره حضرت عبدالبهاء دلباخته آن طره مشکبو در امر میثاق صاحب مقام و موقعیت مهمی بوده اند در عروقشان جاریست در دنیای خارج و دنیای بهائی امتحانات و افتتانات در جزیر و مد است ولی این طبقه بهائیان همیشه مصون و درامانند زیرا شجر وجودشان د ازای ریشه هائی است که از اعماق زمین برقیض بوستان میثاق غذای روحانی لازم را مرتبا بایشان میرساند عقیده و ایمان نسبت بمقام مرکز عهد و میثاق که در حال حاضر شخص حضرت ولی امرالله مرکز عهد حضرت عبدالبهاء مظهر آن میبایند . "عشق و علاقه خالصانه بحضرتش

سیف و سنان و درع قوی الارکان هر فرد بهائی است بهائی با این شمشیر بران و درع قوی الارکان فاتح و منصور و بدون آن بی دفاع و درفتور است.

۲ - اولین قدم

در امر تبلیغ واجبات و محرمات فراوان است هر مومنی که تفوه به تبلیغ نموده تدبیراً راه و رسم مخصوصی برای خود پیش گرفته است و صورت واجبات و محرماتی برای خود ترتیب داده و برای نگارنده مستحیل است که جمیع این روشها را در این مقال مورد بحث قرار دهد نه مدعی علم و اطلاع کافی نسبت بهمه روشها هستم و نه فرصت و مقام اجازه این اهتمام را میدهد ولی نقطه برای اینکه مشهودات و تفکرات خود را در این امر با یاران راستان در میان گذارم بذکر چند نقره در این باره اکتفا میکنم زمانی یکی از احبا در امر تبلیغ مثالی خود مانی برای نگارنده ذکر نمود که شایان تکرار است این خانم میفرمود که تعالیم الهی جنگ کامل و ذخیره بی انتهای از بضایع مختلفه است که هر فردی از آن چیزی میطلبد و چون ما در این انبار بزرگ همه چیز داریم همه مشتریان را میتوانیم راضی کنیم این مثال کاملاً رسا است زیرا اگر طالبی در حقیقت طالب باشد و در گرداب افکار متضاد و یا رکود و خمود عمیق و یا کبر و نخوت غوطه بخورد ما در ذخائر امرالله جواب سؤال و دفاع حوائج او را داریم یکی از مشکلات اصلی ما این است که همیشه ما بحوائج شخص طالب پی نمی‌بریم تا هر چه میخواهد باو برسانیم بعضی از ما فراموش میکنیم که تا ظرفی را خالی نکنیم نمیتوانیم چیزی را در آن بریزیم شخص مبتدی که جلسات ما میآید و یا او را تصادفاً می‌بینیم اکثر اوقات خاطری پر و دلی ناراضی دارد ما باو اجازه نمیدهیم که درد خود را بگوید و آنچه در خاطر دارد عرضه نماید تا از بار سنگین فکری و شک و ریبها و مشکلات و فرضیه های مختلفه خود قدری فراغت یابد چون میدانیم که ما جواب مشکلات او را داریم فوراً سعی میکنیم آنچه را جواب مسائل او فرض میکنیم باو خواه و ناخواه تحمیل نمائیم این رویه بندرت مکلل بموفقیت میشود و علت هم معلوم است برای جواب ما هنوز جایی در خاطر او بازنشده و پیش از اینکه بتواند مشکلات و ناراحتیهای خود را از خاطر بیرون ریزد و محلی باین ترتیب برای تعالیم بهائی در خاطر خود باز کنند ماسعی میکنیم آنچه داریم بزور در خاطر سنگین و مملو او خالی کنیم ما باید خود را بمنزله طبیب بگیریم علاج امراض در نزد ما است و باید آنچه میتوانیم دوی مرض را زود بآرباب حاجت برسانیم ولی آیا مریض نزد دکتر چه میکند باید درد خود را بگوید و علائم و آثار مرض را بیان و نمایان نماید ولی اگر بمحض ورود مریض بمطلب دکتر شخص دکتر شروع به بیان وضع خویش کند و یا از نظر خود راجع بمسائل بین‌الطلبی و وقایع آینده بحث نماید و یا از رویاهای همسر خویش شرحی بمیان آورد آیا مریض از این وضعیت راضی خواهد بود و یا مجذوب دکتر خواهد گشت و در چنین حالی آیا داری چنین دکتری را بکار خواهد انداخت جواب پرمواضع است تبلیغ تا حد زیادی عبارت از تکامل در

فن استماع است گوش دادنی که در فن گوش دادن بحد صنعت و هنر کامل گشته باشد اگر بطرف خود گوش دهید تا بفهمید دردش چیست و چه حاجتی دارد بخوبی میتوانید از آثار مبارکه دواى درد و جواب سؤال او را انتخاب و باوتفهم نمائید ولی مع الاسف جمیع ماها افکار ثابت و تمایلات دست آموزی که قرین و مونس شب و روز ما است در مواضع مختلفه و از زوایای متعدده مربوط به امر الهی و غیر آن داریم بهمین جهت اغلب اتفاق میافتد که شخصی که بحد وافر علاقمند بمسائل اقتصادی است گریبانش بدست بهائی پرجوش و خروشی افتاده که علاقه شدیدی بحیات بعد از ممات و بقای روح دارد مبتدی در هدایان میزان — کارمزد و ساعات کار و تجارت آزاد و تسهیم منافع غلبان دارد و مبلغ بکمال جد هدایان را بسا بیان صفات و کمالات روح انسانی و مود بمبدأ و کیفیات معاد تلافی میکند یا شخصی دائماً از استماع اصوات و مشاهده شبح های خیالی و احساس مقدمات صرع و نجاه در رنج و شکنجه است ولی در میدان تبلیغ مواجه با دیوار سنگی و سرد افکار و بیانات یک مبلغ بهائوسی میشود که صرفاً اینحالات و افکار را مذموم دانسته باو میگوید اینها شأن انسان نیست و باید از این مراحل گذشت و متوجه کمالات عملی و مزایای محسوس نظم بدیع الهی در این ظهور ربانی بود اگر کسی حاجت بچیزی دارد هرچه باشد باید همان را باو داد و دادن چیزی دیگری بجای آن باو حاجت را رفع نمیکند اگر مبلغ دارای اطلاعات کافی و جامع در امر نیست که بتوان با عالم اقتصادی از اقتصادیات و با عالم علوم روحی از روحانیات صحبت کند اقلاً باید عقل و درایت خویش را از این راه بکار بندد که بعدم اطلاع خود معترف شود و طالب حقیقت را بشخصی برساند که علم و اطلاعات در امر بهائی در موضوع مورد حاجت کافی باشد.

۳ — اظهار توجه و علاقه نسبت بد یکران

اغلب واقع میشود که همکار محترم بهائی مادر حالیکه برق مظفریت از چشمانش جستن دارد و برچه‌هاش آثار رضایت و قناعت گریه‌ئی که تازه از بلع موش فراغت یافته نقش بسته بها میگوید الساعه پیام الهی را بسمع طالب حقیقی رساندم باید جرئت کرده و باو عرض کنیم که راست است پیام الهی را بطالب حقیقت رساندی ولی آیا او هم این پیام را بسمع قبول اصفا نمود آنچه میخواست باو رساندی یا تنها مست تمتع از لذت ابلاغ پیام بودی چه بسیار اتفاق میافتاد که حضرت عبدالبها^۱ نفوس را مرحباً گفته میفرمودند "خوب و خوشید" "شاد و مسرورید" علاقه صمیمانه و محبت بی شائبه حضرتش مانند اشعه آفتاب طرف را احاطه و ارکان وجودش را گرم مینمود این توجه و علاقه نسبت بشخصی که با او مواجه میشوید در جمیع قطعاعات عالم از رموز اصلیه تبلیغ است و هیچ رمز و حکمتی هرگز بر آن مزیت نخواهد یافت تبلیغ نظام عالی و تمرین سخت موثری برای تضعیف حس خود پرستی هر شخصی است زیرا موفقیت در تبلیغ منوط باین است که خود را در پس صحنه بگذارید و اراده شخصی و میل

به خود نمائی را تاحدی تحت سلطه در آورید تا درست مثل دستگاه گیرنده راد یو که منظم و حاضر برای کار باشد بتوانید امواج منتشره از قلب و فواید شخص مبتدی را بهوضوح بگیرید اگر دستگاه گیرنده خود را با دستگاه دهنده شخص مبتدی میزان کنید میتوانید روحا با او مانوس شوید و این توافق و تجانس روحی و فکری میتوانید نور امرالله را در قلب او وارد - نمائید بصرف این دلیل که آنچه میگوئید در نظر شما صحیح و مطابق با واقع است ممکن نیست خود را بزور بروج و قلب شخص دیگری تحمیل کنید و با حقیقت را در مغزش بگوئید و بضرر چکش انکار خود را در فلز وجود او بخورانید .

۴- همکاری در مجاهده تبلیغی

میزان حساس و دقیقی در کار است برای تشخیص اینکه آیا تماما باید خود عهده دار - تبلیغ و تکمیل ایمان مبتدی باشید و یا او را بدست دیگران بسپارید و یا با مبتدیان احبای دیگر شما آغاز صحبت نمائید و به تبلیغ پردازید چون ذکر وقایع در این مورد بیشتر مطلب را روشن میکند نگارنده از ذکر دو مورد که در طی مرتبت بهائی خود با آن مواجه گشته خود - داری ندارد :

جناب معقلی خان که ناطق زبردستی است شبی در خانهائی برای جمعی زیاد در دعوت خصوصی ایراد نطق نمودند پس از ختام بیان مرا ندا داده گفتند چیزی بگو و این امر موجب اضطراب زیادی برای من گردید. پیش آمد بنیهایت فیر منتظر بود و مرا دچار قلق فراوان نمود پس از پایان مجلس از ایشان سؤال کردم که چرا چنین کردید مخصوصا با بیان رسا و جامعی که خود ادا نمودند دیگر ضرورت نداشت که بیان دیگری شود جواب دادند که بیان هر قدر طولانی و جامع باشد همیشه چند درصد از مستمعین در مجلس خطابه از آن بیان و طرز فکر و استدلال ناطق ثمری نمیگیرند و اثری نمیبرند ولی ممکن است ناطق دیگری در همان مجلس آن عده را در تحت تأثیر بیان خویش در آورد این بیان و تبیین هرگز از خاطر نگارنده محو نشده فی الحقیقه شاید صحت این قضیه مانند حل مسائل علم حساب قابل اثبات باشد که یکی از صد نفر میتواند عدهائی از این قبیل را که از تأثیر بیان یک ناطق خارج مانده اند تحت تأثیر قرار دهد و این مسئله در مورد نفوسی نیز که ما عادتاً در راه تبلیغ با آنها در تماسیم صدق میکند فکر شما ممکن است هرگز توفیق نیابد که جرعه هیجان و - نشه انقلابی در شخص متعینی ایجاد کند حتی در موردی که مبتدی همسر خود مبلغ باشد ولی یکی دیگر از یاران شاید نفسش در او گیرا و موثر شود این هم یکی از فنون تبلیغ است و شاید اهمیتش کم نباشد که بفهمیم با فلان شخص بهتر است کدام یک از احبا صحبت کنند.

۵- عدم مداخله

درس دومی که گرفتیم این بود که نباید با مبتدی دیگری که در دست یکی دیگر از احبا است صحبت نمود و در حالت بهمورد در کار تبلیغ او کرد واقعه ذیل بیشتر مطلب را روشن میکند

زیرا به نتایج بسیار نامطلوب منجر گردید. خانم جوانی مدت متعددی در جلسات تبلیغی حاضر میشد و مادر نگارنده با او صحبت میکرد. بالاخره اظهار میل کرد که در سلک مؤمنین درآید و وارد خدمت گردد. به تصویب محفل، مادرم با او مذاکرات مفصل نهائی نمود. بیشتر در این بحثراجع به عهد و میثاق و الواح و صایا شرح و بسط داد. این دختر از نفوس آرام ولی دقیق و پیر تفکر و اقدام بقبول ایمان بهائی برای او قدمی بسیار سنگین و مهم بود. بنا بود او را بحال خود واگذارند تا خود تصمیم نهائی را بگیرد. مادرم با او گفت که اکنون شما از همه مسائل و شؤون امر بهائی مطلع شده‌ای و باید خود مطالعه نموده اتخاذ تصمیم نهائی در همین موقع یکی از یاران با نهایت حسن نیت سعی نمود با او کمک کرده در اخذ تصمیم نهائی او را یآوری کند. و فی الجمله از راه اصرار یا نحوه فشار مخصوص سعی نمود باز او را در منزل امر باین آورد. دختر آرام با وجدان که اهل تفکر و تدقیق بود این امر را از قبیل دعوت دعا و اصرار به تبلیغ و تبشیر شمرد و از این راه ظن و قیاس و شک و ریب حاصل نمود و ناراحت شد و از قبول و تصدیق امر مبارک سر باز زد. حتی از معاشرت و مؤانست با ما همه نیز دوری کرد.

بخشي از درالبيهيہ در آداب مناظره

ولما كانت الايام ايام مقتبل شبابك وبدء النشأ فاعلم يا حبيبي ان المناظرة والبحث لها آداب وقوانين يجب مراعاتها عليك لئلا تبعد السائل عن الحق وينتهي الامر السي ضد المطلوب ويتجدد الضغائن والاحن الكامنة في القلوب فيجب على المناظر ان يحترم مناظرة ويراعى عواطفه ولا يؤلمه بالكنايات الخشنة ولا يجرح احساساته بالعبارات المؤلمة و ان يكون مقصدهما الانهزام والاستفهام لا المهاجرة والمغالبة في الكلام . و اذا سمع العالم من مناظرة عبارة مؤلمة أو كلمة موحشة يجب عليه ان يقابلها بالعنف والاغضاء ويلاطفه بالمحبة والولاء ليقره الى الحق ويزيح عن قلبه غشاوة الجهل والاليتيهي الامر ولا شك الى الغراء والجدال وتوقد نار الحقد في صدور الرجل وبأول الامر بينهما اخيرا الى الحرب والنزال اذ من المعلوم انه ما فتحت ابواب المحاربات الهائلة بين الامم الا بعد ما وقعت بينهم من المناظرات الدينية وجرحت احساسات الطرفين بهذا لسانهم في الاختلافات العلمية فشرفت روساء الامم أستنة أقلامهم في تسطير الردود والاعتراضات والتعريض والتعرض بمن يحترم اصحاب المذاهب والديانات . فكتبوا ما أمكنهم من الكذب والبهتان على مؤسسي الامور و شارعى الادب ان . حتى جاشت الصدور وقلت النفوس فتبدلت خروب الاقلام بحروب السيوف و تسطير السطور بتأليف الصفوف فاريقت ما أريقت من الدماء البريئة وهدمت ما هدمت من البلاد العامرة . مما لا يمكن ان يطلع على بشاعة منظره ونظافة مخبره الا رحاله سبحانه في الاقطار جواب في الامصار بجوب خلال البلدان والديار ويرى ببصره آثار ما يقرؤه في الصحف والاسفار . فيقف على تلك الطول الموحشة والخرائب المستوحشة ويبكى على ما جرته عليها الألسنة الوقحة والأقلام الطائشة . واني لن أنس أبدا ما اعتراني من الدهشة وصادفني من الحيرة حينما زرت مدينه (شهرستان) سنة ١٨٩٢ من التاريخ الميلادي في البلاد التركمانية مع بعض أفاضل ضباط الأمة الروسية . فقد رأينا تلك المدينة التي كانت مولد العلامة محمد الشهرستاني صاحب كتاب الملل والنحل خرابا بيابا قاعا صفصفا لا بأوى اليها الا الثعالب والجرزان ولا يمر عليها الا رعاة القبائل الرحل من التركمان . وحقيقة من يسافر الى بلاد خوارزم ويرى تلك الصحراء التي تقطعها سكة حد يد روسيا مدة يومين ولتئين تقريبا من بحر الخزر الى نهر جيحون فبخارا وسمرقند لا يرى فيها الا اطلال المدن الكبيرة وخرائب البلاد الشهيرة من قبيل . جرجان . و نساء . و درون . و ليهود . و شهرستان . و مرو وغيرها من العواصم التي كانت سابقا زاهرة بالمعارف والعلوم وعامرة بالمهين والفنون . بل كانت موئل المدنيه والحضاره ومثبت نروع الخلافة والاماره ثم آلت أمرها الى الحراب واليوار بما وقعت فيها من المحاربات الهائلة الدمويه بسبب الاختلافات المذهبيه بين السنيه والشيعيه . فاريقت فيها من الدماء وهدمت القرى و أبيتت من الاطفال والاولاد وأستأسرت من النسوان والبنات ما لا يمكن أن يحصيه المحصون . فلا يرى فيها الا بلادا خالية باثرة ومزارع متروكة

دائره ومعالم موحشه دارسه . ولا بد لله تعالى بسابق عدله ومحتوم قضائه من أن يطالب هو^١ لا العلماء الذين فتحوا أبواب الخصومه بين الناس وملاوا القلوب بالعداوه والبغضاء و اوفروا الصدور بالنفور والجفاء بتلك الدمه المسفوكه والاعراض المهتوكه والبلاد الدائره و لقرى والمزارع البائره . ويكفى العاقل فيما أشر اليه تلاوه الايه الكريمه (فاختلف الاحزاب من بينهم فويل للذين كفروا من مشهد يوم عظيم أسمع بهم وأبصر يوم يأتوننا لكن الظالمون اليوم في ضلال مبين وأنذرهم يوم الحسره اذ قضى الأمر وهم في غفله وهم لا يؤمنون .

وانى كنت أترقب الفرص دائما لالقى على مسامع اهل الفضل وأعرض على جنابهم أن العالم بسيره الخبث الى التقدم والارتقاء لا بد من ان يرتقى يوما في مراتب حسن العواطف و — دماثة الاخلاق ومحامد الاوصاف وطيب الاعراق الى اهل درجات الكمال وأرقى مراتب الاعتدال . منتزع الحروب كما تشهد به الكتب السماويه اوزارها وتبرز أراضى القا بلبسات كما هو منصوب في الوعود الالهيه كنوزها واسرارها . فتتغير اخلال الامم وتتلائم عوائد اهل العالم . فتتبدل بغضهم بالمحبه وجفاءهم بالالفه وخشونتهم باللين والملاطفه فيطبعون سيوفهم سكا ورماحهم مناجل فلا ترفع أمة على أمة سيفا ولا يتعلمون الحرب فيما بعد) انلا ينظر اليها اخلافنا اذ ذاك بالاحتقار والازدراء كما نحن ننظر الى السابقين ويرسمون — رسومنا في صفوف اصحاب البدايه والتوحش كما نحن نتصور في الغابرين . ألم بأن لنا أن — نقوم من رقدتنا ونتهض من كبوتنا ونراجع عقولنا ونفكر قليلا فيما يؤل اليه أمورنا . فنطرح عن اعناقنا ثقل العصية الجاهلية ونحقق عن دنا نرصد ورنا سطور الاحقاد الدنيه والمد^{هيه} نربى ابنائنا بالمحبه والرأفة بدل ما كنا نربيههم بالعداوة والضعيفه . ونرسم في قلوبهم رسوم الموده والولاء بعد ما كنا ننقش فيها نقوش المنافره والجفاء . وبتلوا على آذانهم آيات الحب والوفان بعد ما كنا نقرع مامعهم بنغمات البغض والشفق . فتبتهج اذا اقطار الارض ببشائر الفرح والسرور وتزهو رياض الملك بزهور الانبساط والحبور . فنصير نحن ورثه كلمه الانجيل الجليل (طوبى للودعاء لانهم يرثون الارض . طوبى لصانعى السلام) ونكون نحن مصاديق ما نزل في الفرقان الحميد (تلك الدار الآخرة تجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا — نسادا) ولا يمكن ان تذهب تلك الاحقاد القديمه من القلوب الا بأن تحترم رؤساء الامم بعضهم بغضا ولا يتكلم أحد في حق غيره الا بلسان الادب ولا ينتقد عالم على عالم من غيرد بينه ومذهبه الا بغايه الاحترام . نعم يجوز الانتقاد على كل عالم بل الانتقاد من آيت الارتقاء ولكن التقد غير الشتم والانهام والاستفهام غير الملائمه والسباب . فهلا يحترم المسيحيين مثلا رؤساء المسلمين في بياناتهم ومقالاتهم والمسلم اكبرالسيحيين في كتبهم ومصنفاتهم والسني أكابر الشيعه والشيعى رؤساء اهل السنه لتذهب بتلك الاحقاد القديمه وتغسل ادران تلك الاخلاق الذميه لتنته في اراضى الصدور بدل أشواك النفور ازهار الانبساط و الحبور ويروثوا فردوس الانسانيه الحقيقيه في جوار الرب الغفور .

وانى وأيم الحق ما سرنى شئ من الرسائل والمقالات فى هذه الايام الأخيرة بمقدار ما سرتنى رسالة من الرسائل التى انشأها الكاتب الفضل المجيد حضرة جاد عبد احد الشيان المهذبين من الامة الفخيمة المسيحية والمتخرجين من المدرس السورية جواباً لصاحب جريده (ثمرات الفنون) التى تطبع فى مدينة بيروت فى المسألة التى درت المناظر فيها بين حضرة هانوتو وزير الامور الخارجية سابقاً فى الممالك الفرنسية واحداً لائمة الاعلام من محققى علماء الاسلام فى الديار المصرية فاختلف اصحاب الجرائد فى مصر وقام كل فريق لنصرة صاحبه فكثرت القيل والقال واشتدت المجادلة والنضال حتى انتهى الامر أخيراً بينهم الى طلب المبارزة والنزال . و خلاصه ما دار بين الفريقين على سبيل الأجمال هى ان المسير هانوتو كتب مقالات متتابعة فى جريدة (الجرنال) الباريسية فى الديانة الاسلامية والطريقة التى يجب على حكومة فرنسا اتخاذها فى معاملة رعاياها المسلمين من اهل تونس والجزائر وسائر البلاد الغربية . وكان فى جملة ما كتبه هانوتو ان الديانة الاسلامية مبنية من انقاض الديانة السامية القديمة ومؤسسة على تلك العقائد السقيمة العقيمة وهى دين يفضى الى الانحطاط والهبوط وبوجوب الكسالة ولخمول لما فيه من الامتقاد بوحداً اله منزه مقدس عن جميع ما يرتبط بالجسم والجسمانيات ولا رابطة بينه وبين الخلق الا العبادة الاعمى والخضوع المطلق للقضاء والقدر بخلاف الديانة النصرانية فانها توجب النشاط والجلاد والتقدم والارتقاء الى غاية ما يتصور فى الكمالات البشرية ومعالي الرتب الانسانية فانها مؤسسة على أساس الديانة الآرية التى كانت ديانة اليونانيين القدماء فانهم كانوا يشبهون الاله بانسان فى اوصافه واعماله ولا بد من ان تفضى هذه العقيدة الى المكان التقرب الى الذات الالهية حتى يعد الانسان فى مصاف الالهة السباوية . ثم استطرد الكلام بكيفية معاملة حكومة فرنسا مع رعاياها المسلمين وتأسف لنها لم تتخذ بعد طريقة معلومة من الشدة والعسف أو الرفق واللين^{في} معاملتها مع هؤلاء المساكين . حيث ان السياسيين ورؤساء أهل النظر منهم اختلفوا فى هذه المسألة فكيمون وأمثاله حكموا بوجوب معاملة المسلمين بالشدة والقسوة بسبب لنهم حسبوا الديانة الاسلامية عدواً لدوداً للديانة النصرانية لما وجدوا نسي احكامهما من الاختلافات الفرعية . قال كيمون فى كتابه (باتولوجيا لاسلام) ان الديانة المحمدية جذام نشأ بين الناس واخذ يفتك فيهم فتكا ذريها . بل هى مرض مريع وشلل عام وجنون ذهولى يوقع الانسان فى الخمول والكسل ولا يوظفه منهما الا ليسفك الدماء ويد من على معاقرة الخمر ويجمع فى القبائح . وما قبر محمد فى مكة الا عمود كهربائى يمت اجنون فى رؤس المسلمين ويلجهم على الاتيان بمظاهر مرض الصرع العام والذهول العقلى وتكرار لفظه (الله) الى ما لانهايه والتعود على عادات تنقلب الى طباع اصلية مثل كراهة لحم الخنزير والنبيذ والموسيقى والجنون الروحانى واللييميا والماليخوليا وترتيب ما يستنبط من أفكار القسرة والفجور ولانهماك فى اللذات (الى الآخر) ثم حكم كيمون بانه يجب ابادته نحو خمسين

المسلمين والحكم على الباقيين بالاشغال الشاقة وتد مير الكعبة و وضع ضريح محمد نسي (متحف اللوفر) وحكم بعضهم بان دين الاسلام ومدنيته متصل مع دين النصرانية ومدنيته بعروه الاخاء والتصاحب وتطرب بعضهم فاعتبروا الاسلام ارقى مبداء واسمى كعبا من الدين المسيحي . قال القس الفاضل والخطيب الطائر الصيت ياسنت لوازون ان الاسلام هو الدين المسيحي محسنا ومحورا وقصح الفرنسيين الذين يتلمسون ديانتهم المفقودة ان يستعينوا بالاسلام للعثور على ضالتهم المنشودة . وذهب بعضهم الى لزوم احترام الاسلام حيث انه بمنزلة القنطرة التي يمكن ان يجتازها الامم الوثنية الافريقية من الديانة الفتشية الى الديانة المسيحية . ثم بعد ما نقل مسيو هانوتو تلك الاقوال المتفاوتة والا راها المتباينة طلب من رؤساء الدولة الفرنسيين وكبار ساستها ان يتفقوا على مبداء جديد وطريقه مثلى من تلك الاراء المتضاربة المتخالفة في معاملته امة كبرى تشتمل سكان نصف قاره افريقيا لتنتهي الى العاقبة الحسنى في حفظ كرامه الجمهورية العظمى . فلما نشر هانوتو مقاله هذه وصلت الى مصر وادرج صاحب جريده (المؤيد) ترجمتها في جريدته خاجت بها عواطف الامة المصرية حيث انها كانت تمس كرامه الديانة الاسلامية فكتب الامام المذكور كما ذكرناه آنفا ردا عليها في غاية المتانة بمالم يسبق له نظير من علماء المسلمين في هذه الازمان في اتقان البيان وقوة البرهان وسلاسة الكلام وحسن التبيان . فلما ادرج صاحب جريده المؤيد مقاله حضره الامام في جريدته تلقيها الافاضل بغاية السرور وابتهجت بها النفوس وانشرحت لها الصدور . فانبرى لمعارضتها جماعة ممن يلتمون الى الامة الفرنسيين ونسي مقدمهم صاحب جريدة الاهرام الشهيرة فانه كتب مقالات متتابعة تارة في رد صاحب المؤيد وتارة في الاعتراض على اصل مقالات الامام . ومن جملة ما كتب في هذا الموضوع هوان صاحب جريدة المؤيد حرف مقاله هانوتو وترجمها على خلاف مقصود قائلها . فلما استفاض الامر واستطار صيته وتجاوزت اخبار المعارضة والمطاوله من قطر مصر الى بر الشام وانتشرت هناك مقالات الطرفين سأل صاحب جريدة (ثمرات الفنون) حضره جاد عبدالمذكور عن حقيقة تلك الامور خصوصا في مسله التحريف هل صاحب جريدة المؤيد حرف ترجمه مقاله هانوتو حقيقة او هي هي بعينها . فكتب هذا الفاضل المهذب مع انه في سن الشباب ومسيحي مستقيم في دانيته و متمسك غاية التمسك بطريقه رساله في جواب سؤاله على غاية النصفه والاعتدال حيث لم نشاهد فيها سبق من ينصف ويحترم من يخالف دينه في تلك الاحوال . وهانحن نورد ها بالفاظها لتكون زينة للكتاب ونبراسا منيرا لأرباب الالباب وهي هذه بعينها .

مولاي . مقال هانوتو الذي سبب حركة انكار واهتزاز الاقلام قد طالعت مرارا باللفظة الفرنسيه . وترجمه المؤيد غير مغلوطة . ولكن المسيوها نوتو عند ما نقل كلام كيمون كان غير مرتاح اليه وتهكم صريحا على انكاره وعلى الحل المتناهي في الغلو الذي زعم كيمون انه يريد أن يحل به المسأله الاسلاميه . فترجم مقال هانوتو في المؤيد قد حافظ المحافظه التامة

على الاصل . فاكفى بان يضع اشارة الاستفهام الانكارى والنقط التى تتبعها . غير ان قراء لغتنا العربية لم يتعودوا على ادراك سر هذه النقط التى اصطلح عليها الفرنجه . و لهذا التمس المعنى وظن الكثيرون ان هانتوتو يصادق على كلام كيمون . ومع ذلك فقد استأنف الكلام وعاد ثانيا الى الاسلام وتبرا مما نسب اليه وصرح بميله واحترامه للاسلام والمسلمين . وترجم مقاله المؤيد وتبعه فى ذلك الاهرام ايضا . ثم دخل (اللوا) فى مضار المباحثة وتكرر منه محرر الاهرام الفرنسوى وطالب مصطفى بك كامل الى المبارزة . وتبع ذلك اقاويل مختلفة وأقيمت الدعوى من تقلا باشا على صاحب اللوا وتشاتم الفريقان وانحاز الى كل فريق أنصار ومريدون .

مولاي . لو اكفى المؤيد واللوا بما كتبه ذاك الامام العظيم لخدمنا حقيقة الاسلام . لان الحق يصرح اذا عمد الى اظهاره بالسباب واشتائم . ولم يكن لرد الامام الوقع العظيم فى نفوس المسلمين فقط . بل أن كثيرين من أفاضل النصارى قد اجلوه كثيرا واحلوه محلا كريما . ولا أبالغ اذا قلت لسعادتك انى قرأته اكثر من عشرين مرة .

دين الاسلام كله شهامة ومزوجة وحرية ومدنية طاهرة غيران كيمون والذين على شاكله كيمون قد تلقوا ما هو معاكس لروح الاسلام والمسلمين وبعيد عن عقائدهم وآدابهم واخلاقهم وكتب الفرنجه لايراعون العواطف فى اندفاعهم . وقد كتب الكثيرون منهم فى الطعن على السيد المسيح وعلى طهارة والدته وعلى كرامته وتلامذته وتصدى منهم فريق عظيم للتوثب على الاحبار الاعاظم وقالوا فيهم الاقوال الشائنة التى ترتعد لها فرائص الآداب والفضيلة . فالقوم الذين بلغ بهم التماذى والغرور الى هذا الحد ايليق ان تترجم اقوالهم ونذيع ترهاتهم على رأس الاشهاد ومحرك ما كمن من الاحقاد .

اننى استحلفك بدينك القويم الذى اشرق بنوره الوضاح على البصائر المظلمة فانارها و على العقول المقيدة فارشدها و خل عقالها وعلى القلوب المتسكمة فابقظها وقوما عوجاجها ان تحرك قلمك وتغمزه الى الغاية المحمودة . وذلك فى استنهاضهم نطاحل كتاب المسلمين للذود عن الاسلام بالطرق التى يريدونها الاسلام . الطرق التى يريدونها الاسلام لاتخفى على افاضل المسلمين الذين اشربت قلوبهم محبة الائتلاف والموادعة والمسالمة و تحريض الامة على اكتساب لفضائل السامية فى اكرام الجار وتعزيز حقوق الجوار ومعاملة عباد الله بطرق المساواة والعدل والولاء . يوجد كثيرون من الذين لم يتشرفوا بالذبيح الاسلامى على ضلال مبين فى افكارهم وظنونهم نحو الاسلام والمسلمين . ولكن ضلالهم لاتعفو آثاره الا البراهمين القاطعة والحجج الدامغة التى تثبت لهم ان دين الاسلام دين الحرية المطلقة والحنان الصادق والشهامة الحقيقية والمحافظة على الاعراق وكرم الاحلاق والعرض والاخلاق والوفاء .

انتظن يا مولاي ان كيمون يقذف من فيه تلك الافذار لو كان قرأنى زمانه فصلا واحد من

الفصول التي ديجتها أنامل اميرالمؤمنين الامام علي بن ابي طالب كرم الله وجهه .
 اتظن يا مولاي انه يجراً على التلفظ مناك الحل الهائل الذي يريد ان يحل به المسألة
 الاسلامية لو كان سمع بحلم وحكمه العمرين وكرم ابن زئده وعدل الرشيد وسخاء البرامكة .
 اتظن أنه يحرك قلماً لوعلم بان احقر رجل من المتدينين بد بين الاسلام يهرق اخر
 نقطه من دمه في الذود عن عرض وكرامة الملتجى عالة عند ما يسأله الحماية .
 مهما كان كيمون والذين على شاكلك في غرور و ضلال فانهم لا يستطيعون بعد معرفة
 الاسلام الا الشنا على الاسلام والافتخار بفضائل الاسلام .

وكنت أود من صميم الفواد ان اضم صوتي الى اصوات مقرري الحقيقة وانصح افاضل
 المسلمين ان يتخذوا الخطط الصائبة في مجادلاتهم وكسر شره المتوثبين عليهم . فالحق
 ايدك الله في جانبهم غير ان بعض جهالهم يريدون ان يصرعون في تظلمهم على صناعه
 التحرير والتحرير ولا اكنم على سعادتكم شيئاً . فان الاقلام التي تحرك من بعد رد الامام
 المعتدل المحكم لم تأت بشئ من الفائدة بل اضاعته أو أوشكت ان تضيع الحق الذي
 بجانبكم وتسبب حركة لا يرضاها عقلاء الامة الاسلامية والسلام .

عن القاهرة في ٩ يونيو سنة ١٩٠٠ ج ٥٠ ع

بسم الله الا فرد الا فرد الحمد لله الذي لاله الا هو الا فرد

الا فرد وانما البهاء من الله على من يظهره الله ثم ادلائه

لم يزل ولا يزال

وبعد لوح مسطور را مشاهده نموده . هرگاه خواسته شود بتفصیل ذکر ادله در اثبات ظهور گردد . الواح اکوانیه و امکانیه نتواند تحمل نمود . ولی سازج کلام و جوهر مرام . آنکه شبهه نبوده و نیست که خداوند لم یزل با استقلال استجلال ذات مقدس خود بوده . و لا یزال با استمناع استترفاغ کنه مقدس خود خواهد بود . نشناخته است او را هیچ شیئی حق شناختن و ستایش ننموده او را هیچ شیئی حق ستایش نمودن . مقدس بوده از کل اسماء . و منزله بود از کل امثال . و کل با و معروف میگردد . و او اجل از آنست که معروف بغیر گردد . و از بسرای خلق او اولی نبوده . و آخری نخواهد بود . که تعطیل در فیض لازم آید . بعد از آنچه ممکنست در امکان از عدد خلق ارسال رسل و انزال کتب فرموده و خواهد فرمود .

هرگاه در بحر اسماء سائری که کل بالله معروف است . و او اجل از آنست . که بخلق خود معروف گردد . یا بعباد خود موصوف شود . هر شیئی که می بینی خلق شده بمشیت او ^{حضرت او وجود بنفسه دلیل است بر وحدانیت} چگونه دلیل باشد بر وحدانیت خود . و وجود کل شیئی بنفسه دلیل است بر اینکه او خلق اوست . این است دلیل حکمت نزد سیار بحر حقیقت .

و هرگاه در بحر خلق سائری . بدانکه مثل ذکر ازل . که مشیت اولیه بوده باشد . مثل شمس است . که خداوند عز و جل او را خلق فرموده . بقدرت مستطیله خود . و از اول لاول له . در هر ظهوری او را ظاهر فرموده . بمشیت خود والی آخر لا آخر له . او را ظاهر خواهد فرمود باراده خود . و بدانکه مثل او مثل شمس است . اگر بمالانهایه طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست . و اگر بمالانهایه غروب کند . یک شمس زیاده نبوده و نیست . اوست که در کل رسل ظاهر بوده . و اوست که در کل کتب ناطق بوده . اولی از برای او نبوده . زیرا که اول با و اول میگردد . و آخری از برای او نبوده . زیرا که آخر با و آخر میگردد . اوست که در این دوره بدیع . که حال الف سیزدهم است . بنقطه بیان معروف . و بدیع اول در یوم آدم . و بنوح در یوم او . و بابراهیم در یوم او . و موسی در یوم او و بعیسی در یوم او . و بمحمد رسول الله (ص) در یوم او . و بنقطه بیان در یوم او . و بمن یظهره الله در یوم او . و بمن یظهره الله من بعد من یظهره الله در یوم او . معروف بوده . و این است سر قول رسول الله (ص) از قبل . اما النبیون فانا . زیرا که ظا هر در کل شمس واحد بوده و هست .

و این است معنی حدیث که در حق حجت (ع) ذکر شده . قال الصادق (ع) انه یقول . یا معشر الخلاق . الا من اراد ان ینظر الی آدم و شیث . فها انانذا آدم و شیث . الا و من اراد ان ینظر الی نوح و ولد سام . فها انانذا نوح و سام . الا و من اراد ان ینظر الی ابراهیم و اسمعیل . فها انانذا ابراهیم و اسمعیل . الا و من اراد ان ینظر الی موسی و یوشع .

فها اناذا موسى ويوشع. الا ومن اراد ان ينظر الى عيسى وشمعون. فعا اناذا عيسى وشمعون. الا ومن اراد ان ينظر الى محمد واميرالمؤمنين. فها اناذا محمد واميرالمؤمنين الا ومن اراد ان ينظر الى الحسن والحسين. فها اناذا الحسن والحسين. الا ومن اراد ان ينظر الى الائمة من ولد الحسين. فها اناذا الائمة وبعد واحدا بعد واحد الى الحسين (ع). اجيبوا الى مسألتي فاني انبئكم بما نبئتم به. وما لم تنبئوا به. ومن كان يقرأ الكتب والصحف فليستمع مني. الى آخر الحديث ونعمي فرمايد فليتنظر الى هذا. زیرا که آنچه رسل بآن رسل بوده. در آنست. و آنچه کتب بآن کتب شده از آنست.

سازج کلام آنکه خداوند عزوجل از حکمت بالغه خود در ظهور محمد رسول الله (ص) حجت را فرقان قرار داده و این موهبه بوده که در حق هیچ امتی قبل از محمد رسول الله نشده. که آیه از کتاب الله حجت باشد بر کل ماعلی الارض و عجز کل را برساند. و اثبات قدرت الهی نماید. و از یوم نزول فرقان تا یوم ظهور نقطه بیان هزار و دویست و هفتاد سال طول کشید تا اینکه کل باین حجت مبرمی شده تا آنکه مستعد ظهور شمس حقیقت گردند و آنچه غیر از این حجت ذکر میکنند بقول خود ایشان کتاب اعظم تراست، و اعظم کفایت از دین اعظم میکند. و ذکر دین آن مثمر ثمر نیست. نزد حکیم بصیر. این در وقتی است که تو را واگذارم بر آنچه شنیده و میدارا کنیم با تو در استدلال والا این ثابت و ظاهر غیر این را ثابت کن و گمان مکن که این کفایت از کل معجزات نمیکند نه والله کفایت از کل معجزات نموده و خواهد نمود.

هفت دلیل محکم تو را تعلیم نموده در این باب که هر یک بنفسه کافی است بر حجیت نزد منصف.

اول: آنکه اگر آیات قرآنی اعظمتر از معجزات کل انبیاء نبوده چگونه نسخ شد باین کتب آنها و این باقی ماند و این دلیلی است محکم و متقن بر اینکه این حجت اعظم از عصای موسی و امثال آن از حجت های جسدیه بوده و هست.

و ثانی آنکه بدینی که الان متدین بآن هستی. مفری نیست از برای تو بحکم قرآن که بگوئی غیر الله قادر نیست بر انزال آیه و حال که می بینی مفری نیست از برای تو که بگوئی من عند الله است که اگر نزد خلق ممکن بود در طول هزار و دویست و هفتاد سال احدی آیه اتیان نموده بود و حال آنکه دیدی عجز کل را و بین فضل الهی را که چه قدر کامل بوده بر کل اهل فرقان که کل ابواب شبهات را خداوند عزوجل برایشان سد فرموده که در حین مشاهده آیات بدین خود خطور من عند غیر الله ننمایند زیرا که نازل فرموده تبارک و تعالی که کسیکه اتیان بحدیثی نماید و اگر مؤمن و موقن است باین حکم بر قلبش خطور نمیتواند داد. که آیات بیان من عند غیر الله است بلکه قلم دست نمیگیرد در مقام اتیان زیرا که بدین خود ممکن نیست چه جای آنکه العیاذ بالله دین یقین با جحد از او ظاهر شود.

قسم بذات مقدس الهی جل و عز که فضل الهی در حق مؤمنین بقرآن بغایت کمال بوده که اگر احدی تدبیر در حجیت فرقان مینمورد. خطور دین ایمان در نزد ظهور یک آیه از آیات بیان مینمورد چگونه آنکه شک کند یا اظهار دین یقین نماید. انصاف بده چه فرق است از یومیکه خود را شناخته و بدین خود متدین شده بحجیت فرقان تا وقتی که نظر در بیان نمودی و متدین نشدی شبهه نیست که تو پیغمبر را ندیده و معجزه غیر از این قرآن نمی بینی اگر لاین شعور داخل دین خود شده چسرا شده و اگر بر بصیرت شده چه فسق است مابین وقتی که قرآن را دیدی و یقین بعجز کل نمودی و متدین شدی بدین رسول الله ص با وقتیکه بیان را نظر نمودی و متیقن نشدی آیا از برای تو حجتی عند الله خواهد بود. خداوند از تو سوال مینماید که بچه چیز داخل دین اسلام شدی، غیر از آنکه بگوئی بفرق، هیچ دلیل دیگر ندیده بهمین خداوند اثبات حجت مینماید بر تو که همین قسم که در نزد کتاب رسول الله متدین بدین او شدی بر تو بود که در نزد کتاب نقطه بیان متدین بدین حق شوی زیرا که تو رسول الله را ندیده و بنفس کتاب متدین شدی همین قسم که آیه از بیان دیدی بهمان حجت که متدین بدین فرقان شده بر تو هست که مومن بآن آیات شوی و هیچ رسولی را خداوند عالم نفرستاده که کتبی که از قبل او نشر میکند بنفسه حجت باشد. و این مخصوص است بنقطه بیان. که اگر کتابی بشأن آیات بیکی از مؤمنین بفرقان نویسد یا غیر آن حجت بنفس کتاب تام و کامل میگردد بمشاهده یک آیه از آیات آن، اگر ناظر مستبصر و مستعقل باشد، والا محل حکم نبوده و نیست. زیرا که در اکثر مواضع خداوند فرموده بر اینکه آیات از برای قومی است. که ایمان می آورند و تعقل میکنند نه از برای اکثر خلق که در حد لاشی بوده و این دو دلیل از دلایل سبعة که بیکی اثبات نمودم. که نفس آیات اعظمتراست از کل معجزات نبیین.

و بثنائی آنکه غیر الله قادر نیست بر انزال آیه و ببین که چگونه خداوند امتحان مینماید خلق را، اگر بنقطه بیان عطا فرموده بود مثل آنچه هموسی عطا فرموده بود چه بسا احدی از مؤمنین بفرقان محتجب نمیمانند. و مؤمن میشدند و حال که خداوند اعظم از آنرا عطا فرموده بدلیل دین کل مسلمین که ثابت و مبرهن است چه قدر خلق تمحیص شده و در فتنه بیرون رفته و این نیست الا از عدم تفکر و تبصر در دین خود و الا در حین رویت یک آیه یا استماع آن اعظمتراست از معجزات کل نبیین.

و دلیل ثالث آنکه اثبات قدرت در این آیات ظاهر میگردد بنحوبقا، نه غیر آن و تصور نکنی که این امری است سهل بلکه این خلقی است اعجب از خلق سموات و ارض و ما بینهما. نظر کن حروف هجائیه را که کل خلق بآن تکلم مینمایند خداوند عز و جل او را بثنائی از نفس امی ظاهر فرموده که کل ما علی الارض از اتیان بمثل او بر نظرت عاجز میگردد و این نیست الا صرف ظهور قدرت و محض بروز عظمت ولی چون اکثر خلق در عالم حدند مستشعر

بعظمت آیات و جلالت آن نمیشوند چه بسا بشنون حد به مستشعر میشوند . و باین دلیل متقن و حجت مبرهن که باقی است الی یوم القیمة مستبصر نمیشوند .

و رابع آنکه نفس آیات و کتاب کفایت میکند از معجزات دیگر چنانچه بر کسیکه موءمن بقرآن است مفری نیست الا بر اقرار بکفایت آن چنانچه خداوند نازل فرموده در سوره عنکبوت اولم یکنهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون . و در قرآن در اکثر موارد رد شده چیزهاییکه طلب مینمودند از رسول الله باهوا خود چنانچه ناطق است تنزیل در سوره بنی اسرائیل و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا او تکون لک جنته من نخیل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا او تأتي بالله و الملائکة قبیلا او یکن لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء و لسنی نوءمن لرقیق حتی تنزل علینا کتابا نقره قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا حال انصا ده آن عرب چنین تکلم کرد و تو چیز دیگر میخواهی بهوای نفست چه فرق است ما بین تو و او و اگر قدری تأمل کنی بر عبد است که آنچه را که خدا حجت قرار میدهد بر او مستدل شود نه آنچه دلخواه او باشد و اگر حکایت دلخواه بود احدی روی ارض کافر نمی ماند زیرا که هرامتی که مأمول آنها در نزد رسول الله ظاهر میشد ایمان می آوردند .

پناه بر خدا بر آنکه دلیل قرار دهی چیزی را بهوای خود بلکه دلیل قرار ده چیزی را که خداوند او را دلیل قرار داده و تو ایمان می آوری بخداوند از برای رضای او چگونه میخواهی دلیل ایمانت قرار دهی چیزی را که رضای او نبوده و نیست . چنانچه در قرآن تحذیر شده عبادی که ایمان بآیات نمی آورند چنانچه نازل فرموده خداوند در سوره نحل ان الذین لا یؤمنون بآیات الله لا یهد بهم الله و لهم عذاب الیم انا یفتی الکتب الذین لا یؤمنون بآیات الله و اولئک هم الکاذبون در هر ظهور مستبصر باش که اینجا است که اغلب خلق از طراط می لغزند و از جنت ایمان داخل ناردون ایمان میگردند . و بدانکه همینقدر که حجتی ثابت شد من عند الله هست کفایت میکند در حجیت چنانچه خداوند از لسان موسی (ع) در قرآن نازل فرموده قد جئناک بآیه من ربک و السلام علی من اتبع الهدی اگر حجت موسی و هارون بر فرعون بیک آیه بالغ نمیشد . خداوند این نوع نازل نمی فرمود ، پس بدانکه آیه واحد در حجیت کفایت میکند .

و خامس آنکه خداوند در فرقان بر حقیقت رسول الله ص بضمیر از آیات استدلال بجهیز دیگر فرموده چنانچه نازل فرموده قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتوان بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و اگر این معجزاتی که الان در کتب نقل میکنند هرگاه نزد خداوند شأنی از برای آنها میبود استدلال بر حقیقت رسول الله (ص) — بآنها میفرمود و اگر هر جایی ذکر فرموده قصد الهی استدلال نبوده مثل اقتربت الساعة و انشق القمر و مراد را خداوند میداند چنانکه آیه مبارکه لا یعلم تاویلہ الا الله و الراسخون

فی العلم ناطق است.

و سادس آنکه بدلیل عقل باتو تکلم مینمایم آیا امروز اگر کسی خواهد داخل دین اسلام شود حجت الهی بر او بالغ هست یا نه. اگر گوئی نیست چگونه بعد از موت خداوند او را عذاب میفرماید و در حال حیات حکم غیر اسلام بر او میشود و اگر گوئی هست بچه چیز هست اگر بآنچه نقل میکنی که او می شنود بمحض کلام و بر او حجت نمیکرد و اگر گوئی بفرقان، این دلیلی است متقن و مبرهن حال نظر نموده در ظهور بیان که اهل فرقان همین قسم که بر یکی از خلاف مذهب خود استدلال مینمایند اگر بر نفس خود نموده بودند بکنفر محتجب نمانده بود و کل نجات یافته بودند در روز قیامت و اگر گوید نفس نصرانی که من قرآن را نمی نهم، چگونه بر من حجت میگردد از او مسموع نبوده مثل آنکه عبادی که در قرآن میگویند نصاحت آیات بیان را نمیفهمیم. که بر ما حجت گردد همان نفس که این را میگوید. بگو بان ای شخص عامی تو بچه چیز در دین اسلام متدین شده پیغمبری کندیده معجزه کندیده اگر لاعن شعور شدی چرا شدی و اگر بحجیت فرقان شدی بر اینکه شنیدی از ارباب علم و ایقان، که اعتراف بعجز نمودند یا آنکه بمحض حب نظرت نزد استماع ذکر الله خاضع و خاشع شدی، که یکی از علائم اکبر حب و عرفان است که حجت تو متقن بوده و هست همین قسم که در قبل میگوئی بنفس خود در بیان هم بگو بنفس خود.

سابع آنکه با اعتقاد کل خداوند عالم بر هر شئی بوده و هست و قادر بر هر شئی بوده و خواهد بود بعد از آنکه نفسی نسبت داد خود را با او که من از قبل او حجت و اظهار بیگانه نمود و او عزوجل در مقام ابطال او کسی را ظاهر نفرمود دلیل است بر اینکه من عند الله بوده و محبوب خداوند اثبات آن بوده و همینقدر که راضی شد و بعد از قدرت اظهار نفرمود، دلیل است بر اینکه از قبل او بوده و نزد او مرضی بوده و ترا وصیت میکنم در بیان که در نزد هر ظهوری بدلیل آن ظهور در مقام احتجاج برآئی نه بغیر آن که از دین سبیل حیا و مروت بوده مثلا رسول خدا صلی الله علیه و آله اثبات نبوت خود را خواست که بآیات الله فرماید اگر مرد میدانی توهم در مقام اظهار اظهار آیه کن والا بشتون دیگر که او با تو در مقام استدلال نیست که تو در مقام غیر از آن برائی این همه قصاید که اعراب در اول ظهور رسول الله گفتند. آیا ثمری بخشید، اگر آنها میخواستند که در مقام تقابل برآیند بر آنها بود که بر همان شأن آیات تکلم نمایند نه بنحو قصاید و در هر ظهور این امر را مراقب باش که غیر از این سبیل صاحبان لب و عقل نبوده و نخواهد بود و آخر پشیمانی می آورد زیرا که آن حجت میماند و آنکه در مقام تقابل برآمده بغیر آن حجت چونکه از شأن خلق است و کل از آن عاجز نمیشوند. فانی میشود و حجت الله میماند و نفسی در تقابل آن از برای او بهم نمیرسد و بد آنکه غیر از این سبیل دلیل بر تقابل نبوده و نیست و اگر حبس دلیل بر غیر حجیت شود یوسف نبی الله مسجون شد از نبین و موسی ابن جعفر علیهما السلام از وصیین و حال آنکه

همدرد و حجت بودند و همچنین شئون دیگر دلیل بر غیر حجیت نمیشود زکریا قصه آنرا شنیده از نبیین . و سیدالشهدا^{۱۰} از وصیین و حال آنکه هردو حجت بودند اینها از برای این است که تبصر در امر خود بهمرسانی و اینکه میگوئی ما بین خود و خدا ز برای من - یقین حاصل نمیشود والا مؤمن میبودم بد آنکه ما بین خود و خدائی که میگوئی محض وهم است حجتی بر آن نداری نظر کن در امت داود پانصد سال در زبور تربیت شدند تا آنکه بکمال رسیدند بعد که عیسی ظاهر شد قلبی که از اهل بصیرت و حکمت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند و کل ما بین خود و خدا خود را محق میدانستند نه این بود که میخواستند مکابره با حق کنند مثل حالت خودت که غرضت مکابره با حق نیست بلکه دوست میداری که یقین حاصل نمائی تا مؤمن شوی امت داود راهم مثل خودت تصور کن که اگر یقین مینمودند که عیسی همان پیغمبری است که داود خبر داده احدی از امت او خطوط دین ایمان نمیکرد چگونه آنکه کافر شود و حال آنکه از یوم ظهور داود تا اول اینظهور د و هزار و دوست و هفتاد سال گذشته و هنوز از حروف زبور باقی هستند در دین خود و ما بین خود و خدا گمان میکنند که مصابند حال ما بین خود و خدائی که ادعا میکنند نزد نصاری لاشئی است چگونه نزد خالق کل و همچنین نظر نموده در امت موسی قبل از داود هزار - سال تربیت شدند تا آنکه بکمال رسیدند و آنچه وعده داده بود موسی بایشان از ظهور عیسی بعد از داود ظاهر شده و قلبی که از اهل حکمت و بصیرت بودند ایمان بعیسی آوردند و مابقی هم کمال جد و جهد را نمودند و ما بین خود و خدا میخواستند که بآنچه موسی گفته ایمان آورند ولی یقین نمودند و ماندند که تا الان مانده اند و هنوز منتظرند پیغمبری را که موسی خبر داده و ما بین خود و خدا خود را مصاب میدانند حال ما بین ادعائی که میکنند که ما بین خود و خدا یقین نکردیم که عیسی همان پیغمبری است که موسی خبر داده چه قدر لاشئی است نزد یکی از امت عیسی چگونه نزد خالق کل یا شهدا^{۱۰} از نزد او .

دلائل سبعة عربیه دکتر علی مراد داودی

دلائل سبعة سفر کریمی از آثار حضرت رب اعلی است که در ایام سجن ماکو نازل شده و در دو قسمت فارسی و عربی است که اینک بذکر شغهای در باب قسمت عربی آن مبادرت میشود. قسم عربی این کتاب را با وجود عدم تفصیل و تبویب میتوان مشتمل بر مطالب اربعه ذیل دانست:

۱ - خطبه کتاب در حمد ذات مطلق باری و ذکر اسما حسنی با اشتقاق آنها از کلمه مبارکه "فرد" و اعلام شئون عدیده فردانیت الهیه و توسل باین عبارات شتی برای دلالت بوحده ذات منبع مطلق او تعالی شانه.

۲ - ذکر دلائل سبعة یا ذکر شئون سبعة حجیت آیات در باب این دلائل باید گفت که:

اولا - همه آنها راجع بآیات کتاب است یعنی هر هفت دلیل در اثبات این مطلب است که مظاهر مقدسه را دلیلی جز آیات کتاب نیست و با وجود آیات احتجاج بدلائل دیگر را اعتباری نه.

ثانیا - صریح بیان مبارک حاکی از این است که جمله این حجج را قرآن کریم باهل اسلام آموخته است و یک هزار و بیست و هفتاد سال آنان را در این دین مهین با تفهیم همین حجج تربیت کرده و بصیرت بخشیده است تا برای درک ظهور بدیع استعداد یابند و در حین اعلان امر رب العالمین تمیز حق از باطل و معرفت موعود فرقان با تمسک باین حجج برای آنان بسهولت حاصل آید.

اینک اجمالی از مفاد این دلائل:

دلیل اول: فیر باری تعالی قادر بانزال آیاتی مثل آیات قرآن نیست چنانکه در فاصله بین نزول قرآن و نزول بیان احدی را چنین قدرتی حاصل نیامده است و این خود حجت را بر خلق اتمام میکند تا اگر آیاتی نزول یافت شبههائی در ظهور آن از مکن غیب ننمایند.

دلیل ثانی: اگر حجتی اعظم از آیات کتاب بود در قرآن استدلال بآن میگردد و حال آنکه احتجاج در قرآن مجید حصر بآیات گردیده است.

دلیل ثالث: هر شرعی که ناسخ شرع سابق باشد جمیع شئون آن اعظم از شرع سابق است و بهمین سبب حجتی که خدا بر حقانیت اسلام اقامه کرده است باید اعظم از حجج حقانیت ادیان سابقه باشد و چون این حجت چیزی جز آیات کتاب نیست پس این آیات ارجح بر معجزاتی مانند عصای موسی و نظایر آن است.

دلیل رابع: نه تنها کتاب از ادله حقانیت است و نه تنها اعظم دلائل است بلکه دلیل کافی است و با وجود آن احتیاجی بدلیل دیگر نیست و شاهد بر صحت این معنی آیه مبارکه:

سوره عنکبوت است که میفرماید :

اولم یکنهم انا انزلنا علیک الکتاب بتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون .
دلیل خامس : آیات حجت بالغه است و میتوان در الزام منکرین حقانیت مظاهر الهیه
بآن استناد کرد و فی المثل با احتجاج بآن نصاری را بنیوت رسول الله دعوت نمود و حجج
دیگر قابل این تمسک نیست و دافع ایراد و اعتراض نه .

دلیل ششم : آیات مرکب از حروفی است که آحاد ناس مدام بآن تکلم میکنند و با اینکه
انسان اعظم و اشرف مخلوقات الهیه است و این حروف نیز برای ترکیب کلمات و جمل در تصرف
انسان است معذلک احدی قادر بر بیان مثل آیات با تسخیر و ترکیب حروفی که متد اول در
مجاورات یومیه عامه است نیست و این خود علامت قدرت الهیه و مجز آحاد ناس در قبسال
ظهور این علامت است .

دلیل هفتم : علم مطلق و قدرت مطلقه الهیه را کسی منکر نتواند بود پس هرگاه شخصی
آیاتی ظاهر کرد و آنها را بخدای تعالی نسبت داد بطلان این نسبت را خدای تعالی
بعلم و قدرت خویش میتواند ظاهر سازد و اگر بطلان آن اظهار و اثبات نشد صححت انتساب
واضح میشود و موردی برای شک و تردید باقی نمیماند .

۳ - خاتمه کتاب با ذیل دلایل در ذکر مطالب مهمه ای است که نه تنها نقل معانی
آنها معسور است بلکه درک این معانی کما هو حقه خارج از حدود افهام بشری است ولیکن
(مالا یدرک کله لا یتدرک کله) .

بعضی از این مطالب را چنین میتوان دریافت :

الف - عظمت امر بیان نسبت بامر فرقان با توجه بنزول جمله قرآن در بیست و سه سال
و نزول مثل آن در عصر نقطه بیان در دو و هوم و د و لیل معلوم میگردد .

ب - آیات مخلوق خداست و مخلوق را بخالق باید شناخت پس آیات را نمیتوان در نفس
الامر دلیل عرفان خدا یا مظاهر او دانست و آنچه در حجت آیات گفته شد در مقام مخاجه
است .

ج - خلق جمیع اشیا بامر واحدی از نزد خالق است و اختلاف در تجلیات آنها بر
حسب حدود ظاهری و مادی دلیل بر اختلاف حقایق آنها نیست چنانکه وحدت شمس بسا
وجود طلوع آن در ایام متعدد ثابت است . بهمین دلیل و بطریق اولی ادیان جمیع رسل
دین واحد و کتب جمیع آنان کتاب واحد است و ناظر بهمین معنی است حدیث مشهوری که
حاکی از این است که قائم در یوم قیام وحدت ذات خود را با جمیع انبیا و رسل از آدم تا خاتم
اعلام میکند و مثبت همین مدعا است شهادت رسول الله بر اینکه جمیع انبیا خود او بوده
است چه حقیقت واحده متصله ای از آدم تا رسول الله و از او تا نقطه بیان و از او تا من -
بظهوره الله متجلی بوده و خواهد بود و این تجلی بعد از ظهور من بظهوره الله نیز تا آخر آخر

له دوام خواهد یافت و این استمرارناشی از این است که جمیع رسل مظاهر و مجالی حقیقت واحد الهیهاند که اول و آخر و ظاهر و باطن جمیع اشیا و امورات.

د - انصاف باید داد که آیا در آیات فرقان یا آیات بیان مانع و حاجبی برای ادراک حقایق آن دو وجود دارد ؟ اگر خلائق از قواعد موضوعه اصحاب صرف و نحو در این دو - کتاب مشهود شود باید بیاد آورد که این قواعد مأخوذ از کتاب الهی است و فروعی مشتق از آن اصل قویم است و چگونه میتوان فروع را دلیل اثبات اصل پنداشت و حال آنکه فروع بتبع اصل قابل تغییر و تبدیل است و انگهی همین عدم اتباع از اقوال نحویین را با دلیل نزول آیات این دو کتاب من عند الله دانست نه از نزد اهل اصطلاح و اصحاب قواعد جاریه در بین ناس.

ه - اراده خدا تعلق باین گرفته است که مردم را بحجت و دلیل موقن بدین مبین سازد و الا اگر خواهد تواند با سبب دیگر آنان را با طاعت خود الزام کند چنانکه در عهد اسلام بقهر و غلبه دین خود را منصور و مظفر گردانید و مردم را بی آنکه خود بخواهند باراده غالبه و رحمت محیطه خویش برضوان اسلام وارد ساخت.

و - انکار امت سابق دلیل بطلان این لاحق نیست و الا فی المثل اعراض اهل توریه از انجیل و اعراض اهل انجیل از فرقان میباشد مدلی بر بطلان این دو کتاب کریم باشد. بهمین دلیل اعراض اهل فرقان را از نقطه بیان مبطل آیات بیان نمیتوان پنداشت.

۴ - نتیجه کتاب بتبع استدلال دانی کافی که در مطلب اخیر مذکور آمده مثل جمیع آثار مبارکه حضرت رب اعلی تحذیر اهل بیان است از اقتداء با ما سابقه و استناد بنظایر این اوهام در انکار من بظهره الله تعالی شأنه. و صریح کلام مبارک در این خطاب مستطاب حاکی از آنست که اهل بیان در اعراض از من بظهره الله خویشتن را در این بیان مصیب و متقنی خواهند شمرد. با اینکه بحکم بیان سلب تقوی و ایمان از آنان میگردد و سوء عقیده و سوء عمل در حقیقتان بثبوت میرسد.

و آخرین آیات کتاب حاکی از این است که این دلایل بآن سبب اقامه شد و این آیات بآن جهت نازل گردید که شاید اهل بیان از من بظهره الله جز خود او نجویند و جز آیات او نخواهند و در عرفان او تمسک بغیر او را جایز نشمارند. قوله تعالی شأنه و جل جلاله:

"ان یا اولی البیان . . . لتقطعن عن کل علمکم و عملکم و لتتسکنن بمن بظهره الله ثم دلیلہ و حجتہ ثم بما یستدل لیستدلون و باهوائکم لا تستدلون ثم بما ترضی لترضون و لاتجعلون رضائہ بما ترضون بل تجعلون رضائکم بما یرضی و لاتستلونه عن آیات غیر ما یوتیه الله فانکم انتم لاتستجابون قد وصیناکم حق الوصیة لعلکم فی دینک تتقون و علمناکم سبیل الدلائل فی الآیات لعلکم فی البیان لتتقون ثم لتخلصون ثم بالحق تستدلون." انتہی

دلیل و برهان در عصر رسولی

نوشته

وحید بهمردی

یک ظهور از ظهورات رحمت الهیه در عالم امکان برهان بوده است زیرا حضرت بهاء الله در لوحی میفرمایند: "رحمتش جمیع من فی الوجود را احاطه نموده و سبقت یافته و این رحمت در رتبه اولیه اظهار برهان است که از مشرق عنایت رحمن ظاهر میشود تا کل بعرفان آن - بحر قدم که مقصود اصلی از خلق عالم است فائز گردند".^۱ بنا علی هذا برهان در اصل از حق جل جلاله ظاهر میشود مخصوص هدایت عباد، و در این ظهور اعظم لسان الله از لحظه اول ظهور بذکر دلیل و برهان مشغول شد تا حجت الهیه بر همه اهل عالم بالغ باشد.

البته همه مظاهر الهی که در این جهان بامر حضرت باری ظاهر شده اند با حجت کافی و دلیل وافی آمدند چه که این سنت و ائمه الهیه در احیان باعث مظاهر خود بوده است زیرا چنانچه حضرت بهاء الله میفرمایند: "اگر حجت الهی در احیان ظهور بالغ نباشد تکلیف از کل ساقط میگردد".^۲ و چون حجت الهیه بالغ باشد دیگر بشر در انکار حقانیت مظهری که با حجت کامله ظاهر شده باشد معذور نمیباشند. و شکی نیست در اینکه دلیل و برهان بر حسب آیه: (لا تکلف نفس الا وسعها)^۳ بشأن نازل میشود و ظاهر میگردد که خلق قدرت و استعداد درک آنرا داشته باشند تا بتوانند با عقول محدود خود آن را تلقی کنند.

حضرت بهاء الله در کتاب بدیع این مسئله را تأکید میفرمایند بقوله تعالی: "اگر در خلق آیه و برهان ادراک آیات نمیبود البتّه با آیات ظاهر نمیشد".^۴ و رحمت واسعة الهیه عباد را چنان شامل گشته که در احیان ظهور تنها یک دلیل بمظاهر خود نمیدهد بلکه دلائل را تنزل مینماید تا برای احدی مجال عذر و اعتذار باقی نماند. و مقصود از تنزل دلیل اینست که مظهر الهی برای اثبات امر خود براهین فرعی و ثانوی که حق جهت اثبات امر مبارکش از آنها مستغنی باشد ظاهر میفرماید و ذکر مینماید تا آنکه بوسیله دلیل اصلی نمیتوانند بهیقین برسند. دلائل فرعیّه کمکشان کند. مثلاً در کتاب ایقان و دلائل سبعه حضرت بهاء الله و حضرت رب اعلی یکی از ادله را ایمان جمعی از علمای راشدین و فضلاء کاملین و فقهای بالغین^۵ شمرده اند. با اینکه بنص الهی حق "در اثبات امرش بفریض محتاج نبود و نیست".^۶ و تنزل دلیل یکی از ظهورات فضل الهی است در حق عباد اوست چنانچه حضرت رب اعلی در کتاب دلائل سبعه میفرمایند: "اینها از برای سکون قلب تست و الا چگونه حجت مستند ل گردد بتصدیق شیعیان خود، مثل اینست که شمس در سماء مستدل شود بشمس در مرآت بر حقیقت خود ولی چونکه غرض نجات کل است دلائل را تنزل میدهد لعل یکی متذکر شود".

از بیانات مبارکه مذکوره سه مطلب را میتوان خلاصه نمود، یکی اینست که هیچ ظهوری بی دلیل و حجت بالغ و کامل ظاهر نمی شود، دیگری دلیل همیشه بر حسب قدرت ادراک -

بشر ظاهر میشود، و سومی محض هدایت خلق مظاهر حق بیش از یک دلیل ظاهر میفرماید اگر چه یک دلیل همیشه کافی میباشد.

آن دلائلی که مظاهر الهیه ظاهر میفرمایند در کتب الهی باسم (آیات) ذکر شده است، و آیه در زبان عربی بمعنی علامت میباشد، لذا علامات ظهور آیات نامیده شده است زیرا بواسطه آنها حقانیت مظاهر الهیه را میتوان دریافت نمود. و آن آیات در صور و بطریق گوناگون ظاهر میشود از قبیل آیات کتابی که بآن وحی سماوی نیز گفته میشود و آیات آفاقی که علامات کونی است و آیات انفسی که در باطن نفوس زکّیه تجلی میکند، چنانچه در قرآن نازل شده است (سزیهیم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهیداً). در این خصوص حضرت بهاء الله در کتاب ایقان مثلی ذکر میفرماید که عبارت از ظهور ستاره است در سما ظاهر و همچنین در سما باطنه جهت دلالت و بشارت بقرب ظهور بقوله تعالی: "قرب ظهور آن فلک سموات معدلت و جریان فلک هدایت بر بحر عظمت در آسمان نجمی بر حسب ظاهر پیدا میشود که مبشر است خلق سموات را بظهور آن نیر اعظم و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر میشود که مبشرات اهل ارض را بآن نجر اقوم اکرم و این دو علامت در سما ظاهر و سما باطنه قبل از ظهور هر نبی ظاهر گشته".^۷

و در قرآن مسئله آیات یکی از قضایای رئیسی آن کتاب مبارک است و چنانچه از آن مستفاد میشود آیات یا علامات یکی نیست بلکه متعدد و متنوع است، و در ظهور هر آیه شی حکمتهای غیبیه بسیاری موجود میباشد. مثلاً در سوره الاعراف (آیات ۱۳۲، ۱۳۳) بلایای طبیعی از قبیل طوفان و ملخ از جمله آیات الهیه است تا خلق از ظهور آن متنبه و بیدار شوند، البته در سوره بقره (آیه ۲۵۲) بر این تأکید شده که آیات کتابی از همه دلائل اعظم میباشد در امریهائی نیز دلیل کتابی از سایر دلائل و براهین اهم و ابلغ است، و ملت رجحان دلیل آیات کتابی بر دلائل دیگر، چنانچه میرزا ابوالفضل در کتاب فرائد (ص ۱۹، ۲۰) آنرا توضیح داده است. اینست که کتاب اثر باقی و دائم است و سایر معجزات آثار زائله، غیر باقیه و علم و کتاب اشرف جمیع اشیا است تا حجت اشرف مخلوقات گردد، و در کتاب شریعت و آداب و موعظت و انذار که موجب تحصیل ترقیات روحانیه و مدنیّه است میتوان ثبت نمود، و آیات کتابیه موجب حیوه روحانی و هدایت و تذکر و بروز رحمت الهیه است.

ولیکن ناگفته نماند اینکه بر حسب بیانات صریحه قرآن آیات را نقطه موقنان و عاقلان و خردمندان و مؤمنان و امثالهم قبول میکنند (رجوع شود به سوره بقره آیات ۱۱۸، ۱۶۴، و آل عمران آیه ۱۹، و انعام آیه ۹۹، و یونس آیه ۶، ۶۷) اما کسانی که در قلوبشان مرض است هرگز آیات را قبول نمیکند و بر اعراض خود باقی میمانند. درباره چنین نفوسی در قرآن نازل شده است (و ما تأتیهم من آیه فی آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین)^۸ و همین قضیه را حضرت رب اعلی نیز در دلائل سبعه تأکید فرموده اند بقوله: آیات از برای قومسی

است که ایمان میآورند و تعقل میکنند نه از برای اکثر خلق که در حدّ لا شیء بوده.^۹

و چنانچه حضرت ربّ اعلی در کتاب دلائل سبعة توضیح فرموده اند، خداوند در دوره اسلام کلام الله یعنی قرآن را حجّت کامله بالغه مقرر فرمودند تا خلق "مستعدّ ظهور شمس حقیقت گردند"؛ زیرا از آنجائیکه مقدر بوده است که موعود اسلام با حجّت آیات و کتاب در بین مسلمین ظاهر شود لذا خداوند ملت اسلام را برآن حجّت آگاهی بخشید و در مدت هزار و دو بیست و هفتاد سال آنها را با آیات کتابی آشنا ساخت تا در حین ظهور طلعت موعود کتاب او را تمییز دهند و کلام حق را بشناسند و از موعود خود روی نگردانند. در این خصوص حضرت ربّ اعلی میفرماید: "خداوند آن حضرت را ظاهر فرمود بحجّتی که رسول الله را بآن ظاهر فرمود که احدی از مؤمنین بفرقان نتواند شبهه در حقیقت او نماید."^{۱۱}

بنابراین حجّت اعظم در دوره بیان مثل دوره اسلام کتاب الله بوده است و لذا باب ثامن از واحد سادس کتاب بیان فارسی باین مطلب اختصاص داده شده است و در بدایت باب مذکور میفرماید: "ان من استدل بغير کتاب الله وآیات البیان وعجز الكل عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له ومن یروی معجزه بغيرها فلا حجه له ومن یدعی الآیات فلا یعترضه احدی ولا یدّ ان یقرین ذلك الباب فی کل تسعه عشر یوما" مره واحده و بتفکر فیما نزل فیہ باللیل والنهار". در این باب حضرت ربّ اعلی بنیاد استدلال را برای اهل بیان برپا نمودند و آنها را مأمور فرمودند بتلاوت آن باب در هر نوزده روز یک بار و هشدار دادند بقوله: "نه اینکه در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانید"، و حضرت بهاء الله در لوح این ذئب باین مطلب اشاره فرمودند بقوله: "اتقوا الله یا قوم ثم اقرءوا ما نزل بالحق فی الباب الثامن من الواحد السادس من البیان ولا تكونوا من المعترضین

و همچنین امر فرموده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنید لعل در ظهور من بظهوره الله محتجب نشوند بشعونی دون شأن آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست."^{۱۲} در این باب از کتاب بیان فارسی حضرت ربّ اعلی چندین مسئله در باره ماهیت دلیل آیات ذکر فرموده اند که اول آن اینست که "اگر کسی بغير آیات الله احتجاج کند بر حقیقت نقطه بیان محتجب مانده از اعظم دلیل و ارفع سبیل". این قضیه از لحظه اول ظهور تأکید شده است و همیشه آیات را تنها دلیل برای حقانیت خود مقرر فرمودند. مثلاً در سوره العلماء از کتاب قیوم الاسماء میفرماید: "وانا نحن قد جعلنا الایات حجه لکلماتنا علیکم انتقدرون علی حرف بمثلها فاتوا برهانکم ان کتم بالله الحق بصیرا تالله لو اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل سوره من هذا الكتاب لن یستطیعوا ولو کان بعضهم لبعض علی الحق ظهیرا، و نیز در سوره الانوار میفرماید: "یا قره العین لا تظهر من امر الغیب شیئا لیختلف الناس حول الباب عن غیر الحق نقل ان حجتی هذا الكتاب من عند الله فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر و ربکم ان حجة الله بعد هذا الكتاب علی العالمین قد کان علی الحق بالحق

الونى بليفا"

وليكن با وجود اينكه قرآن آيات را حجت بالغه و انبه مقرر فرموده است باز هم در حين ظهور اعلى كسانى بودند كه بر حجيت كتاب اعتراض نمودند ، از جمله ميرزا محيط كرمانى بود كه چون حضرت رب اعلى در حجاز ظهور خود را براى او اعلان نمودند از جمله اعتراضاتي كه به مظهر امر كرد اين بود كه آيات حجت كافي براى اثبات حقانيت ظهورات الهيه نبوده و نميتوان تنها برآن اعتماد نمود ، در جواب او حضرت رب اعلى در صحيفه بين الحرمين ميفرمايند :

" وان كلمه المشركين بان الايات ما كانت حجه على الكل فقد افتروا على الله وكذبوا حكم الله نى كتابه لان الله قد نزل نى الكتاب كلمه العدل على الكل ولكن الناس لا يعلمون "

مسئله دوم كه در باب هشتم از واحد ششم ذكر شده است اينست كه ميفرمايند : " حال قريب به سه سال متجاوز است و امر الله ظاهر شده تا آنكه امروز محل مقصود خود را در جبل قرار داده ايد و حال آنكه برآن حجتى كه دىن كل مسلمين براو برپاست ظاهر شده كه بعد از انقطاع وحى تا ظهور اين آيات احدى ظاهر نشد كه اتيان بايه نمايد و اينقدر بر بصيرت نيستيد كه بدانيد غير الله نمیتواند آيه نازل نمايد . و همچنين ميفرمايند : " چون نظرد ر خلـسـق ميكنيد ميگوئيد امتناع دارد بلى از خلق امتناع دارد ولى من عند الله امتناع ندارد . . . و ظاهراست كه بعد از غروب شجره ، حقيقت احدى نتواند مثل آيات او ايقان نموده چنانچه در قرآن كه هزارود ويست و هفتاد سال گذشت كل يقين نمودند بر عجز كل . در اين خصوص در كتاب دلائل سبعة ميفرمايند : " در قرآن نازل فرموده كه غير الله قادر نيست براينكه آيه نازل كند و هزارود ويست و هفتاد سال هم كل اهل نرقان اينرا مشاهده نمودند كه كسى نيامده كه اتيان نموده باشد " ۳۱

آنچه در اين آيات بان اشاره شده اينست كه احدى نمیتواند آيات كتابى ظاهرا نمايد مگر اينكه از جانب حق مبعوث شده باشد ، و از آيات كتاب قهوم الاسماء واضح ميگردد حضرت رب اعلى معرضان و معترضان را با تيان آياتى از سوى خدا تحدى نمودند ، ولى چنانچه تاريخ امرى و غير امرى ثابت نموده است احدى از معرضان در مقابل تحدى حضرت رب اعلى آيه نياورده است زيرا بر حسب نص صريح الهى " غير الله قادر نيست براينكه آيه نازل كند " . و مقصود از انزال آيات اين نيست كه شخصى كلام موزونى را تركيب نمايد زيرا اين امر بمقدور بشر هست و كسانى بوده اند كه كلماتى را بلحن آيات تركيب نموده اند و حضرت بها الله در لوحى اين را ثبت فرموده اند بقوله تعالى : " بعضى از ضعفا چون بمقام بلند عرفان بتمايه فائز نشده اند و بر عظمت آيات الهيه مطلع نگشته اند اينست كه بعضى كلمات تركيب نموده و ادعا هاى باطله نموده اند و شأن حق را منحصر بان دانسته اند چنانچه نازل شده و منهم من ظن ان الـايه تطلق على كلمات تنتهى بالعلم او بالحكيم او باتصال الف نى آخرها و بزياده نون على امثالهما و ظن انها كلمات انزلها الرحمن نى صدره لا والله بل اوحى الشيطان

فی قلبه قد غیر الذین کفروا بالبرهان وتجاهروا بالعصیان" ۱۴! لذا آنچه دلیل حقانیت آیات کتابی میباشد اینستکه اولاً آن شخصی که آنها را بخلق میرساند صراحتاً اعلان نماید که این کلمات کلام الله و وحی آسمانی است زیرا خود این اعلان کار آسانی نیست و تواریخ مختلفه هیچ ذکری نمیکند از اینکه احدی از معرضان کلامی بلحن آیات ترکیب نموده باشد و گفته باشد اینکه آن وحی الهی است، البته کسانی بوده اند که کلماتی را ترکیب کردند و لسی برای این بود که بگویند آنها که بشرعادی هستند میتوانند چیزی را بنویسند نظیر آنچه حضرت رب اعلی آنرا وحی آسمانی اعلان نموده اند، ولی هیچ کدامشان جرأت اینکه بگویند آن نیز وحی الهی است بهیچ وجه نداشته است، تنها حضرت رب اعلی بوده است که بعد از نزول قرآن کلام خود را بحق نسبت داده اند، بنابراین حجیت آیات کتابی مستلزم اینستکه صاحب آن علی رؤوس الاشهاد اعلان نماید که از جانب خدا نازل شده است، و این خود - دلیلی است بر قدرت و هیمنه مظهر الهی زیرا چنین ادعائی از توانائی هر مومنی خارج میباشد. مثلاً اگر در تاریخ اسلام بنگریم باشخاصی از قبیل ابن المقفع و ابوالصلا المعمری برمیخوریم که تألیفاتی بلحن آیات قرآنی نوشته اند بدون اینکه قصد خود که تقلید قرآن بوده پنهان بدارند، ولی در عین حال هرگز جرأت اینکه بگویند کتابشان من عند الله بوده اند اشکند لذا ادعای نسبت کلام به خدا آیات را حجت میکند و آیات بنفسها من دون اینکه بحق منسوب شده باشد حجت نمیشد.

علاوه بر اعلان انتساب کلام الهی بحق جل جلاله، میرزا ابوالفضل امتیاز کلام الهی را در دواصل خلاقیت و قاهریت میداند، باین معنی که کلمات حق دارای روحی است که در عالم موثر میباشد چنانچه حضرت رب اعلی در تفسیر سوره کوثر میفرماید: "وان بالحقیقه لیس الشرف فی ذکر الکلمات ولا بترتیب الایات بل ان الذی اصل الروح فیها هوسر الربانیه وظهور الصمدانیه الّتی هی اصل کل فضل وعلیها یحول کل عدل".^{۱۵} مثلاً هر کلمه یا هر حرفی که از لسان عظمت صادر میشود اگرچه در شکل و صوت مانند کلمات و حروفی است که از همه بشر صادر میشود ولی آن دارای روح خلاق و قاهری است که کلمات بشری از آن محروم میباشد حضرت رب اعلی کلمات و حروف منزله را بهیکل مظهر ظهور تشبیه میفرماید که در ظاهر مانند هیاکل عموم بشر است ولی تنها آن یک هیکل حامل حجت الهی میباشد، و همچنین حروف و کلمات الهی، اگرچه در ظاهر از لحاظ شکل و ترکیب مانند سایر حروف و کلمات است ولی در حقیقت و جوهر دارای چنان قدرتی است که در بین همه حروف و کلمات آن یک حرف و کلمه منزل حجت الهی قرار میگیرد. در تفسیر سوره والعصر در باره حرف واو که از سوی حق نازل شده باشد میفرماید: "فکما ان صور الناس فی هیکل الانسان واحده وان احدا منهم کان حجه بینهم نکذلک الحکم فی صور الحروف فکل ما یتکلم الناس ویخطر بقلوبهم فی ترکیب الحروف لم یعدل روحها ولا جسدھا"، لذا بامنتهای هیمنه حضرت رب اعلی در

تفسیر سوره کوثر خطاب بجناب وحید میفرمایند: "یا یحیی فأت بآیه مثل تلك الایات بالفطره ان كنت ذی علم رشید قل یا ایها الناس لاتغضحوا انفسکم فان الیوم لا یقدر احد ان یأتی بآیه من کتاب اللہ وانا بذلک القسطاس اعلم عما کنتم بهتجهلون".

این قضیه یعنی نزول آیات بر نهج فطرت علامت دیگری است برای حقانیت مدعی رسالت و نزول کتاب زبیرا حضرت رب اعلی در همان باب ثامن از واحد سادس بیان میفرمایند: "حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیه ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلّم و شئونی که در نزد اهل علم متصور است". حضرت عبدالبها در مقاله شخصی ستیاح در باره نزول آیات از جهت حضرت رب اعلی میفرمایند: "واین کتب را صحائف الهامیه و کلام قطری نامیده و عندالتحقیق معلوم شد که دعوی وحی فرشته نداشته و چون در میان مردم مشهور بعدم تعلیم و تعلّم بوده در نظر ناس این قضیه خارق العاده جلوه کرده بعضی از ناس باو گرویدند و جمهور انکار شدید نمودند" ^۷ و مقصود از کلام فطری اینست که صدور آن کلمات نتیجه تحصیل علوم معروفه نباشد بلکه مصدر آن ذات و فطرت مظهر ظهور باشد، یعنی "بدون تعلّم و شئونی که در نزد اهل علم متصور است". بنابراین امی بودن مظاهر امر یکی از دلائل حقانیت است، و آنچه از کلمه امی خواسته شده است حضرت رب اعلی در توقیعی توضیح داده اند بقوله: "وماتلئ من سبیل علمکم لدی احد منکم واته لامی علی هذا الشأن" ^۸ و در دلائل سبعة میفرمایند: "آنحضرت را مبرا از علوم ظاهریه قرار داد مثل نحو و صرف و امثال آنها تا آنکه کل یقین نمایند بر اینکه این علم من عنداللهست و از روی تکسب نیست" ^۹ و بهمین نحو حضرت بها اللّه در کتاب اقدس میفرمایند: "اتا ماد خلنا المدارس وما طالعنا المباحث اسمعوا ما یدعوکم به هذا الامی الی اللّه الابدی"، و باین صورت امی بودن سایر مظاهر الهیه را باید فهمید.

از آنجائیکه دلیل و برهان ظهور رحمت الهیه در عالم می باشد، و مظهر کلی الهی در این عصر که مظاهر رحمت حق بودند، هر یک کتابی نازل فرمودند که در آنها اساس و اصول استدلال بیان گردیده است. حضرت رب اعلی کتاب دلائل سبعة را نازل فرمودند و حضرت بها اللّه کتاب ایقان را بطور خلاصه هفت دلیلی که حضرت رب اعلی ذکر فرمودند، اولاً اینست که آیات کتابی از سایر آیات عظیمتر می باشد چنانچه میفرمایند: "اگر آیات قرآنی اعظمتر از معجزات کل انبیا نبوده چگونه نسخ شد باین کتب آنها و این باقی ماند، و این دلیلی است محکم و متقن بر اینکه این حجّت اعظم از عصای موسی و امثال آن از حجتهای جسدیه بوده و هست" ^{۱۰}

دلیل دوم اینست که غیرالله برانزال آیات قادر نمی باشد بقوله: "بدینی که الان متدین هستی مفری نیست برای تو بحکم قرآن که بگوئی غیرالله قادر نیست برانزال آیه، و حال که میبینی مفری نیست از برای تو که بگوئی من عندالله است که اگر نزد خلق ممکن بود در طول

هزار و دویست و هفتاد سال احدی آیه^{۲۰} اتیان نموده بود و حال آنکه دیدی عجز کل را^{۲۱} و در ضمن دلیل دوم میفرمایند اینکه همانطوری که مسلمانانیکه بعد از رسول الله تا عصر ظهور از طریق قرآن باسلام مؤمن بوده اند بی اینکه رسول الله را دیده باشند در این یوم نیز باید بآیات اکتفا شود بقوله: انصاف بده، چه فرق است از یومیکه خود را شناخته‌ئی و بدین خود متدین شده‌ئی بحجبت فرقان تا وقتی که نظر در بیان نمودی و متدین نشدی شبهه نیست که تو پیغمبر را ندیده‌ئی و معجزه‌ئی غیر از قرآن نمی‌بینی اگر لاین شعور داخل دین خود شده‌ای چرا^{شکایتی} اگر به بصیرت شده‌ئی چه فرق است مابین وقتی که قرآن را دیدی و یقین بعجز کل نمودی و متدین شدی بدین رسول الله با وقتیکه بیان را نظر نمودی و متیقن نشدی، آیا از برای تو حاجتی عند الله خواهد بود^{۲۱} .

دلیل سوم بقا^{۲۲} آیات است چنانچه میفرمایند: اثبات قدرت در این آیات ظاهر میگردد — بحو بقا^{۲۳} نه غیر آن، تصور نکنی که این امری است سهل بلکه این خلقی است اعجاب از خلق سفوات و ارض و مابینهما^{۲۴} این همان علامتی است که میرزا ابوالفضل در کتاب الدور البهیة برای امتیاز کلام الهی از کلام بشری ذکر نموده است بقوله: "العلامه الثانيه ان یکون قاهرا لمن یقاومه وغالبا علی من ینغالبه و نافذا فی ازهاق ما یخالفه"^{۲۳}، زیرا همیشه چنین بوده است که مظاهر الهیه بادشمنان قوی و پرکین مواجه میشوند که جهد جهید مبذول میدارند تا اثری از آن مظاهر حقه و کلمات ایشان در عالم باقی نماند بحدی که در تاریخ بنی اسرائیل ذکر شده است که در زمان تسلط رومیان اگر شخصی یانت میشد که تورات را تدوین کند یا حتی حفظ داشته باشد علی الفور او را نابود میکردند تا اثری از کلمات حضرت موسی در عالم باقی نماند، وجه بسا که کتب الهیه طعمه آتش گشت و هر که دارای یک صفحه یا یک سطر از آن کلمات بود بقتل میرسید چنانچه بسیاری از نفوس مؤمنه در عصر رسولی این دور اعظم بعلت داشتن کتب امری بشهادت فائز شدند، حتی در تواریخ اسلامی ذکر شده است اینکه کمسانی در حجاز بودند که سعی میکردند با ایراد حکایات فریبنده و جالب توجه نفوس مؤمنه را از قرآن منحرف سازند چنانچه بعضی از کافران قریش داستانهای رستم و اسفندیار را برای مردم ذکر میکردند تا آنها را از اهتمام بقرآن بازدارند و در حق آنها در قرآن چنین نازل شده: "ومن الناس من یشتری لیسوا الحدیث لیضل عن سبیل الله بغير علم ویتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین، واذ تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبرا کان لم یسمعها کآن فی اذنیه وقرا غبشه بعذاب الیم"^{۲۴} این آیه مبارکه در باره نضر بن الحارث نازل گردید و او سعی میکرد است از طریق گفتن داستان و افسانه قوم را از کلام الله دور کند، ولی نتیجه آنها مجهودا این بود که گفتار حق باقی و پاینده ماند، وهمه وسائل فریبنده و حرق کتب و قتل حاملین و حافظین آن کلام نتوانست از بقای کلمات الله جلوگیری کند، اینست که در قرآن میفرماید: "انزل من السماء ماء فالت اودیة بقدرها فاحتل السیل زبدا" رابیا و ما یوقدون علیه

فی النار ابتغاء^{۲۵} علیه اومتاع زبد مثله کذلک یضرب الله الحق والباطل نأما الزید فیذهب جفاء واما ما ینفع الناس فی الارض کذلک یضرب الله الامثال .

اما دلیل چهارم اینست که آیات کفایت میکند از معجزات دیگر چنانچه میفرمایند : "نفس آیات و کتاب کفایت میکند از معجزات دیگر چنانچه بر کسیکه مؤمن بقرآن است مفتری نیست الا بر اقرار بکفایت آن چنانچه خداوند نازل فرموده در سوره عنکبوت (اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلى علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکرى لقوم یؤمنون) " ۲۶

دلیل پنجم اینکه خداوند در قرآن غیر از آیات دلیل دیگری برای حقانیت حضرت رسول ذکر نفرموده است لذا معجزات برای اثبات حقانیت رسل دلیل وافی نمیباشد و اگر بسود خداوند در دوره اسلام بآن استدلال میفرمود . در این خصوص حضرت رب اعلی میفرمایند :

" خداوند در فرقان بر حقیقت رسول الله بغیر از آیات استدلال چیزی دیگر نفرموده . . . و اگر این معجزاتی که الان در کتب نقل میکنند هرگاه نزد خداوند شأنی از برای آنها میبود استدلال بر حقیقت رسول الله بآنها میفرمود " ۲۷ بنا علی هذا معجزات در مقابل آیات — کتابی شأنی و اهمیتی ندارد . میرزا ابوالفضل در رساله شرح آیات مورخه در باره فرق بین معجزات و کلام الهی میگوید اینکه "عقل سلیم شهادت میدهد که معجزات دارای فوائد مانند کلام الهی نیست زیرا کتاب خداوند مفید فوائد علم و شریعت و توحید و معرفت تواند بود و به دست هر کس تواند رسید و زمانهای طولانی باقی تواند ماند تا حاضر و غایب و موجود بین که من بعد بوجود آیند کل توانند بر حجت الهی آگاه شوند و از تلاوت آن کمالات روحانی را که موجب حیات جاوید و زندگی ابدی است حاصل نمایند و سایر معجزات هیچیک برای نگونه نیست و دارای این فوائد نه " ۲۸ گذشته از این خواستن اظهار معجزات و خوارق عادات از مظاهر الهیه خود کفری است صراح چنانچه میرزا ابوالفضل در همان رساله میگوید : " چون انسان متفلسف و هوشیار درست ملاحظه نماید خواهد یافت که خواستن معجزات از انبیا امتحان نمودن خداوند است زیرا که امتحان ذات غیب الهی بوجهی معقول نه جز با امتحان مظاهرا و " ۲۹ اینست که در انجیل حضرت مسیح فرمودند (مکتوب ایضا لا تجرب الرب الهک) ۳۰

در این خصوص حضرت بهاء الله در کتاب ایقان فصل الخطاب را نازل فرمودند بقوله العزیز :

" ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگست قدر آن که حجت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت نافذ را بآن ختم فرموده و هیچ شئی را آن سلطان احدیه در اظهار حجت خود بآن شریک نفرموده چه میانه حجج و دلالات آیات بمنزله شمس است و سواى آن بمنزله نجوم و آنست حجت باقیه و برهان ثابت و نور ماضی از جانب سلطان حقیقی در میان عباد هیچ فضلی بآن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد کذلک لئالی الهیه است و مخزن اسرار احدیه و آنست حیط محکم و حبل مستحکم و عروه وثقی و نور لا یطفئ شریعه معارف الهیه از آن در جریانست و نار حکمت بالغه صمدانیه از آن در نوران این نار نیست که در یک

حین دوا اثر از آن ظاهر است در مقلین حرارت حب احداث نماید و در مبغضین برودت - غفلت آورد، ای رفیق باید از او امر الهی نگذریم و آنچه حجت خود قرار فرموده راضی شویم و سربنهم . . . و همچنین میفرماید (تلك آیات اللّه نتلوها عليك بالحق نبأی حدیث بعد الله و آیات یومنون) میفرماید اینست آیات منزله از سماء هویه میخوانیم بر شما پس بکدام سخن بعد از ظهور حق و نزول آیات او ایمان میآورند، اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی میفهمی که هرگز مظهري اکبر از انبیان بوده و حجتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده بلکه اعظم از این حجت حجتی ممکن نه^{۳۱}.

دلیل ششمی که حضرت رب اعلی ذکر میفرمایند اینست که برای قبول اسلام قرآن حجت بالغه است نه اخبار و روایات که نقل میشود چنانچه میفرمایند: "و سادس آنکه بدلیل عقل بنا تو تکلم مینمایم، آیا اگر امروز کسی خواهد داخل دین اسلام شود حجت الهی بر او بالسف هست یا نه، اگر گوئی نیست چگونه بعد از موت خداوند او را عذاب میفرماید و در حال حیات حکم غیر اسلام بر او میشود، و اگر گوئی هست بچه چیز هست، اگر بآنچه نقل میکنی که او میشوند و بمحض کلام بر او حجت نمیکرد، و اگر گوئی بفرقان، این دلیلی است متقن و مبرهن"^{۳۲}.

در موضعی دیگر از کتاب دلایل سبعة حضرت رب اعلی میفرمایند اینکه "سزاوار نیست که صاحب حجت آیات مستدل شود با احادیث قبل"^{۳۳}، و سپس درباره احادیث و روایات منقوله بیاناتی میفرمایند که خلاصه آن اینست که در احادیث اختلاف و تناقضات بسیاری موجود است لذا آن احادیث باید بر حضرت حجت که مصدر علم و معصوم است عرض شود زیرا غیر از او مراد از احادیث را نمیداند علاوه بر این تحقق احادیثی که موجود - ثابت نیست زیرا کل میگویند قطعی الصدور نیست و بر حسب دستور حضرت محمد هرگاه حدیثی با قرآن معارضه داشته باشد باید آنرا وا گذاشت، و در نتیجه کتاب اصل میباشد نه احادیث زیرا حجت این منوط بآنست، گذشته از این برای خداوند حق بدآء بوده و در مواقع بسیاری این بدآء جاری شده است، چه بسا ممکن است که پوای الهی تحقق حدیث صحیحی یا تبدیل یا تقدیم یا تاخیر نماید.^{۳۴}

ناگفته نماند اینکه جعل حدیث در تاریخ اسلام امر ثابتی است و همه مورخان و علمای اسلام در این قضیه متفق الرأیند، و برای آن بوده است که علمای حدیث دائماً سعی حثیث مینمودند تا حدیث صحیح را از حدیث مجعول تمییز نمایند و کتبی در این فن تألیف نمودند و آنچه بنظر خود صحیح میدانستند در کتب مخصوصه جمع نمودند، ولی از آنجائیکه آخرین معصوم در اسلام امام یازدهم حسن بن العسکری میباشد علمای حدیث که معصوم نبوده اند بهیچ وجه نمیتوانسته اند ادعا نمایند اینکه در انتخاب و تعیین احادیث صحیحه از خطا معصوم بوده اند، و چون حضرت رسول آگاه بودند بر اینکه پس از رحلت او از این عالم احادیث بسیاری جعل خواهد شد حجت و میزان را قرآن قرار فرمودند و در هیچ جا ذکر نشده است

که فرموده باشند احادیث حجّت است و باید با احادیث استدلال نمود بلکه قرآن رامیزان صحّت احادیث معین فرمودند، و در نتیجه قرآن اصل استدلال بود و احادیث فقط شواهدی است بر مضامین قرآنی، و آن احادیثی که با نص قرآن موافقت نداشته باشد بر حسب دستور رسول اکرم نباید مورد قبول باشد. جناب صدرا الصدور همدانی در رساله "استدلالیه" مختصر در این خصوص میگوید: "و از آنجا که احادیث موضوعه و روایات اسلام فراوان است و باین سبب غالب اخبار بایکدیگر متناقضند لهذا تشخیص صدق و کذب و تمیز صحت و سقم اخبار بموافقت کتاب مربوط و منوط گردیده چنانچه در حدیث معتبر نسوی وارد است (آن رسول الله قد قال انه سيكذب علي كما كذب علي من كان قبلي، فمجانك من حدیث و انق الكتاب فهو حدیثی و ما خالف كتاب الله فليس من حدیثی)"^{۳۵}.

حضرت جمال اقدس ابهی در آثار مبارکه به مجصول بودن بسیاری از احادیث و روایات اشاره فرموده اند چنانچه در لوحی نازل: "بگوای عباد آنچه از قبل اصغانموده اید اکثری از آن مجعول و موهوم بوده باید قلوب و اذان از آنچه شنیده و ادراک نموده پاک شود تا محل تجلیات مالک آیات و مشرق بیّنات گردد"^{۳۶}. از جمله آن مجعولات و موهومات که در آثار الهیه بآن تصریح شده است قضیه وجود قائم یعنی فرزند امام حسن عسکری زیرا در لوحی بامضای خادم میفرمایند: "این ایام معلوم شد و واضح گشت که مفتریات قبل چه قسم بوده راوی وجود حضرت قائم زنی بوده، از حضرت جعفر سو'ال نمودند آیا از برای حضرت عسکری اولاد ذکوری موجود آن مظلوم ابا نمود و فرمود د و سال قبل طفلی بود و فوت شد صاحبان غرض او را طرد و لعن نمودند و کذابش گفتند و قول آن زن کاذبه چون موافق هوی و اغراض نفسانیه نفوس غافله بود آنرا اخذ کردند و اعلان نمودند"^{۳۷} و در لوح دیگری به همین مسئله نیز اشاره میفرمایند بقوله: "راوی وجود قائم یکی از اناث بوده چند نفر از اهل عمام با او اتفاق نموده جعفر را تکذیب نمودند و ناحیه مقدسه و جابلقا و جابلصا ترتیب دادند و ناس بیچاره را از نفحات وحی ربانی در ایام الهی محروم نمودند"^{۳۸}، و نیز میفرمایند: "آنچه در ذکر آن نیر اعظم یعنی قائم مابین آن قوم بوده حرفی از آن تحقیق نداشتند و عند الله مذکور نموده"^{۳۹}. از این جهت است که در آنچه مربوط به شخص امام دوازدهم میباشد اختلافات و تناقضات کثیره در کتب پدید میسرود حتی در اسم مادر آنحضرت اختلاف است چنانچه چهار اسم ذکر نموده اند و بسیاری از آن تناقضات و در کتاب الشهاب الثاقب فی معرفه الامام الغائب که از تألیفات ملا حسن نوری است درج شده است.

اما دلهل هفتم در کتاب دلائل سبعة این است که اگر کسی ادعا نماید که از نزد خداوند مبعوث شده است و کلام او وحی الهی است و در عین حال خداوند قادر مقتدر رقیب مذل منتقم هادی و دود برای ابطال ادعای او احدی را با حجّت مبطله در مقابل او ظاهر نفرماید این خود دلیلی میباشد بر اینکه ادعای او برضای الهی بوده چنانچه میفرمایند

" باعتقاد کل خداوند عالم بزه‌رشیعی بوده و هست و قادر بر هر شیئی بوده و خواهد بود ، بعد از آنکه نفسی نسبت داد خود را با او که من از قبل او حجتم و اظهار بینه نمود و او عزوجل در مقام ابطال او کسی را ظاهر نفرمود دلیل است بر اینکه من عند الله بوده و - محبوب خداوند اثبات آن بوده ، و همینقدر که راضی شد و بعد از قدرت اظهار نفرمود دلیل است بر اینکه از قبل او بوده و نزد او مرضی بوده " .^{۴۰} البته آنچه مقصود از ظاهر فرمودن کسی برای ابطال امر و ادعای مدعی ظهور اعدا و منکران و معرضان و معترضان نبوده زیرا در همه ظهورات حقه چنین نفوسی بسیار بوده اند چنانچه در این ظهور ابهی سنت قبل ادامه یافت بلکه مقصود اینست که خداوند کسی را با بینه و حجت کافی و وافی ظاهر فرماید تا خلق بدانند که او من عند الله است و آن کسیکه حجت بالغه باو عطا میشود بر ابطال ادعای داعی کاذب قیام مینماید . و چنانچه احباب و اعدا شهادت میدهند از یوم ظهور حضرت رب اعلی تا امروز احدی ظاهر نشد که بینه‌ئی از جانب خداوند اظهار نماید و بگوید حضرت رب اعلی یا حضرت بهاء الله برحق نبوده اند . همه اعتراضات عبارت از تکفیر و افترا بوده - بدین اینکه مکتب تنموده است . و از آنجائیکه خداوند رحمن رحیم که در حق عباد خود مهربان است تا امروز که هزاران هزار نفوس در ظل امر الله وارد شده اند احدی را برای تکذیب و ابطال آن با حجت کامله مثل کتاب منزل و امثال ذلک ظاهر نفرموده است تا بندگان خود را از دخول در ظل امر منع بفرماید ، لذا برای شخص منصف مغربی نیست از اعتراف و اقرار باینکه این ظهور باراده و رضای الهی بوده است و الا به خداوند نسبت ظلم و اظلال داده میباشیم و استغفرالله از اینکه او را ظالم و مصل بدانیم .

و ناگفته نماند اینکه امراض و تکفیر علما و نفوس مؤمنه هرگز دلیل بر بطلان دعوت جدیده نمیشد بلکه مثبت آنست زیرا سنت الهی در همه ادوار این بوده است که نفوسیکه بدین خود متمسک باشند از دعوت حقه جدیده امراض و مدعی ظهور جدید را تکذیب نمایند چنانچه در قرآن نازل : (وان کادوا لیستفزونک من الارض لیخرجوک منها و اذا لایلبثون خلافاک الا قلیلاً ، سنه من قد ارسلنا قبلک من رسلنا و لا تجد لسنتنا تحویلاً)^{۴۱} و نیز قوله (و اقموا باللّه جهد ایمانهم لئن جاءهم نذیر لیکونن اهدی من احدی الامم فلما جاءهم نذیر ما زادهم الا نفورا ، استکباراً فی الارض و مکر السیئ و لا یحقی المکر السیئ الا باهله فهل ینظرون الا - سنت الاولین فلن تجد لسنن الله تبدیلاً ولن تجد لسنن الله تحویلاً)^{۴۲} . چنانچه منطوق صریح چهار آیه مذکوره میباشد سنت الهی هرگز تغییر نمیبیرد و امراض و اعتراض بر مظاهر امر در هر ظهور باید واقع شود تا دلیلی باشد بر حقانیت آن ، و این اعتراضات از کسانی نمیشد که بلادین باشند و مؤمن نباشند بلکه از آنهاست که بخدا سخت‌ترین سوگندها یاد میکنند که هرگاه موعود ظاهر شود او را قبول خواهند کرد ولی چون ظهور بمعوث شود خود آن نفوس اولین کسانی میباشد که بر مظهر امر اعتراض میکنند و او را رد مینمایند

و مضمون چهار آیه کریمه بعینه در این ظهور تحقق پیدا کرد زیرا آنهائیکه منتظر ظهور بودند و با گریه و زاری عجل الله فرجه میگفتند اولین کسانی بودند که بر تکذیب قیام نمودند، در حالیکه کسانی که موءمن نبودند و با دل و جان شب و روز منتظر ظهور قائم نبودند ابداً" اعتراضی ننمودند و بتألیف ردیات نپرداختند، لذا بر حسب قرآن کریم اعراض و تکذیب موءمنین دین سابق خود دلیلی است بر حقانیت دین لاحق، و اگر تکذیب نشود دین حق نمی باشد زیرا سنت الهی که تغییر نمی پذیرد بر اینستکه معترضان و مکذبان موءمنان ظهور قبل میباشند و کسانی میباشند که قسم یاد میکنند برایمان بموعود خود ولی بجای ایمان آوردن او را تکذیب میکنند. بعبارت دیگری ایمان نیاوردن بسیاری از نفوس باعث شدت احتیاط ایشانست در دین خود و قرآن تصریح فرموده است به اینکه امثال آن نفوسند کسانی که در همه ادوار برضد حق قیام مینمایند. حضرت ربّ اعلی و بار باین قضیه در دلائل سبعة اشاره میفرمایند بقوله: "است عیسی اگر یقین مینمودند که این همان احمد موعود است احدی از نصاری محتجب نمیاند از رسول الله، و چه رهبانها بودند که ریاضت میکشیدند که رضای خدا را تحصیل کنند و از برای کسیکه عمل میکردند ظاهر شد و باو ایمان نیاوردند و گفتند تو نیستی آنکه عیسی خبر داده. و گمان نکنی که آنها در دین خود محتاط نبودند یا آنکه میخواستند بحق ایمان نیاورند، بلکه عدم ایمان و یقین آنها از شدت احتیاط آنها بود که در دین خود داشتند" ^{۴۳} و همچنین میفرمایند: "در زمان امیرالمؤمنین هشتصد عالم فتوی دادند در حق امیرالمؤمنین بغیر حق، و در یوم عاشورا هفتاد نفر از علماء بودند در جند غیر حق که امر بغیر حق در حق حضرت مینمودند، و گمان نکنی که آنها ما بین خود و خدا بیدینی مینمودند بلکه اینرا از دین خود میدانستند و الا هیچ نفسی نمیخواهد که ما بین خود و خدا خلاف حق عمل کند" ^{۴۴}.

باری اصل و اساس استدلال در دوره حضرت ربّ اعلی بر آیات کتاب بوده است و نزول آیات بالفطره تنها حجتی بود که آنحضرت برای اهل عالم ابراز نمودند، نه به علت اینکسه حجت دیگری نداشتند بلکه بعلت این بود که خداوند به ملتی که حضرت ربّ اعلی در بین آنها ظاهر شدند حجتی نداده بود بغیر از کتاب، لذا با همان حجتی که میشناختند ظاهر شدند تا حجت بالغ و دلیل مفهوم باشد، و چنانچه در تاریخ امر مبارک ذکر شده است هرگاه که از حضرت ربّ اعلی دلیلی بر حقانیت ایشان خواسته شده است چه در اصفهان و چه در قهریز تنها دلیلی که اظهار فرمودند آیات بوده است و دیگران را تحدی فرمودند براتیان بمثل و بهمان نهج چنانچه در تفسیر سوره کوثر میفرمایند: "ان من سرعه جریان لبن ذلک النهر یجری من قلمی فی سته ساعات صحیفه فی المناجات وان ذلک شرف الاکبر فی مقام الایات لان سیر الظاهر یدل علی سیر الباطن" ان ذلک امر صعب مستصعب یعرف الکل بانه ممنوع فی حق احد الا من یشاء الله لان الشرف لیس فی انشاء تلك الكلمات بل هو سیر العبد فی ملکوت الاسماء والصفات اقرب من ملح البصر".

اما در دوره حضرت بهاء الله، اگر چه آیات کتابی در حجیت ظهور در رتبه علیای خود باقیماند ولی دلیل دیگری ذکر فرمودند که در مقابل آن آیات کتابی را میتوان بمثابة تنزل دلیل شمرد زیرا با ظهور حضرت بهاء الله نفس ظهور دلیل اول است بر خود یعنی (آفتاب آمد دلیل آفتاب) و در درجه ثانی آیات منزله قرار دارد چنانچه میفرمایند: " قسم بآفتاب عز قدس تجرید که این ظهور اعظم از آنست که بدلیل محتاج باشد و یابره برهان منوط گردد قل ان دلیل ظهوره و حجتة نفسه و وجوده اثباته و برهانه قیامه بین السموات و الارض فی ایام التي فیها اضطربت کل من فی ملکوت الامر و الخلق اجمعین، و ان لن تقدرن ان تعرفنه بما فصلناکم فاعرفوه بما نزل من عنده و کذاک قدر لکم فضلا من عنده انه لهو الفضال الکریم" ^{۴۵}.

بنابراین اقرار حجیت آیات منزله در این ظهور اعظم از روی فضل الهی بوده است برای کسانی که ظهور را بنفس ظهور نمیتوانند بشناسند و محتاج بدلیل ثانوی میباشند چنانچه خطاب بهمه " قلل عالم میفرمایند: " یا ملا الفرقان و ملا البیان و یا اهل الادیان امروز یوم الله است و حق بنفسه ظاهر و در اثبات امرش بغیر محتاج نبوده و نیست اگر آیات را حجت میدانند معادل جمیع کتب الهی از قبل و بعد بل ازید از سما مشیتش نازل و اگر بینات میجویند در سور منزله ملاحظه نمایند تا آگاه شوند و از بحر علم الهی بیاشامند ^{۴۶}. و بابیانی واضح در کتاب بدیع میفرمایند: " بگو ای بی بصر اگر بمنظور اکبر ناظر شوی و در رضوان بیان سیر نمائی جز اینکلمه نخواهی دید لم یزل بنفس خود دلیل خود بوده و بظهورش حجت بر جمیع اهل عالم تمام و کامل و اگر از فضل و مرحمتش اتیان بآیات فرموده این از فضل اوست مخصوص عباد او، میفرماید بغیر ما یظهر من عنده براو استدلال مکنید چه که دلیل از او ظاهر و حجت باو ثابت و برهان از او مشهود و غیرش در ساخت مقدسش معدوم و مفقود، میزان الهی لم یزل نفس او بوده و خواهد بود من مرته فقد عرف المیزان و من احتجب ظل سعیه و کان من الخاسرین" ^{۴۷}.

بنابراین علی ذلک در ظهور حضرت بهاء الله معرفت حق بدلائل و براهین در درجه اول نبوده بلکه با مکاشفه و شهود است زیرا خورشید را بخود او باید شناخت نه بواسطه سایه های او، و دریا بخود او شناخته میشود نه بواسطه اثرات او، و این یکی از معانی آیه روم است که حضرت عبدالبهاء در تفسیر آن میفرمایند: " لما طلعت شمس الافاق عن مطلع القدم فی الهیکل المکرم و استنضاً الوجود بالاشعه الساطعه علی کل موجود خرقت حجاب النظر و استدلال و سقطت زایات الدلائل و الاشارات و رفعت اعلام المکاشفه و الشهود علی اعلام القلوب و الابصار و فاز الاعرار بلقاً بهم یوم زلزلة الارض و نسفت الجبال اذا قل فتبارک الله الملك العزیز الجبار الذی اتی فی ظل من الانوار بسلطان عظیم، غلبت الروم ای اضمحلت قطرات میاه النظر و الاستدلال عنه تموج ابهر المکاشفه و الشهود بعد الذی کان برد لوجه الطالبین و رواه فلتهم و شفاه علتهم و انعدمت و اضمحلت کان لم تکن الا اوهام و ظنون و قیاس

و تصورات لان مثل الا دله عند ربك كمثل الظل عند طلوع الشمس ولو كان دليلاً عليها لم يكن لها وجود عند ظهورها ولا له بقاء تلقاء سطوع شعاعها بل هو محجوب عنها ولو دل عليها، وعند الذين شربوا سلسال الرحيق المختوم من يد عنايه اسمه القيوم اعظم حجابات العباد ان يعتمدوا على الظل الغاني لمعرفه شمس القدم او يتكفوا على الآثار ويستدلوا به على وجود موجد الانوار، ومع ذلك بحسب انهم وصلوا الى مركز الهدى وساروا في افلاك النهى كلالانهم في غمرات الظنون يخوضون وفي ببدأ^{۴۸} الاوهام يتيهون^{۴۹}. اينستگه حضرت بها^{۵۰} الله ميفرمايند: "يا قوم فاستحيوا عن الله ولا تشكوا في امره ولا تستقل عن الشمس واشراقها لان دليلها هوضائها وانوارها وانك لاتكن مريباً في ظهورها لانها اشرفت ولا مرد لها بل ناسئل الله بان يفتح بصرك لتدرك انوارها التي احاطت الكونين"^{۴۹}، وهمجنين ميفرمايند: "هنوز آنقدر اذراک ننموده ايد که در حين اشراق شمس مدلول دليل لايسمن ولا يغنى بوده چه که مقصود از دليل عرفان نفس مدلول بوده اذا فافتح بصراك لتراها مشرقه من افق العزه والمجد والجلال"^{۵۰}، ونيز قوله: "ان ربك لا يحتاج بدليل ولا تحجه ولا بهرمان دون نفسه"^{۵۱}. وليكن از آنجا نيکه همه بشر سلسال رحيق مختوم رانوشيده اند، و حضرت بها^{۵۲} الله ميفرمايند: "انا خلقنا النفوس اطوارا بعضى در اعلى مراتب عرفان سائرند وبعضى دون آن"، و حضرت رب اعلى ميفرمايند: "فرض نجات كل است"، لذا حضرت بها^{۵۳} الله نيز دليل راتنزل داده آيات راهم حجت مقرر فرمودند زيرا "اگر حجت الهی در احيان ظهور بالغ نباشد تکليف از كل ساقط ميگردد"^{۵۴}، وکل خلق دريك درجه از بلوغ نيستند و حجت بايد براي همه کامل باشد، چنانچه ميفرمايند: "حجت الهی لم يزل واحد بوده واز براي كل همان آيات منزلات را حجت قرار فرموده اند، و اگر در خلق آيه عرفان وادراك آيات نميبود البته آيات ظاهر نميشدند في ذلك لحكمه لاولي الالباب ولا يعرفها الا اولوالابصار"^{۵۵}، و حجت کتاب در ظهور حضرت بها^{۵۶} الله از خود حضرت بها^{۵۷} الله مستمد است ودر خود حجتی ندارد - چنانچه در لوحی ميفرمايند: "از حجت کتاب سوأل نموده بوديد، حجت ما نزل في هذا الظهور اظهر از آنست که بدليل محتاج باشد دليله نفسه و بهرمانه ذاته، هرذی شم مفضی عرفش را استنشاق نموده و مينمايد، ملاحظه نمايد در اين ظهور كل عالمند که بعد ارس نرفته و تحصيل علم ننموده واز بيت اهل علم هم ظاهر نشده واکثر ايام عمرش مبتلي ودر سجنه های متعدد مسجون بوده معذک قلمش معين نرات علوم نامتناهی ربانی گشته، و اگر بدیده منزه از رمدهوی مشاهده شود در هر قطره آن بحر علم و حکمت را موج بيند و همین قسم که علم حق محيط است همین قسم هم در ساير اسماء و صفات حق ملاحظه نمايد و اين آيات يك ظهور از ظهورات حق است اگر تفصيل اين مقامات ذکر شود اين الواح کفايت ننمايد اگر جميع علمای ارض در حين نزول آيات حاضر باشند يقين بدانيد که كل تصديق مينمايند چه که مفر و مهربی مشاهده نمينمايند الا الله المتکلم الناطق السميع البصير"^{۵۶}.

بنابراین آیات " یک ظهور از ظهورات حق است" و حق مظهر، و کسانی که نمیتوانند حق را بنفسه بشناسند بظهورات او متشبث میشوند، یعنی آیات کتابی و آفاقی و انفسی او. و در لوحی حضرت بهاء الله آیات کتابی را خلق خود شمرده اند و برهان اصلی را خالق یعنی نفس خود ذکر فرموده اند نه آیات چنانچه میفرمایند: " قل انا ارفعنا زا به البرهان باسمی الرحمن و اظهرنا الحجه بشأن يعجز عنها كل من فی السموات و الارض من كل وضع و شريفاً، قل ان برهانی نفسی و سلطانی قدرتی و دلیلی ظهوری و حجتی قیامی بین السموات و الارض و ما ينزل من قلمی هو خلقی ان انتم علیما"^{۵۷}. لهذا برهان و سلطان و دلیل و حجت حضرت بهاء الله آیات منزله او نبوده زیرا او اعظم از آنست که به آیات که خلق او است شناخته شود بلکه آیات با او شناخته میشوند. ولی با وجود این بشر نمیتواند در همه اعصار بلاقای الهی در ظاهر ظاهر فائز شوند و برهان را در هیکل ظهور مشاهده نمایند و پس از صعود حضرت بهاء الله باب لقا بر همه اهل عالم مسدود شد، لذا آثار او در همه عصور دالت مینماید باو همچنانکه خلقت دلیل است بر خالق با اینکه وجود خالق نیازی بغیر خود ندارد، اینست که در لوحی میفرمایند: " من لم يستطع ان يحضر بين يدي العرش وينظر جمال الله قل فلينظر الي كلمه الله تالله بها تقر العيون و تطهر قلوب كل عبد مریدا قل يا قوم لا تقاسوا كلمه الله بكلمات دونه لان بها خلق دونها ولا يعقل ذلك الا كل غافل خبيرا"^{۵۸}.

و این قضیه، یعنی اینکه اصل خود ظهور است و آیات فروع داله بر آن اصل، اساس لوح آیات است که از قلم حضرت عبد البهاء صادر شده است که در آن دوازده آیه، یعنی علامت، برای حقانیت ظهور حضرت بهاء الله ذکر میفرمایند که آثار کتابی از جمله آنهاست.

در آغاز لوح مبارک حضرت عبد البهاء خود ظهور حضرت بهاء الله را ذکر میفرمایند که خود برای شاربان سلسال رحیق مختوم دلیل کافی و برهان وافی است بقوله: " سبحان انشا الوجود و ابداع كل موجود و بعث المخلصين مقاما محمودا و اظهر الغيب في حيز الشهود ولكن الكفر الجيد و خلق الظن الجديد في حشرين و الزم سكرتهم لظنون... و كشف النقاب و زال الالوان و سكرتهم يعمهون و اسس بنيان القصر المشيد بالحجاب و انشق السحاب و تجلى رب الارباب و المجرمون لخاسرون و هو الذي انشأ لكم النشأ الاخرى و اقام الطامه الكبرى و حشر النفوس المقدسه في الملكوت الاعلى ان في ذلك الايات لقوم يبصرون"^{۵۹}، و این ظهور و كشف نقاب و تجلی رب الارباب بنفسه حجت کامل است، و پس از ظهور حق دیگر دلیلی اعظم از خود او برای خود موجود نمیباشد " طلب الدلیل عند حصول المدلول قبیح"، چنانچه حضرت بهاء الله در لوحی میفرمایند: " ليس اليوم يوم السؤال اذا سمعت ندا ربك قل ليبيك يا محبوب العالمين"^{۶۰}، با وجود این مؤمنان در ایام ظهور در درجات مختلف قرار دارند و همیشه کسانی موجود میباشند که به علامات احتیاج دارند تا بمقام یقین برسند چنانچه حضرت رب اعلی در کتاب قیوم الاسماء میفرمایند: " ليس الناس سوا في الايمان فمنهم قد سبقوا الى الجنة اقرب عن الشعاع بالشمس و منهم قد قاموا على يمين العرش و منهم قد

سجدوا لله على الارض ومنهم السائلون لدى الباب لا يعلمهم في المقام احد الا الله وانسه قد كان على كل شي قديرا " ، لذا برای مؤمنان آیاتی داده شده تا بمقامات یقین برسند زیرا چنانچه قبلا ذکر شد آیات برای مؤمنین است چه که فقط کسانیکه بصیرت نایز شده باشند میتوانند آثار خورشید معنوی را ببینند ولی آنهائیکه از آن محروم باشند از دیدن آثار آن ممنوع خواهند بود .

پس از ذکر خود ظهور کلی الهی که اعظم آیه است حضرت عبد البها بتفصیل آیات آن میبرد ازند که عبارتند از دوازده علامت :

۱ - "ظهور الدلائل والاشارات وپروز العلام والبشارات وانتشار الاخبار وانتظار البرار والاخبار" .

۲ - "انوار المشرقه من افق التوحید واشعته الساطعه ما المطلع المجید وظهور البشاره الکبری من مبشره الفرید" .

۳ - "ظهوره وشهوده وثبوته ووجوده بین ملائک الشهاد فی کل البلاد بین الاحزاب الهاجمه کالذئاب وهم من کل جهت یهجمون" .

۴ - "مقاومه الملل الفاخحه والدول القاهره وفریق من الاعداء السانکه للدماغ الساعیه فی هدم البنیان فی کل زمان ومکان" .

۵ - "بدیع بیانه وبلغ تبیانه وسرعة نزول کلماته وحکمه وآیاته وخطبه و مناجات وتفسیر المحکمات وتأویل المتشابهات" .

۶ - "اشراق شمس علومه و بزوغ بدر فنونه وثبوت کمالات شئونه" .

۷ - "صون جماله وحفظ هیکل انسانه مع شروق انواره وهجوم اعدائه بالسنان والسیوف و السهام الراسقه من الالوف" .

۸ - "صبره وبلاوه ومصائبه والامه تحت السلاسل والاعلال وهوینادی الی الی یامطالع الانوار قد فتح باب الاسرار" .

۹ - "صدور کتابه ونصل خطابه عتابا للملوك وانذارا لمن هواخاطه الارض بقوه نافذه وقدرة ضابطه وانثل عرشه العظیم بانامیه" .

۱۰ - "علو کبریاک وسمو مقامه وعظمه جلاله وسطوع جماله فی افق السجن فذلّت له

الاعناق وخشعب له الاصوات ومنت له الوجوه" .

۱۱ - "ظهور معجزاته وپروز خوارق العادات متتابعاً مترادفاً لفیض صحابه واقرار

الغانلین بنفوذ شهابه" .

۱۲ - "سطوع شمس عصره وشروق بدر قرنه فی سماء الاعصار والواج الاعلی من القرون

بشئون وعلوم وفنون بهرت فی الاغاق وذهلت بها العقول وشاعت ودامت" .

چنانچه ملاحظه میشود دوازده دلیلی را که حضرت عبدالبهاء ذکر فرمودند میتوان به چهار قسمت تقسیم نمود: یکی آیات کتابی (۹۰۵)، دیگری بشارات (۲۰۱)، سوم دلائل عقلی یا دلیل تقریر (۴۰۳ و ۷۰۶ و ۸۰۹ و ۱۲۰۱) و اخیراً معجزات (۱۱).

و این دلائل پایه روش استدلالی میرزا ابوالفضل گلپایگانی بوده است، زیرا ایشان در کتب استدلالیه خود مانند فرائد و حجج بهیه دلائل و براهین را بهمان چهار قسمت تقسیم نموده. ایشان در تعریف آیات کتابی میگوید: «الواحي السماوي والكلام الالهي هو عبارة عن المعاني التي تنزل على قلب مظهر امرالله بوساطة روح الله المقدس المتجلي فيه، ثم تظهر على هيئة الكلمات من لسانه وتنسبك في قوالب الالفاظ بنطقه وبيانه، فيظهر من نفس هذا الحد والتعريف ان الكلمات الالهي والايات الكتابية»^{۶۲} و در کتاب الدرر البهيه سه علامت برای کلام الهی ذکر نموده است که عبارتند از: ۶۳ هي اول نفي ينقض من الصفة الرمانية راجل و اعلى موهبة تنزل وترتب للحنانق الانسانية

۱ - انتساب آن به خداوند، و اگر آن کلامی که بخدا نسبت داده شده است دروغ باشد و حق نباشد خود بخود از بین میرود و باطل میشود، زیرا خداوند وعده فرموده است بنا به خود کردن هر کسیکه کلامی را بدون اذن او باو نسبت دهد. در واقع این همان دلیل هفتمی است که حضرت رب اعلی در کتاب دلائل سبعة نازل فرموده اند.

۲ - کلام الهی قوت و قدرت غلبه دارد بر هر که برضد آن قیام نماید.

۳ - کلام الهی در ایجاد یک ملت و بقای شریعت و ثبوت کلمه حق مؤثر میباشد.

در همان کتاب میرزا ابوالفضل نظر مسیحی و اسلامی را درباره امتیاز کلام الهی از کلام بشری نقض میکند، زیرا علمای مسیحی برآنند که چون روح انسان از استماع آن کلام اطمینان مییابد، این خود دلیل است بر الهی بودن آن. رد میرزا ابوالفضل اینست که هر ملتی در حین تلاوت کتابهای خود احساس اطمینان میکند و تنها مسیحیان نیستند که از تلاوت کتاب خود برای آنها چنین اطمینانی حاصل میشود. یهود در حین تلاوت تورات و مسلمانان در حین تلاوت قرآن همان احساسی که به مسیحیان در حین تلاوت انجیل دست میدهد برای ایشان نیز حاصل میشود.

اما علمای اسلام براینند که سیاق و نظم ^{کلام} قرآن و فصاحت و بلاغت آن و پیشگوئیهای که در آن شده در خصوص وقوعات مستقبله دلیل وحی بودن آن میباشد. میرزا ابوالفضل امجاز بلافی را حجت نمیداند بدلیل اینکه فصاحت و بلاغت علمی است که تنها علمای بلاغت میتوانند آنرا درک کنند و در نتیجه حجت برکسانیکه در این فن مهارت نداشته باشند بالغ نخواهد بود و در انکار معذور میباشد. علاوه بر این اگر حجیت قرآن فصاحت آن باشد لازم میآید بر هر که بخواهد اسلام را تصدیق نماید اول علوم زبان عربی را از قبیل صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع تحصیل کند و سپس بتحقیق درباره حقا نیت قرآن بپردازد زیرا تصدیق نمودن به شیئی پیش از معرفت آن بمنابها تصدیق نمودن بشئی مجهول خواهد بود. ثالثاً در قرآن

ذکری یا اشاره نمی‌شده است بر اینکه فصاحت و بلاغت آن دلیلی است بر حقانیت کلام الله .
 اما موضوع پیشگوئی‌هایی که در قرآن آمده است، میرزا ابوالفضل میگوید اگر ایمان وابسته
 باعتراف بر حقانیت قرآن است و پیشگوئی‌های آن علامت حقانیت آن باشد پس آنهاست که پیش از
 تحقق آن نبوات بر کفر خود میمانند معذور خواهند بود ، و البته ادیان الهی چنین چیزی
 را قبول نمیکنند . لذا دلیل بر حقانیت کتاب نمی ماند مگر غلبه و قهاریت آن .^{۶۴}

در عصر رسولی اساس روش صحیح تبلیغ امرالله و چگونگی استدلال بر حقانیت آن در
 کتاب ایقان توضیح داده شده است ، و عبارت دیگری سیاق استدلال در کتاب ایقان روش تبلیغ
 را تحدید و معین میکند . میرزا ابوالفضل در کتاب فرائد مضامین آن کتاب مستطاب را به
 دو قسمت تقسیم میکند یکی را (حل شبهات) مینامد و دیگری را (دلائل اثبات) و سه شبهه^{۶۵}
 ذکر میکند که سبب انکار حق میشود ، اولاً اینکه هر ملتی دین خود را آخرین دین میدانند ،
 ثانیاً اشکالاتی است که از علائم ظهور پیش میآید . بعلمت تمسک بظاهر آن ، ثالثاً رجعت
 سابقین است .^{۶۶}

در قسمت اول کتاب ایقان حضرت بهاء الله این شبهات را حل میفرماید زیرا اینگونه امور
 حجاباتی است که مانع از شناسائی حق میشود ، و پس از رفع آن حجابات دلائل اثبات شمر
 میبخشد . در این خصوص میرزا ابوالفضل در کتاب فرائد چنین میگوید : چون تمسک با این
 شبهات مذکوره موجب تکذیب حق بل منتهی با بطلان جمیع ادیان حقه الهیه میشود لذا
 حق جل جلاله در کتاب مستطاب ایقان جزء اعظم این کتاب را بحل شبهات مذکوره تخصیص
 فرموده و جزء اخیر این کتاب مبارک را بذکر اعظم ادله که عبارت است از آیات الهیه و وحی
 سماوی مخصوص داشته و حجیت کتاب را بر جمیع من علی الارض ثابت و مبرهن فرموده .

در حقیقت روش تبلیغ همان است که حضرت بهاء الله کرارا و مرارا معین فرمودند چنانچه
 در لوحی میفرماید : " ان یاعبد طهر قلوب العباد عن الاوهام ثم نوربها " ذکر ربک و کذلک
 یا مرک هیکل البقا لتکون بالعهد ونیا "^{۶۷} از این بیان مبارک چنین واضح میشود که اولین
 کاری که مبلغ باید انجام دهد تطهیر قلوب پیروگان است از اوهام که حجاب اکبر است در
 مقابل حقیقت و سپس میتوان نور الهی را بر قلبی که از زنگ اوهام پاک شده باشد القا نمود
 زیرا تا مرآت قلب پاک نباشد نور بهاء هرگز در آن منعکس نمیشود .

با اینکه در اصل کتاب ایقان جهت اثبات امر حضرت رب اعلی نازل شده است در واقع
 مفتاح جمیع کتب سماویه است زیرا قسمت اعظم آن که به حل شبهات تخصیص یافته و شبهات
 جمیع ملل را حل میکند نه فقط شبهات شیعه ، و باب اول آن کتاب مبارک توضیح بشارتسی
 است که در اصحاب بیست و چهارم انجیل متی آمده چه که علامتی که در آن اصحاب ذکر
 شده است در همه کتب آسمانی موجود میباشد و در نتیجه میتوان گفت ادراک بمعنی صحیح
 این رموز و اشارات منتهی به فهم بشارت جمیع کتابهای آسمانی میشود . در این قسمت

حضرت بهاء الله استدلال نقلی را با استدلال عقلی جمع نموده معنی صحیح را بیان میفرمایند، و این خود یکی از خصوصیات استدلالی کتاب ایقان میباشد. و در قسمت اخیر کتاب پس از اینکه دلیل اول و کافی را کتاب مقرر میفرمایند سه دلیل دیگر ذکر میفرمایند که عبارتند از (۱) ایمان "جمعی از علمای راشدین و فضلاء کاملین و نقهای بالغین" و (۲) استقامت حضرت رب اعلی بر امر مبارک خود چه که با وجود آن همه بلا یا ورزایا که در آن سبیل بر آنحضرت وارد شد در ادعای خود ثابت ماندند تا اینکه در آخر الامر در آن سبیل شهید شدند، و اخیراً (۳) تحقق بشارات و نبواتی است که در احادیث و روایات ذکر شده است. و همچنین در همین بیانات مبارکه در خصوص اعراض و اعتراضات علماء مردم حضرت بهاء الله میفرمایند: "اگر فی الجمله تفکر نمائید علاوه بر همه این مطالب مقرر و دلائل مذکوره همین رد و سب و لعن اهل ارض بر این فوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل اکبر حجت بر حقیقت ایشان است".^{۶۹} بنابراین حوادث تاریخیه این ظهور خود دلیلی است بر حقانیت آن، لذا میرزا ابوالفضل در کتب استدلالیه خود شواهد تاریخیه بسیاری ذکر نموده زیرا آنچه در عصر رسولی بوقوع پیوست برای منصفان حجت کامل است و برهان کافی است بر حقیقت این امر مبارک.

در خاتمه ناگفته نماند اینکه مضمون این مقاله را پیش از مقدمه مختصری بر موضوع استدلال در عصر رسولی نمیتوان شمرد و تفصیل آن احتیاج بکتاب مطوله دارد. انشاء الله در مستقبل محققان بهائی آن تفصیلات را بعرضه شهود خواهند آورد.

توضیح

آثار حضرت رب اعلی که از آنها آیتی نقل شده همه بجز کتاب دلائلی سبعة خطی میباشد، و کتاب دلائل سبعة بدون ذکر محل و تاریخ چاپ منتشر شده است. و کتاب ایقان مورد استفاده چاپ سال ۱۳۱۰ هـ. ق. بعضی میباشد.

منابع و مآخذ

- ۱ - مجموعه خطی
- ۲ - مائده آسمانی - ج ۷ ص ۴
- ۳ - قرآن سوره بقره آیه ۲۳۳
- ۴ - کتاب بدیع ص ۶۹
- ۵ - ایقان ص ۱۸۴
- ۶ - مائده آسمانی ج ۸ ص ۱۴
- ۷ - ایقان ص ۵۰
- ۸ - الانعام آیه ۴ - ص ۴۶
- ۹ - دلائل سبعة ص ۹
- ۱۰ - دلائل سبعة ص ۴/۰
- ۱۱ - دلائل سبعة ص ۲۵
- ۱۲ - لوح ابن ذئب ص ۱۰۳
- ۱۳ - دلائل سبعة ص ۲۰۵
- ۱۴ - لثالی الحکمه ج ۲ ص ۸۸
- ۱۵ - الحجج البهیه ص ۱۴۳
- ۱۶ - مقاله شخصی سیاح ص ۶/۷
- ۱۷ - محاضرات ص ۶۶۸
- ۱۸ - دلائل سبعة ص ۲۸
- ۱۹ - دلائل سبعة ص ۵ و ۶
- ۲۰ - دلائل سبعة ص ۶
- ۲۱ - دلائل سبعة ص ۷
- ۲۲ - دلائل سبعة ص ۹
- ۲۳ - الدرر البهیه ص ۴۸
- ۲۴ - سوره لقمان آیه ۶۲
- ۲۵ - سوره الرعد آیه ۱۷
- ۲۶ - دلائل سبعة ص ۱۰
- ۲۷ - دلائل سبعة ص ۱۳
- ۲۸ - شرح آیات مورخه ص ۹
- ۲۹ - شرح آیات مورخه ص ۱۰
- ۳۰ - انجیل متی اصحاب ۴ آیه ۷
- ۳۱ - ایقان ص ۱۶۷ - ۱۶۹
- ۳۲ - دلائل سبعة ص ۱۳/۱۴
- ۳۳ - دلائل سبعة ص ۴۴
- ۳۴ - دلائل سبعة ص ۵۱
- ۳۵ - استدلالیه مختصر ص ۵/۶
- ۳۶ - آثار قلم اعلی ج ۷ ص ۱۹۱/۱۹۲
- ۳۷ - مجموعه آثار قلم اعلی که بوسیله لجنه ملی محفوظه آثار امیری ایران تکثیر شده ص ۳ و ۱۵
- ۳۸ - مجموعه اشراقات ص ۱۶۴
- ۳۹ - مجموعه اقتدارات ص ۱۷۲
- ۴۰ - دلائل سبعة ص ۱۵
- ۴۱ - سوره الاسرار آیه ۷۶/۷۷
- ۴۲ - سوره فاطر آیه ۴۲/۴۳
- ۴۳ - دلائل سبعة ص ۲۱
- ۴۴ - دلائل سبعة ص ۳۸
- ۴۵ - مائده آسمانی ج ۷ ص ۲۴
- ۴۶ - مائده آسمانی ج ۸ ص ۱۴
- ۴۷ - کتاب بدیع ص ۹۹
- ۴۸ - مکاتیب حضرت عبد البها ص ۲۲
- ۴۹ - مائده آسمانی ج ۷ ص ۵۸
- ۵۰ - کتاب بدیع ص ۱۰۶
- ۵۱ - مائده آسمانی ج ۷ ص ۲۰۷
- ۵۲ - اقتدارات ص ۲۱۹
- ۵۳ - دلائل سبعة ص ۵۶
- ۵۴ - مائده آسمانی ج ۷ ص ۴
- ۵۵ - کتاب بدیع ص ۶۹
- ۵۶ - لثالی الحکمه ج ۲ نمره ۸۸
- ۵۷ - مجموعه خطی
- ۵۸ - مجموعه خطی
- ۵۹ - من مکاتیب حضرت عبد البها ص ۹۹

- ٦٠ - ايقان ص ١١٩
 ٦١ - كتاب مبین ص ٣٢٥
 ٦٢ - الحجج البهيه ص ١٤١
 ٦٣ - الدرر البهيه ص ٤٨
 ٦٤ - الدرر البهيه ص ٧٧-٨٣
 ٦٥ - فرائد ص ٣١٧
 ٦٦ - فرائد ص ٣١٨ - ٣٢٠
 ٦٧ - مجموعه خطی
 ٦٨ - ايقان ص ١٨٣
 ٦٩ - ايقان ص ١٩٦

" نکته‌ها در طریق استدلال "

سبحان الله کمال تحیّر حاصل است از عبادی که بعد از ارتفاع اعلام مدلول طلب دلیل مینمایند و بعد از ظهور شمس معلوم با اشارات علم تمسک جسته‌اند مثل آنستکه از آفتاب در اثبات نور او حجت طلبند و یا از باران نیسان در اثبات فیض برهان جویند . حجت آفتاب نور اوست که اشراق نموده و عالم را فرا گرفته و برهان نیسان جود اوست که عالم را بردای جدید تازه فرموده بلی کور از آفتاب جز گرمی حاصلی نداند و ارض جززه از رحمت نیسانی فضلّی احصا ننماید .

ایقان

طریقه صحیح معرفت و شناسائی

طریقه‌ای که در کتب الهی جهت درک حقیقت و وصول بمراتب عالی معرفت ذکر شده نه طریق استدلال است و نه طریق کشف و شهود بلکه طریق ثالثی است که میتوان آنرا یافت وجدانی نامید و ایمان و اطمینانی که از این طریق حاصل میشود بمراتب اکمل و اتم از ایمانی است که از طرق دیگر حاصل میشود . یافت وجدانی بمعنی ادراک براساس فطرت و طینت است . از آنجا که فطرت انسان براساس توحید و دیانت سرشته گشته آدمی فطره حقیقت پذیر و ذاتاً موافق و همگام با دیانت و حقیقت است همچون آینه که طبیعتش انعکاس انوار است و عبارات کدره عارضه مانع افاضه نور و تا زمانی که این عبارات بر آینه باقی است از نورانیست محروم . با محو و اضمحلال عبارات و بازگشت به وضع اصلی و ذاتی ، نور و ضیاء مجدداً در آن متلئلاً میگردد . قلوب انسانی نیز مانند آئینه است که شئون عرضیه از قبیل تقلید و تعصبات آداب و سنن متداوله ، حب و بغض ، وابستگی به بزرگان دینی ، تعلق به جسمانیات ، تمسک به گفته‌ها و نوشته‌های خلق همه و همه صفحه دل را تیره ساخته و مانع و حاجبی در طریق جذب تجلیات انوار علم و معرفت الهی گردیده . اگر این شئون از صفحه قلب پاک شود ، نور واقعیت در دل بتابد و اشارات شمس حقیقت در قلب متجلی گردد دیگر احتیاجی به دلیل و برهان نباشد یعنی آدمی با وجدان پاک و اصل و پافطرت سلیم و ذاتی اش حقیقت را تواند دریافت .

قرآن کریم بالصّراحه این مطلب را طی آیاتی چند اشاره فرموده : **قَوْلُهُ تَعَالَى : فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ .**

(یونس ۱۰۵)

و در تبیین این آیه از ائمه اسلامی آمده است که **كُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الفِطْرَةِ إِلَّا أَنْ یُوهَبُ یَهُودًا أَوْ نَصْرَانًا أَوْ مَجَسَّانًا .** حضرت عبدالبهاء نیز در تبیین این آیه مبارکه باین اصل اسنی اشاره فرموده‌اند .

و نیز در قرآن کریم در رد عقائد کسانی که عدم پذیرش دیانت را معلول ناهماهنگی با طبیعت و فطرت خویش پنداشته اند فرموده است که این عدم پذیرش، ذاتی نیست بلکه بجهت حجاب و حائل است که دزائر بدیهائی که انجام داده اید بر قلوبتان نقش بسته و الا قلوب شما در اصل پذیرای دیانت بوده است.

قوله تعالی: **وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ** . بقره ۸۱
 جمال قدم جل اسمه الاعظم میفرمایند: "فهم کلمات و درک بیانات حمایات معنویه هیچ دخلی بعلم ظاهری ندارد این منوط به صفای قلب و تزکیه نفس و فراغت روح است چنانچه حال عبادی چند موجودند که حرفی از رسوم علم ندیده اند و بر رفرق علم جالسند و از سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان بگلهای حکمت و لاله های معرفت تزیین یافته". (ایقان)

و در لوح مبارک احمد درباره نفوسی که اوهام و ظنونات آنها را از شاطیء بحر معرفت باز داشته جمال قدم این ظنونات را حائل و حاجبی بین آنها و قلوبشان دانسته اند نه بین آنها و حقیقت و این دلیلی است واضح بر اینکه بین انسان و حقیقت حاجبی نیست بلکه حجاب همان شئوناتی است که بر قلوب عارض میگردد. قوله تعالی: **كَذَلِكَ خَالَتِ الظُّنُونُ بَيْنَهُمْ وَ قُلُوبِهِمْ وَ تَمَنَعَهُمْ عَنِ سُبُلِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** . (لوح احمد)

و همچنین در جای دیگر فرموده اند: "قدری در آن سوره مبارکه (سوره هود) تأمل فرمائید و بفطرت اصلیه تدبر نمائید تا قدری بر بدایع امور انبیا ورد و تکذیب کلمات نفی اطلاع یابید شاید ناس را از موطن غفلت نفسانیه بآشیان وحدت و معرفت الهیه پرواز دهید" (ایقان اینست که در ابتدای کتاب مستطاب ایقان که شروع آن در خصوص راهنمایی عباد در طریق صحیح معرفت و وصول به مدارج عالیه عرفان است میفرمایند: قوله تعالی:

"جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه بسبحات جلال و روح را از تعلق با سباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکلین علی الله و متوسلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محل ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند."

در همین چند جمله راه و روش صحیح و اساسی برای طالب یقین و معرفت بنحو اتم و اکمل بیان گردیده و وبجاست که این جملات جزء به جزء مورد دقت و تعمق قرار گیرد.

۱- سالکین سبیل ایمان و طالبین کوس ایقان کیانند؟

یعنی متحریان حقیقت یعنی کسانی که مایل و طالب یقین و اطمینان هستند و طالبند که نسبت به معتقدات خود اطمینان داشته باشند مسلماً این نفوس باید معتقدات خود را مبتنی بر اصلی استوار و صحیح که در واقع و نفس الامر بهترین طریق شناخت و صحیح ترین و کوتاه ترین راه معرفت باشد بنا نمایند همان امریکه در عنوان مورد بحث ذکر شده و ماد رجستجوی یافتن

آنیم .

۲- باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند .
 این قسمت تأییدی است بر مطالب مذکور یعنی راه صحیح و اصلی معرفت تزکیه نفس است و رجوع به وجدان سلیم و اصیل . طینت و سرشت انسان کمالترین معیار شناخت حقیقت است هرگاه نفس انسانی به فطرت اصلیه اش باز گردد و بر اساس طینت و سرشتش با حقیقت مواجه شود خودش بنفسه میزان درک و شناخت حقیقت میگردد . و وجدان او گواهی صادق بر این امر در آن حال او با حقیقت همگام و متحد است و او را درک می کند و می پذیرد . بنابراین آنچه مانع این یافت وجدانی است شئوناتی است که بر او عارض گشته یعنی در ذات و ماهیت او نبوده . و تا زمانی که این شئونات از قلوب محو و زائل نگردد ، هرگز به مقصود نخواهد رسید . علوم عقلی و استدلالات منطقی در این مقام نه فقط کارساز نبوده بلکه گاهی خود مانع و رادعی بزرگ در راه وصول به مطلوب خواهد بود . چنانچه فرموده است :

ولکن تا حجابات علمیه که مصطلح بین عباد است بنار انقطاع نسوزانی بصبح نورانی علم فائز نگردی همچنین فرموده است : ای کاش صد رهای عباد از تقوش این تحدیدات کلمات مظلمه پاک و مقدس میشد که لَعَلَّ بَتَجَلَّى انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لدُنْی فائز میگشت . ایقان

شئونات عرضیه چیست ؟

هر امریکه در ذات و سرشت انسان نبوده و در اثر معاشرت و اکتساب از محیط و یا از طرق دیگر بر انسان عارض شود شئونات عرضیه است . و در این خصوص چند مورد ذکر شده است :

- ۱- استماع اقوال
- ۲- ظنونات متعلقه بسبحات جلال
- ۳- تعلق با سباب ظاهره
- ۴- ملاحظه کلمات فانیه .

استماع اقوال و ملاحظه کلمات فانیه : طبع انسانی اصولاً " تأثیر پذیر است و بتکرات دیده شده که در تحت تأثیر گفته ها و نوشته ها چه بسا که حقی را باطل و باطلی را حق پندارد . و این هردو بدینجهت که از محیط خارج به انسان سرایت نمود و عارض گشته و مانعی در سبب فهم و درک انسانی است از شئونات عرضیه شمرده شده است بنابراین طالب و متحرزی حقیقت در طریق معرفت هرگز به گفته ها و نوشته های این و آن توجهی ندارد و باید گوش و چشم را از آنچه شنیده و دیده پاک و مقدس نماید و آنرا میزانی برای معرفت خویش قرار ندهد بلکه خود بنفسه قیام بکشف حقیقت نماید .

ظنونات متعلقه بسبحات جلال : یعنی حجابهای نورانی که به ظاهره ارای جلال و بزرگی و مانعی بزرگ در سر راه حقیقت ، مردمان شیفته جلال ظاهری آنها هستند و در هر امری به آنها متکی . این سبحات ممکن است بزرگان و رهبران دینی باشند که به ظاهر از انوار شمس الهی بهره گرفته و شهرت و معروفیت کسب نموده اند و ممکن است شئونی از شئونات دنیاست

باشد که از آنجهت که منسوب به شریعت الله است به نورانیت و جلال منسوب شده و سبحات جلال نام گرفته‌اند در هر حال آنچه از شئون شریعت که بزرگی و جلال آنها در قلوب مانع وصول به حقیقت میگردد از اموری است که حجاب قلوب میگردد و تا آدمی خود را از تعلق بآنها و از اوهام و ظنون که در ذهن او در خصوص این سبحات بجای مانده رهان سازد، به حقیقت واصل نگردد چنانچه حضرت امیر فرموده است: **الْحَقِيقَةُ كُشْفُ سُبْحَاتِ الْجَلَالِ**.

تعلق باسباب ظاهره: این مسلم است و از قبل گفته شده که **حُبُّ الشَّيْءِ يَعْمي وَيَصِمُّ** یعنی دوستی نسبت به امری انسان را کور و کر میسازد و او را بی دلیل بیک جهت سوق میدهد و مانعی بزرگ در جهت کشف حقیقت است چنانچه در جای دیگر در توضیح این فقره آمده است "همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نفوس شبیه و صور ظلیه مقدس گرداند بقسمی که آثار حب و بغض در قلب نماند که مبادا حب او را بجهتی بیدلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید".

ایقان

حال که سالک سبیل معرفت قلب را از جمیع این شئون پاک و مقدس نمود در اینصورت خود بنفسه میزانی خواهد بود جهت تشخیص حق از باطل این است طریق صحیح و اصلی شناخت حق و حقیقت یعنی یافت وجدانی.

قوله تعالی: **قسم به خدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج تقی باین مقام بلند اعلی واصل گردد راتحه حق را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شی ادراک کند و هر ذره و هر شئی او را دلالت بر محبوب نماید و چنان ممیّز شود که حق را از باطل چون شمس از ظلّ فرق گذارد مثلاً** اگر نسیم حق از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البته استشمام کند و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار ماسوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ، لؤلؤ را از حجر و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از برودت. "ایقان"

جدل منطقی، جدال بالّتی هی احسن، دلیل نقضی یا الزامی
أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (قرآن کریم)

نحل ۱۲۵

تعریف جدل: جدل باصطلاح منطقیین صناعتی است علمی که توسط آن میتوان برحسب امکان، با مقدمات مسلمه بر هر مطلوبی که مورد نظر باشد و حفظ هر وصفی که اتفاق افتد استدلال کرد بنحوی که هیچ نقضی متوجه آن نباشد.

فرق بین جدل و برهان در اینست که برهان بر مقدمات حقیقی متکی است اما جدل بر مقدمات مسلم متکی است و مقدمات آن مشروط به حقیقی بودن نیست گرچه ممکن است که حقیقی باشد.

توضیحات جزء جزء این تعاریف در کتب منطق مفصلاً ذکر شده و میتوان بدان مراجعه نمود. آنچه در این محث مورد نظراست بررسی صناعت جدل در دیانت است. در بیان الهی نیز از فن صناعت جدل در استدلال استفاده شده و حتی در خصوص بکارگیری این جدل در موقع مناسب در آیات قرآن بدان امر شده است.

البته جدلی که در دیانت بدان امر شده جدل پسندیده و قابل قبول است. هر نوع جدلی "وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ" (نحل ۱۲۵) و در هر شرح این دو قسم در تفاسیر آمده است که جدل ناپسند آنست که شخص مستدل در حین استدلال جهت اقناع طرف مقابل مجبوره قبول امری باطل گردد یعنی بر اساس مسلمات طرف مقابل استدلال کند در حالیکه خود به بطلان آن معتقد است. چنین جدلی را جدل ناپسند گویند یعنی امری را بر مبنای اعتقاد طرف مقابل که خود میدانند باطل است اثبات نماید، جهت اینکه تنها او را اقناع کرده باشد در حالیکه امری را اثبات نموده که خود بدان معترف نیست و آنرا باطل میدانند. اما چنانچه مقدمات استدلال از مسلمات طرفین باشد یعنی شخص مستدل هم آنرا معتقد باشد این جدل را پسندیده خوانند.

مثالی که در این مورد زده شده آیه مبارکه سوره یس ۲۹ "وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ". در اینجا جوابی که به کفار داده شده بر مبنای مقدمات مشهوره و مسلمات است یعنی زنده شدن استخوانها که مورد ادعای قرآن است اثبات آن بدینصورت گردیده که همانطور که خداوند در ابتدا قادر بود و نزدیک شما هم مسلم است که این کار انجام شده و زندگی و حیات در عالم ایجاد گشته تجدید آنها امکان پذیر است بلکه سهل تر است بنابراین بر اساس مسلمات طرفین استدلال گشته نه فقط از مسلمات طرف مقابل زیرا قرآن کریم هم به حیات در ارض معتقد میباشد نظیر این نوع استدلال در آثار مبارکه کم و بیش بچشم میخورد که اصطلاحاً "بنام دلیل الزامی یا نقضی نامیده شده است مطلبی که هست اینست که در آثار مبارکه برای هر موضوع که اثبات میشود غالباً از هردو طریق یعنی هم از طریق برهان و هم از طریق دلیل الزامی استدلال میشود. یعنی مطلبی که مورد استدلال است ابتدا با دلائل قاطعه و براهین منطقی اثبات گردیده و سپس برای نفوسی هم که متکی به مسلمات و مشهورات هستند از این طریق نیز استدلال شده است.

معتقدات اصلی و اساسی این دیانت مقدسه معمولاً در کتب استدلالیه پیروی از آنچه مظهر الهی نیز خود اینچنین عمل نمود. از هردو طریق استدلال شده است.

من باب نمونه میتوان موارد زیر را نام برد.

۱- عدم تحقق بشارات بصورت ظاهر ۲- عدم ارتباط و وابستگی ادعای نبوت و رسالت

با ظهور خوارق عادات و معجزات ۳- بیان مقصود از سلطنت و قدرت مظهر الهی در حق-

ظهور ۴ - بیان مقام عبودیت مظهر الهی در ارتباط با ادکار ربوبیت
 عدم تحقق بشارات بصورت ظاهر : این موضوع در امر مبارک با دلائل مفصله و گسترده
 و براهین واضح در کتاب مستطاب ایقان اثبات گردیده که در درس مطالعه آثار بدان -
 برمیخوریم و طالبین میتوانند مراجعه کنند اما در عین حال برای نفوسی که متکی به مسلمات
 دیانت خویش اند با دلیل نقضی و الزامی نیز بیان شده است.

نمونه آن آنچه در کتاب جواهر الاسرار آمده است: که پس از ذکر علاماتی که مسیح در حق
 ظهور موعود بعد در انجیل بشارت داده خطاب به نفوسی که منتظر ظهور علامات بصورت
 ظاهرند نموده و میفرمایند که اگر چنین اعتقادی دارید و چنین انتظاری، بر شماروانیست که بر
 منکرین رسول اکرم اعتراض نمائید و آنها را کافر بدانید زیرا آنها هم مانند شما چون بشارت
 را بصورت ظاهر معنی نمودند و آنها را بر ظهور موعود خود منطبق نیافتند لهذا آن -
 بزرگوار را انکار نمودند بنا بر این همین اعتراضی که بر آنها دارید بر خودتان نیز وارد است
 قوله تعالی : فَأَنْصِفْ ثُمَّ فَكَّرْ فِي تِلْكَ الْعِبَارَاتِ الْمُتَعَالِيَاتِ (بشارات انجیل) ثُمَّ أَسْأَلُ عَنِ
 الَّذِينَ يَدْعُونَ الْعِلْمَ وَالْحِكْمَةَ . . . مَا يَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْإِشَارَاتِ الَّتِي ذَهَلَتْ الْعُقُولُ عَنْ
 ادْرَاكِهَا ؟ . . . إِنْ يَقُولُونَ هَذِهِ الْكَلِمَاتُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَلَمْ يَكُنْ لَهَا مِنْ تَأْوِيلٍ وَتَكُونُ عَلَيَّ
 ظَاهِرِ الْقَوْلِ نَبِيَّ ظَاهِرِ الظَّاهِرِ فَكَيْفَ يَعْتَرِضُونَ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ الْكُفْرَةَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لِأَنَّهُمْ لَمَّا
 شَهِدُوا فِي كِتَابِهِمْ مَا ذَكَرْنَا هُ لَكَ وَكَسَرُوا لَهُمْ عَلَمَائِهِمْ عَلَيَّ ظَاهِرِ الْقَوْلِ لِيَذَا مَا أَقْرَأُوا بِاللَّهِ فِي
 مَظَاهِرِ التَّوْحِيدِ وَمَطَالِعِ التَّفْرِيدِ . . . لِأَنَّهُمْ مَا شَهِدُوا بِأَنْ تَظْلِمَ الشَّمْسُ وَتُسَاقِطَ الْكَوَاكِبُ مِنْ
 السَّمَاءِ عَلَيَّ وَجِهَ الْأَرْضِ وَتَنْزِلَنَّ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ ظَاهِرِ الْهَيْكَلِ عَلَيَّ الْأَرْضِ لِيَذَا أَعْتَرَضُوا عَلَيَّ -
 النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ . . . وَمَنْ يُؤْمِدُ إِلَيَّ حِينَئِذٍ يَنْتَظِرُونَ هَذِهِ الْفِتْنَةَ ظَهْرَاتٍ مَا عَرَفُوا مِنْ
 عُلَمَائِهِمْ وَأَيُّفُوا مِنْ قُبَاهِهِمْ وَيَقُولُونَ مَتَى تَظْهَرُ هَذِهِ الْعَلَامَاتُ إِنَّا حِينَئِذٍ لَأَمْنُونَ وَلَوْ كَانَ
 الْأَمْرُ كَذَلِكَ كَيْفَ أَنْتُمْ تَدْحِضُونَ حُجَّتَهُمْ وَتَبْطَلُونَ بُرْهَانَهُمْ وَتَحْتَجُونَ بِهِمْ فِي أَمْرِ دِينِهِمْ وَ
 مَا عَرَفُوا مِنْ كُتُبِهِمْ وَسَمِعُوا مِنْ صُنَادِ يَدِهِمْ ؟

جواهر الاسرار

عدم ارتباط دعوی رسالت با ظهور خوارق عادات :

در این مورد نیز با دلائل متقنه و براهین کافی این عدم ارتباط و وابستگی عقلاً و منطقیاً
 ثابت گردیده است که چون در این مبحث مقصود تنها ارائه چند نمونه از دلائل الزامی است
 از ذکر آنها صرف نظر میشود و طالبین میتوانند به کتب استدلالیه از جمله کتاب فرائد مراجعه
 نمایند .

استدلال الزامی که در این خصوص آمده بدینصورت است: اگر بین دعوی رسالت و اظهار
 خوارق عادات و معجزات ملازمه ای باشد باید حضرت رسول اکرم که نبوت و رسالت ایشان
 در نزد همه مبرهن است دعوی نبوت خویش را بر پایه معجزات و خوارق عادات بنا نموده
 باشد درحالیکه با دلائل نقلی اثبات میشود که آن بزرگوار در اثبات رسالت خویش آیات را

کافی دانسته اند پس نتیجه میگیریم که چنین ارتباط و وابستگی و ملازمه‌ای نبوده و الا صحیح نیست اگر چنین ملازمه‌ای بود آنحضرت آنرا نفی نماید چنانچه این مطلب در آیه ۵۱ سوره عنکبوت آمده است و حضرت رب اعلی نیز در اثبات این ادعا در حضور علما در تبریز به این آیه استناد فرموده اند . وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٍ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرًا لِّلْمُؤْمِنِينَ -

وانگهی اگر چنین بوده باشد اینهمه آیاتی که در قرآن در جواب طالبین معجزات و خوارق عادات آمده که پاسخ رد به آنها داده شده و آنها را طرد فرموده چگونه توجیه میشود . زیرا اگر ملازمه‌ای برقرار بود تقاضای آنها نیز برحق بود و مدعی رسالت هرگز آنها را رد نمیفرمود . مقصود از سلطنت و قدرت مظهر امر در حین ظهور :

جمال قدم مقصود و معنای اصلی سلطنت و قدرت مظاهر الهی را با فصیح بیان در کتاب ایقان با براهین شافیه کافیه اثبات فرموده اند که آن سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شمس حقیقت بنفسه لافیه ظاهر میشود و آن احاطه باطنیه است که بآن احاطه مینماید کل من فی السموات والارض را وبعد با استعداد کون و زمان و خلق در عالم ظهور بظهور می آید . پس از آن بدلیلی الزامی در این مورد اشاره فرموده اند : و آن اینست که چنانچه مقصود از سلطنت و عزت ظاهری باشد نسبت به انبیای قبل هم باید بصورت ظاهری باشد و در ظاهر ظاهر عزیز باشند در حالیکه این امر برعکس بوده همچنین در حق رب العزه که سلطنت حقیقی بنام اوست چنین سلطنتی صدق نمی کند .

قوله تعالی : سئوالی مینمایم از آنجناب که اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهری ملکی باشد که همه ناس مقهور شوند و بظاهر مطیع و منقاد گردند تا دوستان مستر سحر و معزز و دشمنان مخدول و منکوب شوند پس در حق رب العزه که مسلماً سلطنت با اسم اوست و جمیع بعظمت و شوکت او معترفند این نوع سلطنت صادق نمی آید چنانچه مشاهده مینمائی که اکثر ارض در تصرف دشمنان اوست و جمیع برخلاف رضای او حرکت مینمایند و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه بآن امر فرموده و مقبل و فاعلند آنچه رانیهی نموده . و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهورند چنانچه همه اینها اظهر من الشمس واضح است .

ایقان

بیان مقام عبودیت مظهر الهی در ارتباط با اذکار ربوبیت :

در این مورد نیز جهت فهم معانی آیاتی که ظاهراً دال بر ربوبیت اما در حقیقت سرّ عبودیت است الواح متعددی دال بر توضیح و تشریح و تبیین این آثار از جمال قدم نازل گشته و با شرح مقام فناء فی الله و مقام توحید ، عدم دلالت این اذکار را بر ربوبیت اثبات فرموده اند . در جایی می فرمایند براستی می گویم و لوجه الله می گویم این عبد و این مظلوم شرم دارد خود را بهستی و وجود نسبت دهد تا چه رسد به مقامات فوق آن . . . و نفسی که

به این مقام رسیده البته از نخوت و کبر و غرور مبرا است آنچه گفته شد مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بوده آن شهید و شَهِدٌ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ و در جایی دیگر در توضیح و تشریح اذکار می فرمایند: یا شیخ این مقام مقام فنای از نفس و بقای بالله است و اگر این کلمه ذکر شود مدّّل بر نیستی بحت بات است. در این خصوص توجیهاات و تفسیرات از مظهر الهی بگونه ای واضح و آشکار است که دیگر مجال اعتراضی باقی نیست و بدین جهت از لسان مظهر امر کلماتی دال بر تعجب بر تکرار اعتراض ذکر گردیده که با اینهمه تبیینات وارده چرا باز لسان به اعتراض می گشایند و بحقیقت امر توجه نمینمایند.

قوله عز ذکره: این اشعار در زمان مهاجرت در بلاد غربت در اراضی روم گفته شد و هیچ کس از علما و فضلاء آن ممالک ایرادی ننمودند و اعتراضی وارد نیاوردند و لکن از سبع این قوم چنان گمان می کنم که بعد از تفسیر هم اعتراض نمایند و بخیال خود در سبیل وهم و خطا وطن و عمی سالک شوند. (آثار قلم اعلی جلد ۳ - ۲۱۳)

با این حال برای نفوسی که در صد فهم حقائق الهیه نبوده و متکی بر اقوال گذشته اند مواردی بصورت دلیل نقض از آثار قبل نظیر آنچه در این امر از لسان مبارک جاری گشته ذکر فرموده اند. قوله تعالی: سبحان الله ذکر الوهیت و ربوبیت که از اولیاء و اصفیاء ظاهر شده آنرا اسباب اعتراض و انکار قرار داده اند حضرت صادق فرموده اند الْعِبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُوبِيَّةُ و حضرت امیر در جواب اعرابی که از نفس سؤال نموده تَالِثُهَا الْاَلَاهُوتِيَّةُ الْمَلَكُوتِيَّةُ هِيَ قُوَّةٌ لَاهُوتِيَّةٌ وَجَوْهَرَةٌ بَسِيطَةٌ هِيَ بِالذَّاتِ اِلَى اَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهَا ذَاتُ اللّٰهِ الْعَلِيَّاءُ وَشَجَرَةُ طُوبَى وَسِدْرَةُ الْمُنْتَهَى وَجَنَّةُ الْمَأْوَى حضرت صادق فرموده اِذَا قَامَ قَائِمُنَا اَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَهَمَجْنِيْنَ اِزْ اَبِيْعَبْدِ اللّٰهِ حَدِيْثٌ طَوِيْلِيٌّ ذَكَرْتَهُ و از جمله نصوص حدیث مذکور این کلمه علیا است نَعْنِدَ ذَلِكَ يَهِيْطُ الْجَبَّارُ عَزُوْجَلٌ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ وَفِي الْقُرْآنِ الْعَظِيْمِ هَلْ يَنْظُرُوْنَ اِلَّا اَنْ يَأْتِيَهُمُ اللّٰهُ فَيُظَلِّلُ مِنَ الْعَمَامِ وَدَرَجَاتٍ مَّفْضَلٍ مِيْغْرَمِيْنَدُ يَسْنِدُ الْقَائِمِ طَهْرَهُ اِلَى الْحَرَمِ وَيَمْدِيْدَهُ الْمُبَارَكَةَ فَتَوَى بَيْضَاءٌ مِنْ غَيْرِ سَوٍ وَيَقُوْلُ هَذِهِ يَدُ اللّٰهِ وَيَمِيْنُ اللّٰهِ هَرَجُوْ

این احادیث را معنی نموده اند آثار قلم اعلی را هم معنی نمایند حضرت امیر فرموده اند اَنَا الَّذِي لَا يَفْعَلُ عَلَيْهِ اسْمٌ وَلَا صِفَةٌ وَهَمَجْنِيْنَ فرموده اند ظاهری امامت و باطنی عیب لا یدرک - قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيُّ قُلْتُ لِأَبِيْعَبْدِ اللّٰهِ أَنْتُمْ الصَّرَاطُ فِي كِتَابِ اللّٰهِ وَأَنْتُمْ الزَّكْوَةُ وَأَنْتُمْ الْحَجُّ قَالَ يَا فُلَانُ نَحْنُ الصَّلَاةُ. فِي كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ الزَّكْوَةُ وَنَحْنُ الصِّيَامُ وَنَحْنُ الْحَجُّ وَنَحْنُ الشَّهْرُ الْحَرَامُ وَنَحْنُ الْبَيْتُ الْحَرَامُ وَنَحْنُ كَعْبَةُ اللّٰهِ وَنَحْنُ قِبْلَةُ اللّٰهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللّٰهِ. امر و خلق جلد ۲

تبصره: آنچه در خصوص دلائل نقضی و الزامی از الواح و آثار مبارکه مذکور گشته تلطفاً لحال العباد بجهت مماشات با خلق و رعایت قواعد و عادات معموله در بین ناس است که این امر نیز از سنن الهیه است و در قرآن کریم بدان اشاره شده است (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيَتَّبِعُنَّ لَهُمْ) (ابراهیم ۴) والا ذکر این دلائل و بیان این براهین در ساحت

قدس الهی لزال کذب محض و اوهام صرف بوده و خواهد بود . مقام صرف ظهورالله مقدس و منزّه از این شئونات محدود و خلق است **دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَ وَجُودُهُ اَثْبَاتُهُ** چنانچه بکرات بدان اشاره شده قوله عزّ ذکره و دیگر آنکه دوست ندارم حکایت واقعه قبل را ذکر نمایم و خدا شاهد حال است که این بیان هم که میشود نیست مگر از کمال حبّ بآنجناب که شاید جمعی از فقهای ارض بر شاطی غنا وارد شوند و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم وارد گردند و یاتشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت واصل آیند والا این عبد اشتغال باین مقالات را ذنبی عظیم میدانم و عصیانی کبیر میشمرم .

" بحث الفاظ "

یکی از مواردیکه در بحث استدلال توجه به آن از اهمیت خاص برخوردار است بحث الفاظ است زیرا در بسیاری موارد جهت عدم **تَجَرُّدِ رِقَّتِ** در مفهوم حقیقی الفاظ راه استدلال به بیراهه کشیده میشود و باید در این مورد راه صحیح را آموخت . بسیاری از این مباحث در بحث مغالطه ذکر شده و در اینجا نظر براینکه بعضی از مطالب در این مبحث از اهمیت ویژه^ی برخوردار است بصورت خاص مورد بحث قرار میگیرد از جمله آنها مبحث کنایه است .

دانستن مطالبی مربوط به کنایه در استدلال از آنجهت حائز اهمیت است که امکان اشتباه و خلط معنی در مفاهیم الفاظ در این مورد بسیار است و چون در استدلالاتی که میشود اگر باین امر توجه نشود بسادگی میتوان از الفاظ و کلام معنائی که مورد نظر گوینده نیست استنباط نمود از این نظر در این مورد زمینه مساعدی برای مغلطه میباشد که باید دقیقاً در استدلال^ت مدّ نظر قرار گیرد و بدان توجه گردد .

تعریف کنایه : کنایه در علم معانی بیان بدینصورت آمده که جمله ای ذکر شود و نظرم مقصود از این جمله معنائی باشد غیر از معنای حقیقی آنجمله **نی المثل** وقتی گفته میشود فلان شخص دندانش گرد است نظر برگرد بودن دندان وی نیست بلکه منظور بیان طمع کاری اوست که باین لفظ ذکر شده همانطور که ملاحظه میشود جمله "گرد بودن دندان" بمفهومی غیر از — معنی حقیقی الفاظ خود آمده و یا مثلاً "ذکر میشود که خاکستر خانه فلان شخص زیاد است و مقصودشان سخاوت اوست در اینجا مقصود معنای حقیقی این جمله نیست یعنی گوینده اصولاً هدفش گفتگو و بیان خاکستر خانه کسی نیست بلکه این کلامی است که در ادبیات آن زبان رائج شده و وقتی این کلام ذکر میشود مفهوم سخاوت از آن استنتاج میشود . حال در استدلال^ت اگر چنانچه استدلال شود به این جمله و مفهوم گردی دندان یا کثرت خاکستر مبنای قضیه ای در قیاسات واقع شود و براین مبنا استدلال صورت گیرد مسلماً این استدلال خطا و مغالطه است از اینرو دانستن این موضوع در استدلال برای شخصی که به جملات و کلماتی استناد — می کند و آنرا مبنا و مقدمه قضیه ای در قیاسات قرار میدهد بسیار ضروری است و باید متوجه باشد که کلام مورد نظر در محدوده این نوع استعمالات ادبی قرار نگرفته باشد والا استدلال^ل

ناقد ارزش خواهد بود .

وبر همین مینا است بسیاری از مغالطه‌هایی که از جانب معترضین در مباحث استدلالی در امر مبارک مطرح گردیده .

من باب مثال مطلبی را که معترضین در خصوص آیه کتاب مستطاب اقدس *حُرِّمْتُ عَلَيْكُمْ اَزْوَاجَ آبَائِكُمْ* " اِنَّا نَسْتَحْيِي اَنْ نَذْكُرَ حَكْمَ الْغُلَمَانِ " ذکر نموده‌اند و بر مبنای آیه مذکور استدلال می‌کنند که در این آیه از ذکر حکم غلمان صرف نظر شده و شارع دیانت نظر به استحیاء از تشریح حکم خدا سرباز زده و در ابلاغ حکم خداوند بجهت استحیاء قصور گشته و رسالت بنحو کامل انجام نیافته است .

این یک نمونه از استدلالی است که بر مبنای مغالطه در اثر عدم توجه و غفلت از مباحث کنایه صورت گرفته . در اینجا توجه نشده که چنین استنباطی از آیه مبارکه اشتباه است زیرا این جمله کنایه است از زشتی شدید این عمل و بدینجهت به جمله‌ای بیان شده که بتواند این زشتی را بیان کند مثلاً شما وقتی می‌خواهید فرزندتان را از عملی بر حذر دارید اما این عمل با سایر اعمال از لحاظ بدی و زشتی تفاوت می‌کند و در رتبه بالاتری از بدی و زشتی است از این نوع کنایه کمک می‌گیرید و می‌گوئید فلان کار را نکن و فلان عمل را انجام نده من دیگر خجالت می‌کشم که راجع به فلان موضوع با تو صحبت کنم . معنی این کلام این نیست که پدر و مادر می‌خواهند حالت خود یعنی خجالت کشیدن خود را برای فرزند بیان کنند و بگویند در مورد این عمل چون خجالت می‌کشیم بنابراین بر تو حکمی نمیکنیم و حرجی بر تو در انجام آن نیست بلکه همانطور که توضیح داده شد این از خاصیت صناعت کنایه است که این کلام ذکر شده و مفهومی غیر از مفهوم حقیقی الفاظ آن مورد نظر گوینده است یعنی شدت زشتی آن عمل چنانچه در باب مجاز هم همینطور است کلمه ای ذکر میشود اما معنای دیگری غیر از معنای لغوی و حقیقی آن مورد نظر است چنانچه در جمله *رَأَيْتُ اَسَدًا يَرْمِي* " یعنی شیری را دیدم که تیر می‌انداخت کلمه شیر ذکر شده اما معنایی غیر از معنای لغوی آن که حیوان درنده است منظور گشته یعنی مرد شجاع حال اگر کسی این جمله را مبنای استدلالی قرار دهد و باین جمله استناد کند و انتقاد کند که در آن خطائی صورت گرفته و آن اینکه شیر که تیر نمی‌اندازد همان اشتباهی را نموده که معترضین به آیه مبارکه بالا نموده‌اند و توجه ننموده اند که در کنایه هم مانند مجاز مفهومی غیر از مفهوم حقیقی لفظ مقصود میباشد با این تفاوت که در مجاز کلمه‌ای که بکار میرود معنای حقیقی دارد اما مورد نظر نیست برخلاف کنایه که اصلاً ممکن است آن جمله معنای حقیقی نداشته باشد مثلاً " وقتی گفته میشود که فلان شخص — خاکستر خانه‌اش زیاد است ممکن است اصلاً در خانه آن شخص خاکستری نباشد و یا اصلاً خانه نداشته باشد اما آنچه مقصود گوینده بوده مفهوم خاکستر و یا خانه نبوده بلکه مفهومی دیگر یعنی مفهوم سخاوت بوده است در مورد حیا کردن هم همینطور چون این کلام کنایه

است ممکن است که اصلاً گوینده حیا هم نکرده باشد و این لفظ را بجهت بیان شدت زشتی عمل بکار برده است/ همچنین است اعتراضی که در بیان مبارک حضرت رب اعلی شده که جلوس بر صندلی از عمر انسان محسوب نمیشود و در اینجا نیز برپایه غفلت از این بحث معترضین استدلال نموده اند که بر مبنای این کلام باید کسانی که نصف عمرشان را روی صندلی میگذرانند عمرشان دوبرابر گردد این یک مغالطه‌ای است که در اثر خلط کلام حقیقی یا کلام کنائی صورت گرفته و این جمله کنایه از اهمیت جلوس بر صندلی است و این اهمیت یا این جمله کنائی ذکر شده و معنی حقیقی جمله چنانچه ذکر شد یعنی طولانی شدن عمر در کنایه مورد نظر نمیشود. استفاده از کنایه در آثار مبارکه بسیار است و معیار تشخیص آن بسیار ساده است چون از جملات رائج و متداول در زبان یک قوم استفاده میشود و در بین آن قوم معنی کنائی آن کاملاً روشن و واضح است نظیر ضرب المثل‌ها و هر کس میتواند بفهمد که این جمله معنی کنائی است یا معنی حقیقی دارد مثلاً جمله‌ای که ذکر شد یعنی گرد بودن دندان در زبان فارسی کاملاً معلوم و مشهور است که مقصود چیست و گرد بودن دندان منظور نیست. و همینطور است در ادبیات عرب فی المثل آنچه در دعا اعیاد آمده: **يَا شَمْسُ الْمَلِكِ اكْسِنِي وَجْهَكَ بِمَا أَشْرَقَتْ شَمْسُ الْبَقَاءِ عَنْ أَفْقِ نُجْرٍ لَمِيعٍ**. ادعیه محبوب

کاملاً واضح است که این کنایه از عظمت ظهور است و کسی مفهوم حقیقی این جمله بخاطر هرگز خطور نمی‌کند بدین معنی که هیچوقت بدهنش متبادر نمیشود که این امری است از جانب مظهر الهی به خورشید ظاهری که رویش را ببوشاند بجهت ظهور شمس حقیقت. همچنین است آنچه در مورد عظمت یوم رضوان آمده است: **أَحْرِمُوا يَا مَلَأَ الْأَعْلَى وَيَا أَهْلَ مَدْيَنِ الْبَقَاءِ بِمَا ظَهَرَ حَرَمُ الْكِبْرِيَاءِ فِي هَذَا الْحَرَمِ الَّذِي تَطُوفُ حَوْلَهُ عِرْقَاتُ الْبَيْتِ تَمُّ الْمَشْعَرِ وَالْمَقَامُ** که باز روشن است که این نیز معنای کنائی دارد و در عرف مشخص است و هیچکس تا بحال تصور نکرده که این امریست از جانب جمال قدم که در روز عید همه محرم شوند و لباس اجرام ببوشند مانند حاجیان در کعبه.

باز مثال دیگرش بیان مبارک زیر است که میفرماید: **بَدِّلُوا أَثْوَابَكُمْ الْبَيْضَاءَ وَالْحَمْرَاءَ بِالسُّودَاءِ** . . . (زیارت نامه حضرت سید الشهداء)

که کنایه از شدت و عظمت مصیبت حضرت سید الشهداء است در روز عاشورا و یک استعمال ادبی است و هرگز مبنا و معیار استنباط حکم فقهی قرار نمیگیرد و وجوب پوشیدن لباس سیاه در روز عاشورا از آن استنتاج نمیشود زیرا معنی حقیقی آن چنانچه ذکر شد مورد نظر نیست.

" حقیقت شرعیه "

حقیقت در اصطلاح علم معانی و بیان بکارگیری لفظ است در معنا و مفهومی که بر آن وضع شده است مثلاً بکارگیری لفظ اسد در حیوان درنده حقیقت است زیرا این لفظ را بر این معنی وضع نموده اند و مجاز استعمال لفظ است در خلاف معنی موضوع له مثلاً بکارگیری

لفظ اسد در مرد شجاع چون این کلمه بر معنی مرد شجاع وضع نشده بنا بر این آنرا مجاز خوانند حقیقت دارای اقسامی است از جمله ، حقیقت لغویه ، حقیقت شرعیه ، حقیقت عرف عام حقیقت عرف خاص ، و . . . در حقیقت لغویه واضح لغت است یعنی بوضع لغوی لفظ دارای معنی مورد نظر گردیده است .

در حقیقت شرعیه واضح لفظ شارع است یعنی در شریعت این لفظ بر این معنی وضع شده و در حقیقت عرفیه واضح عرف است .

مثلاً بکار گرفتن کلمه کتاب در مفهوم کتاب حقیقت لغویه است زیرا در لغت این کلمه بر این مفهوم وضع شده و بکار گرفتن کلمه " حج " در مورد اعمال و مناسک مخصوصه که شارع اسلام وضع نموده حقیقت شرعیه است .

بکارگیری کلمه در غیر از معنی حقیقی خود خواه حقیقت شرعیه باشد خواه حقیقت لغوی و یا غیر آن آنرا مجاز گویند و مجاز نیاز به قرینه صارفه دارد مثلاً بکار بردن کلمه اسد در مرد شجاع که معنی حقیقی آن نیست نیاز به قرینه صارفه دارد و در جمله " رأیت

اسدا یرمی " کلمه یرمی همان قرینه صارفه میباشد و دال است بر اینکه معنی حقیقی اسد یعنی حیوان درنده منظور نیست بلکه در خلاف این معنی بکار رفته علامت حقیقت چند چیز است یکی وضع است چنانچه مثلاً شارع خود امری را تشریح کند و نامی بر او بگذارد مانند اعمال حج که در اسلام تشریح شده و خود شارع نام او را حج گذارده و یا عرف خاصی امری را ابداع کند و او را بنامی نام گذاری کند و کم کثرت استعمال است یعنی در آن اصطلاح و آن عرف لفظ مورد نظر در معنای آنقدر بکار رود که بمجرد ذکر آن لفظ معنای بکار رفته فوراً بذهن متبادر شود مانند کلمه صلوٰه که آنقدر در نماز بکار رفته که معنی لغوی خود را که بمعنی - دعا است از دست داده و بمجرد ذکر این کلمه آداب مخصوصه بذهن متبادر میشود در اینجا دیگر (برعکس) بکار بردن این کلمه در معنی لغوی خود یعنی دعا حالت مجاز پنداری می کند .

دانستن بحث حقیقت و مجاز و اقسام آن در استدلال از اینجهت اهمیت دارد که چون در استدلال مفاهیم کلام مقدمه قضایا میگردد ممکن است کلامی در اصطلاح خاص دارای مفهومی غیر از مفهوم لغوی خود باشد و در اصطلاحی دیگر حقیقت در مفهوم دیگر شده باشد و معنای لغوی آن از آن سلب شده باشد بنابراین ، استدلال بدون توجه به این امر بر مبنای معنی لغوی مغالطه محسوب میشود .

نمونه بارز آن حکم وارده در بیان است در خصوص زوجینی که ناقد فرزند میباشند که در آن کتاب مقدس امر باقتران شده است چنانچه فرموده است : ملخص این باب آنکه در این عالم اعظم ثمراتیکه خداوند بعد از ایمان با او و حروف واحد و آنچه در بیان نازل فرموده داده اخذ ثمره ایست از وجود خود که بعد از موت آن آنرا ذکر کند و امر شده در بیان باشد امر حتی آنکه

امر شده اگر سبب منع مشاهده شود اختیار اقترانی باذن آن " (بیان ۲۱۷)
 در اینجا معترضین با استفاده از روش مغالطه یعنی لفظی که در اصطلاح لغوی معنائی
 داشته و در اصطلاح شرعی معنی آن عوض شده و حقیقت ثانوی پدید آورده با غفلت از این امر
 کلام را در معنی لغوی آن بکار میبرند و بر این مبنا استدلال می‌کنند. در حالیکه توجه ندارند
 لفظی که در مفهومی خاص حقیقت پدید آورده مثلا " در عرف شرع حقیقت شرعی شده و بگر معنی
 لغوی آن نمیتواند مد نظر قرار گیرد و اگر هم احیانا " بخواهد معنی لغوی آن را بکار رود
 قرینه صارفه لازم است زیرا معنی جدید بگر معنی حقیقی شده و معنی لغوی اش معنی
 مجازی .

مثلا " در اصطلاح و عرف شرع اسلام وقتی این آیه خوانده میشود إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ
 فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ (مائده ۶)
 نمیتوان استنباط کرد که بز مینای این آیه هنگام دعا خواندن و دعا کردن واجب است
 وضو گرفت به این دلیل که صلوة در لغت بمعنی دعا است. زیرا این کلمه یعنی کلمه صلوة در
 عرف شرع اسلام معنی لغوی خود را از دست داده و بخاطر کثرت استعمال در اعمال مخصوصه
 در مفهوم نماز حقیقت شده است.

کلمه اقترا نیز در شریعت بیان حقیقت شرعی گردیده به جهت کثرت استعمال در مفهوم
 ازدواج بنابراین نمیتوان با استناد کتاب لغت آنرا بمعنی نزدیکی گرفت زیرا این معنی دیگر
 معنی مجازی گشته و جهت بکارگیری آن در مفهوم نزدیکی نیاز به قرینه صارفه دارد .
 " برهان خلف در آثار مبارکه "

گاهی اثبات مطلوب بطریق مستقیم ممکن نیست در چنین مواردی باید با روش دیگری
 متوسل شویم به این ترتیب که کذب نقیض مطلوب را اثبات کنیم تا صدق عین مطلوب اثبات شود
 زیرا کذب نقیضین محال است .

ابطال نقیض مطلوب بمنظور اثبات مطلوب قیاس خلف یا برهان خلف است و قیاس خلف را
 میتوان چنین تعریف کرد : قیاس مرکبی که اثبات مطلوب را از طریق ابطال نقیض مطلوب انجام
 میدهد .

در آثار مبارکه از این برهان بسیار استفاده شده است که به چند نمونه مثال زده میشود از
 جمله استدلالی است که حضرت عبدالبهاء در خصوص اثبات وجود خداوند فرموده اند که
 ترکیب برسه قسم است یا ارادی است یا تصادفی و یا الزامی حال از طریق رد ونفی دو قسم
 دیگر که نقیض قسم اول است یعنی رد ترکیب تصادفی و رد ترکیب الزامی اثبات ترکیب ارادی
 را نموده اند نمونه دیگر آنچه در ایقان مبارک آمده در اثبات معنی لقاء الله که یا تجلی عام
 است یا تجلی در ذات و یا تجلی در عالم خلق تجلی عام که در همه اشیا موجود است و اگر
 معنی لقاء الله این باشد که همه به لقاء الله فائزند اختصاصی بقیامت ندارد . تجلی در

ذات هم بر فرض تصدیق آن که برای احدی ممکن نیست بنابراین با نفی این دو قسم ورد - آنها باقی میماند معنی سوم که تجلی ثانی در عالم خلق و این مربوط است بانبیاء و بدین طریق مقصود و مطلوب اثبات میگردد یعنی مقصود از لقاء الله لقاء مظاهر مقدمه است.

استفاده از حسن و قبح عقلی در شریعت: در آثار مبارکه گاه برای اثبات مسائلی از طریق رد نقیض آن از حسن و قبح عقلی استفاده شده است بعبارت دیگر امری که در صورتی که در نقیض آن وجود حسنی در نقیض آن اثبات شده. از نظر منطقی این موضوع بدینصورت مطرح میشود که اگر نقیض این امر صحیح باشد باید دارای حسن عقلی باشد زیرا از طریق دیگر ثابت شده که وقوع امور در عالم براساسی متین و رزین برپایه اراده قاهره الهی و حکمت بالغه او بوده و بقول فلاسفه "لیس فی الامکان ابداع ماکان" یعنی آنچه وقوع یافته بعینه همانست که میبایست وقوع یابد و سرسوزنی از آن تخطی ممکن نبوده.

مثال برای این مورد استدلالی است که در توجیه مآول بودن آیات انجیل و قرآن در خصوص ازهم پاشیدن کزات و ریختن ستارهها و طومار شدن آسمانها و متلاشی شدن کوهها و امثال آن شده و چنین استدلال شده که اگر این تاویلات در خصوص معانی این آیات نباشد لابد باید این امور بهمین صورت ظاهری تحقق پذیرد در این صورت باید دارای حسنی باشد زیرا امورات همه براساس حکمت بالغه است و کدام حکمت اقتضا دازد که عالم خلقت و کائنات زیر و روشنند و ازهم بپاشند و چه حسنی برآن مترتب است. چنانچه در ایقان مبارک پس از تشریح و توضیح و تاویل معنی آیه ای که دلالت بر طومار شدن آسمانها بدوورد خداوند دارد به دلیل الزامی و نقضی اشاره شده و میفرمایند حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود اینست که مردم ادراک نموده اند چه حسن برآن مترتب میشود.

و در جای دیگر پس از تفسیر حدیث مشهور در مورد اجتماع گرگ و میش میفرمایند:

اینست معنی حدیث مشهور که فرموده (گرگ و میش از یک محل میخورند و می آشامند) و حال نظر بعدم معرفت این جهال فرماید بمثل ام سابقه هنوز منتظرند که کی این حیوانات بزرگ خوان مجتمع میشوند. اینست رتبه ناس گویا هرگز از جام انصاف ننوشیده اند و هرگز در سبیل عدل قدم نگذاشته اند. ازهم گذشته این امر وقوعش چه حسنی در عالم احداث مینماید

نَعْمَ مَأْنَزِلَ نَفِي سَأْنِهِمْ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا.

در اینجا توجه به این امر بسیار اهمیت دارد که بعضی فکر می کنند انکار این امور بمنزله انکار قدرت پروردگار است در حالیکه چنین نیست لازمه قدرت پروردگار این نیست که هر امر غیر عادی را ایجاد نماید ولو آنکه لغو باشد زیرا قدرت پروردگار با حکمت توأم است یعنی قادی که حکیم هم هست و آثار قدرت او مشحون از حکمت است و امور لغو و بیهوده از شخص حکیم هرگز صادر نمیکردد بنابراین کسی که مدعی است این امور آثار قدرت الهی است و باید بوقوع بپیوندد بر اوست که حکمت و حسن آنها را اثبات نماید. و نظیر این امر آنچه در خصوص طول

عمر انبیا و غیبت طولانی امام ثانی عشر ذکر نموده‌اند و بر منکرین انتقاد نموده که انکار این امر بمنزله انکار قدرت پروردگار است در حالیکه انکار این امر بجهت انکار قدرت پروردگار نیست بلکه بجهت عدم وجود حکمت و حسن عقلی است زیرا همانطور که ذکر شد وقوع این امر باید در نتیجه دو علت باشد یکی قدرت و یکی حکمت و تا هر دو علت صورت نپذیرد این امر بوقوع نخواهد رسید

" نمونه متداول از مغالطه در آثار دینی "

نمونه متداول از مغالطه در آثار مبارکه مربوط است به استدلالاتی که معنی واقعی آن را وابسته به کلمه قبل یا بعد است و یا به جمله قبل و یا به مطالب قبل و یا به کلامی در جای دیگر که در لسان معترضین بدون توجه داشت و جملاتی را که دانستن آن در تکمیل معنی موضوعات مورد استناد لازم است، بخاطر سپرد از آن جملات جمله معروف *لَا نَبِيَّ بَعْدِي* که این جمله بتنهایی در آثار قبل نیامده بلکه دارای ابتدائی است که معنی آن بدون ذکر ابتدای آن کاملا تغییر می‌کند کامل آن جمله اینست

يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي یعنی حضرت محمد به حضرت علی فرمود ای علی نسبت بین من و تو همانند نسبت بین هرون و موسی است یعنی من روح - نیاصل الهی چون موسی هستم و تو روح مستفیض هستی (این امر در دیانت به شمس و قمر تعبیر شده و در آثار اسلامی به اب و ام چنانچه فرموده است *أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَاهُذِهِ الْأُمَّةُ*) حال چون مقام نبوت به ظهور خاتم انبیا ختم شد و دیگر در دوره اسلام همانند دوره بنی اسرائیل انبیائی در ظل شریعت اسلام ظاهر نگشتند از اینرو این تفاوت را آنحضرت متذکر میگردد که تنها فرقی که در نسبت بین من و تو با موسی و هرون است اینست که هرون نبی بعد از موسی بود اما تو نبی بعد از من نیستی.

و دلیل این مطلب بنا به توضیحی که در فرائد صفحه ۳۱۲ آمده چنین است:

. . . مقصود آنحضرت از این کلمه این بود که ترقی امت اسلامی را مکشوف دارد و افضلیت ائمه هدی را از انبیای بنی اسرائیل معلوم و واضح فرماید زیرا که بر مطلقین برکت مقدسه و حالات امم ماضیه واضح است که انبیای بنی اسرائیل از قبیل اشعیا ویر میا در دانیال و حزقیل و زکریا و اهلهم کل بتوسط رؤیا از امور آتیه اخبار میفرمودند و رؤیای صادق خود را *الهام الهی* تعبیر مینمودند چنانچه کتب این پیامبران بر رؤیای اشعیا و رؤیای دانیال و رؤیای یرمیا و رؤیای حزقیل موصوف است همچنین در آیت نصاری *الهامات یوحنا* قدیس بر رؤیای یوحنا معروف چند آنکه لفظ نبی بریننده رؤیا در میان قوم دائر و مصطلح گشت و در لغت عبریه حقیقت ثانویه یافت و در کتب عهد عتیق و عهد جدید در مواضع کثیره مذکور و شایع گشت پس چون فجر سعادت از افق بطحا طالع شد و علامت انقضای لیل الکیل بظهور فجر ملل ظاهر و هویدا گشت ظلمت لیل زائل شد و هنگام رؤیا انقضا یافت و میعاد رؤیت و مشاهده

فرا رسید لذا بوجود اقدس خاتم الانبیاء باب نبوت یعنی نزول الهام بر رویا مختوم و مسدود گشت و روح فواد در صدور ارباب سداد سمت احاطه و کلیت گرفت و حقائق روحانی که بر انبیای بنی اسرائیل بر رویا افاضه میشد برائمه اسلام علیهم السلام برویت و مشاهدت مبذول گشت و معنی حدیث "لَا نَبِيَّ بَعْدِي" و حدیث صحیح "عَلَمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ" واضح و مکشوف شد. انتهى

و نیز از آنجمله است آنچه در مورد قصیده معروف (كُلُّ الْأَلُوهِ مِنْ رَشْحِ أُمِّي تَالِهَتْ وَكُلُّ الرُّبُوبِ عَنْ طَفْحِ حُكْمِي تَرَبَّتْ) گفته شده و بدون در نظر گرفتن اشعار اولیه قصیده توهم گردیده که این ادعا از مقام بشری جمال قدم است در حالیکه این مطلب دنباله اشعاری است که جمال قدم از لسان کبریا نقل میفرماید. أَجْدَبْتَنِي بِوَارِقِ أَنْوَارِ طَلْعَةٍ - لظهورها كَلَّ الشَّمْسُ تَخَفَّتْ. تا آنکه میفرماید: بِالرُّوحِ نَادَتْنِي وَقَالَتْ أَنْ أَصْمِتَ - فَقَدِ عَرَفْتِ بِكُلِّ مَا أَنْتِ اسْتَدَكْتِ. أَبْهَلِي بَهَاءِ الطُّورِ عِنْدِي كَحَشْوَةِ - وَأَسْنِي ضِيَاءِ النُّورِ عِنْدِي كظلمة كُلِّ الْأَلُوهِ مِنْ رَشْحِ أُمْرِي تَالِهَتْ وَكُلُّ الرُّبُوبِ عَنْ طَفْحِ حُكْمِي تَرَبَّتْ.

بنابراین این کلام از لسان کبریاست نظیر آنچه در لوح مبارک قدِ احْتَرَقَ الْمُخْلِصُونَ

ندای الهی را از عالم الهی به عالم جبروت نقل میفرماید: قوله تعالى أَنْ يَأْقُمَ الْأَعْلَى قَدْ سَمِعْنَا نِدَاءَكَ الْأَحْلَى مِنْ جَبْرُوتِ الْبَقَاءِ أَنْ اسْتَمِعَ مَا يُنْطِقُ بِهِ لِسَانُ الْكِبْرِيَا، يَا مُظْلَمُ الْعَالَمِينَ. و از آن جمله است بیان معروف از الواح مبارکه "لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمَسْجُونُ الْفَرِيدُ" که آنرا به هیکل مبارک جمال قدم نسبت داده و دال بر دعوی ربوبیت گرفته در حالیکه فهم معنی آن به جمله قبل بستگی دارد و چنانچه به جمله قبل از آن مراجعه شود معلوم میشود که این وحی است الهی که از مقام مقدس کبریا نقل شده است. و امر باستماع کلام الهی که وحی شده گردیده است "واستمع ما يوحى من شطر البلاء" ، انه لا اله الا انا المسجون الفرید

و از آنجمله است آنچه بغلط استناد شده به آیه مبارکه قرآن کریم: وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ" و استدلال شده که براساس این آیه ادیان دیگر مورد قبول پروردگار نیست و تنها دینت اسلام است در حالیکه با توجه مختصری به آیات قبل از آن معلوم میشود که چون آیه با کلمه واو شروع شده و واو هم در این آیه نمیتواند مستأنف باشد زیرا آیات قبل از این آیه توضیح معنی اسلام است بنابراین واو و اعطف است و از این جهت الف و لام در کلمه الاسلام الف و لام عهد ذکری است یعنی اسلامی که توضیح داده شد و مفهوم آیه مرتبط و متصل است با آیات قبل و آیات قبل که در حدود ۷ آیه میباشد همه در خصوص توضیح و تبیین معنی اسلامی آمده که حقیقت ادیان است درست برخلاف معنائی که از آیه مستفاد میشود اگر چه با آیات قبل از آن توجه نشود. بنابراین استدلال به چنین آیه‌ای بر بطلان سایر ادیان از نمونه مواردی است که در بحث مغالطات باید بدان توجه کرد.

همچنین است آنچه که در دیا نت بر پایه یک اصل و حقیقت تشبیه شده قبلی ذکر میشود اگر در این موارد به آن حقیقت که بر پایه آن، آثار و کلمات الهی توجیه میگردد توجه نشود موجب شبهه و ایراد میگردد.

نمونه آن آنچه که در کتاب مفاوضات حضرت عبدالبهاء بدان اشاره فرموده اند که در بابت از سنن الهیه است که گناه خلق را خداوند به پیامبر خود نسبت میدهد و بدین جهت عتابها و خطابهای شدید که به انبیاء شده در حقیقت متوجه خلق است نظیر آنچه در مورد گناهی که به حضرت محمد نسبت داده شده است *إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ*. که فرموده اند مقصود گناه امت است نه مظهر امر از جمله مواردی که وابسته به اصول پذیرفته شده و تشبیه شده دینی است، نسبت هائی است که در لسان انبیاء خداوند داده شده در حالیکه این صفات و نسبت متعلق به مظهر امر و پیامبر است که به جهت قربیت بین حق و مظهرش خداوند آنها را بخود نسبت میدهد و بر مبنای این اصل اساسی بسیاری از آیات الهی که بدون توجه به این اصل موجب شبهه و اعراض بوده تفهیم و توجیه میگردد.

در مورد این اصل اسنی، علاوه بر آنچه در آثار مبارکه توضیح داده شده در آثار حضرت قطره ای نیز بالصراحت بیان شده است. در کتاب بیان فارسی صفحه ۱۵ از حضرت رب اعلی روح ماسواه نداه آمده است:

و امروز که روز ظهور من است بنفسه که بنفسه ظاهر شده این ذکر بنفسه مانند ذکر کعبه است که بیت خود خوانده والا از برای ذات من نه اولی است و نه آخری و نه ظهوری است و نه بطونی بلکه آنچه راجع به این نفسی که از قبل من آیات مرا تلاوت مینماید شود راجع به من میشود و آنچه راجع باو نمیشود راجع بمن نمیشود اینست ظهور من بنفسه و بطون من بذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست و اعلائی از این متصور در بیان نمیشود.

در آثار اسلامی نیز در اصول کافی جلد اول صفحه ۱۴۴ از حضرت صادق در تفسیر آیه مبارکه *فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ* آمده است: *قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَأْسِفُ كَأَسْفِنَا وَلَكِنَّهُ طَمَعُ أَوْلِيَاءِ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَيَرْضُونَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مُرَبُّوهُمْ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَانَفْسِهِ وَسَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدَّعَاةَ إِلَيْهِ وَالْأَوْلِيَاءَ عَلَيْهِ وَقَالَ وَمَنْ بَطِعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ قَالَ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ تَوَقُّ أَيُّدِهِمْ نَكَلٌ هَذَا وَشِبْهُهُ عَلَى مَا ذَكَرْتُ لَكَ.*

و خلاصه کلام آنحضرت اینست که برای خداوند نه تأسفی است و نه رضائی و نه سخطی بلکه او برای خود اولیائی اختیار نموده که سخط و غضب و رضا و تأسف آنها را بخودش نسبت داده چنانچه در قرآن اطاعت رسول را اطاعت خود و بیعت با او را بیعت با خود خوانده است و نظائر این امور همه از این قبیل یعنی هرچه در قرآن و آثار دینی نظیر آیه *فَلَمَّا آسَفُونَا* که تأسف را به خدا نسبت داده و با دست و بیعت کردن و غضب و رضا و نصرت و . . . امثال آن به خداوند نسبت داده شده، همه اینها صفات مظهر الهی است که خداوند بخود نسبت داده

است. و بدین طریق آنچه در آثار مبارکه، مفاهیم آن ثقیل و صعیب مینمود و با دید ظاهری قابل درک نبود یا این توضیحات کاملاً روشن و واضح میشود و مقصود اصلی از کلام مظهر الهی که مبتنی بر این اصل ذکر شده درک میگردد.

از آن جمله است بیان مبارک که فرموده است: **إِنَّ عَلِيًّا قَبْلُ نَبِيلِ ذَاتِ اللَّهِ وَكُنُوتِهِ**. در این بیان خداوند ذات مظهر الهی را ذات خود خوانده. نظیر آنچه در خصوص عهدی که با ابراهیم و اسمعیل ذکر نموده است که بنتی که بدست خلیل خود ابراهیم بنام نموده بجهت قربت با او آن را بیت خود نامید. **"وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَاسْمَعِيلَ أَنْ ظَهَرَا بُنْتَىٰ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (بقره ۱۲۵)** و همینطور و بر همین اساس در بیان مبارک **قِيلَ سَعْنَىٰ** جمله **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمَسْجُونُ الْفَرِيدُ** که مذکور گردید این وحی الهی وندای آسمانی است بجهت قربت با مظهر خود سجن او را سجن خود خوانده است.

چنانچه خون حضرت سید الشهداء را نیز بهمین جهت خون خود خوانده و در زیارت آمده است **يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ (مفاتیح الجنان زیارت حضرت سید الشهداء ۶)** و دست فرستاد خود را که بر روی دست بیعت کنندگان بوده باز بهمین جهت دست خود خواند و فرموده است **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ (سوره فتح ۱۸)** "استناد به آیات محکمت یا متشابهات در استدلال نقلی"

معمولاً در ادیان قبل چون بر اساس گفته‌های خود شارع آیات و کلمات آنها برد و نوع محکم و متشابه نازل گردیده و این امر با آیات متعدده در کتب مقدسه اثبات گردیده است. بنابراین در استدلال لاتی که در دینت در اثبات امری از امور شریعت از جانب مؤمنین و یارده امری از این امور از جانب منکرین صورت میگیرد باید ابتدا مشخص شود که آیه مورد استناد از کدام یک از این دو نوع است. اگر از محکمت است که قابل استناد، و استدلال، اما اگر از متشابهات است چنین آیاتی از کتب مقدسه قبل بهیچوجه نمیتواند مبنای استدلال بر اثبات امری دینی قرار گیرد زیرا خود گوینده فرموده معنای حقیقی این کلمات را هر کسی ادراک نتواند کرد و نفوس خاصی را (راهمان) فرموده که تنها آنها قادر بر فهم کلمات متشابهات اند و استناد به گفته این نفوس که در شریعت اسلام ائمه اسلامی هستند بر توضیح و تبیین این آیات نیز بسادگی میسر نیست زیرا آنها نیز احادیثشان را که در شرح آیات متشابهات آورده‌اند بسیار دشوار و سخت خوانده‌اند و برای آن ظهر و بطنی تعیین فرموده‌اند به بیانی در این مورد از جمال قدم توجه فرمایید:

... یا اینکه خود مدعی و مقررند بحديث مشهور که میفرماید **"حَدِيثُنَا صَعِبٌ مُسْتَصْعَبٌ** و در جای دیگر میفرماید **"إِنَّ أَمْرَنَا صَعِبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ** **عَبْدٌ لِحَنَنِ اللَّهِ فَلَيْلَهُ لِلْإِيمَانِ** "و مسلم است نزد خود ایشان که هیچک از این ثلاثه در حق

ایشان صادق نیست دو قسم اول که واضح است اما ثالث هرگز از امتحانات الهی سالم
 نماندند و در ظهور محک الهی جزغش چیزی از ایشان بظهور نرسید سبحان الله با وجود
 اقرار باین حدیث علمائیکه در مسائل شرعی هنوز در ظنّ و شکند چگونه در غوامض مسائل
 اصول الهیه و جواهر اسرار کلمات قدسیه اظهار علم مینمایند.

استقرا : حجتی است که در آن ذهن جزئیات متعدده را تحقیق کند و از آنها حکم کلی صادر نماید (حرکت ذهن از خاص به عام برخلاف قیاس که از عام به خاص است) مثل اینکه پس از تحقیق در این موضوع که تمام حیواناتی که دیده ایم هنگام جویدن فك پائین خود را حرکت می دهند و از آن این قاعده کلی را نتیجه بگیریم که تمام حیوانات فك پائین خود را در هنگام خوردن حرکت می دهند .

استقرا تام وقتی است که افراد مورد نظر محصور و محدود باشد مانند مدار بهیضی فك تك ستارگان منظومه شمسی اما استقرا ناقص وقتی است که افراد مورد نظر نامحدود است و ما فقط تعدادی از آنها را متصرف به صفتی می کنیم و سپس تعمیم می دهیم . مثل اینکه در انتهای سرشماری شهری ملاحظه می کنیم که همه خانواده هائی که تاکنون به آنها مراجعه کرده ایم مسلمان بوده اند و آنگاه حکم می کنیم که همه خانواده های شهر مسلمانند .

مثال آن از آثار - مطلبی که در ایقان مبارك راجع به ظهور غلامتی در سما ظاهره قبل از ظهور هر نبی است که باستناد به زمان خلیل "ابراهیم" و زمان کلیم "موسی" و زمان عیسی و زمان حضرت محمد ، حکم به ظهور این علامت در زمان کلیه آنها شده است . صفحه ۴۸ کتاب مستطاب ایقان " و مقصود از سما " سما ظاهره است که قریب ظهور آن فك سموات معدلت و جریان فك هدایت بر بحر عظمت در آسمان نجمی بر حسب ظاهر پیدا می شود که پیشتر است خلق سموات را بظهور آن نیر اعظم و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر می شود که پیشتر است اهل ارض را به آن فجر اقوم اکرم و این دو علامت در سما ظاهره و سما باطنه قبل از ظهور هر نبی ظاهر گشته چنانچه شنیده اید "

تمثیل : حجتی است که در آن حکمی را برای چیزی از راه شباهت آن با چیز دیگر معلوم می کنند (حکم از جزئی به جزئی) بعبارت دیگر وقتی دو چیز وجه اشتراك با وجه شباهتی داشته باشند حکم می کنیم که در نتیجه آن وجه اشتراك نیز همانند خواهند بود . مثلاً از اینکه کره مریخ مانند زمین دارای آب و هوا است حکم می کنیم که مانند زمین دارای موجودات ازنده نیز هست .

در آثار نیز مانند تمثیلاتی که در خصوص عالم انسانی به عالم جنات و عالم نیات و عالم حیوان شده فی المثل از لحاظ عدم ادراک مادی وین مقام مافوق خود را که بدین لحاظ استدلال شده که انسان نیز مانند حیوان که مقام مافوق خود یعنی انسان را درک نمی کند او نیز چنین است پس قادر به درک مقام الهی نیست .

برهان اتی و برهان لئی : برهان لئی آن است که در آن از علت بی معلول برده شود و به عبارت دیگر برهانی است که حدّ وسط آن علت وجود اکبر برای اصغر باشد بنابراین برهان لمّ تنها علت اجتماع دو طرف نتیجه را در ذهن بیان نمی‌کند بلکه علاوه بر آن موجب اجتماع دو طرف نتیجه را در وجود نیز بیان می‌کند . یعنی معلوم می‌دارد که چرا فی نفسه چنین است بنابراین حدّ اوسط آن هم علت تصدیق به نتیجه است و علم علت وجود نتیجه زیرا که حدّ وسط علت اکبر است مثلاً در اطراف دهی پشه مالا را می‌بینیم و حکم می‌کنیم به اینکه اهالی آن ده به مالا را مبتلا هستند یا از تجزیه خون و ادرار یا ترشح سینه به مرض قفسه یا نارسانی کبد و کلیه یا مرض سل و امثال آن می‌بریم . این شخص در ترشح سینه اش باسیل دوکخ وجود دارد - کسی که در ترشح سینه اش باسیل دوکخ وجود داشته باشد معلول است پس این شخص معلول است .

در برهان اتی برعکس برهان لئی از معلول بی به علت می‌برند مثلاً از رنگ زرد و سرفه خشک و تپه که قطع نمی‌شود حکم به معلول بودن می‌شود . برهان انّ تنها علت اجتماع دو طرف نتیجه (اصغر و اکبر) را در ذهن تصدیق بدان را بیان می‌کند و خلاصه بوسیله آن انسان درمی‌یابد که چرا تصدیق بدان واجب است اما علت اینکه چرا فی نفسه چنین است بیان نمی‌شود در صورتیکه برهان لمّ هم علت وجود مطلوب را بیان می‌کند و هم علت تصدیق به آن را .

مثالی برای آن از آثار - کلمات نازله در امر مبارک خلاق است - هر کلمه ای که دارای خلاقیت است کلمه الهی است پس : کلمات نازله در امر کلمات الهی است . این برهانی است اتی نه لئی زیرا از معلول بی به علت برده ایم چون خلاقیت معلول است و الهی بودن علت در حالیکه در مثال گذشته در موضوع قیاس استثنائی بعکس آنست در مثال زیر برعکس از علت بی به معلول می‌بریم .

بعضی از افراد که حرفی از علم ندیده اند به معرفت حق فائز گشتند - هر کس به معرفت حق فائز شود صفت عالم در حق او صادق است - پس بعضی از افراد که حرفی از علم ندیده اند صفت عالم در حق آنها صادق است . در اینجا معرفت حق باعث صدق صفت علم در حق آنان شده است هم در حقیقت و نفس الامر و هم علت دانش ما به آن شده است .

وحدت هشت گانه در تناقضی : در تناقض هشت وحدت شرط دان - وحدت موضوع و محمول و مکان ، وحدت شرط و اضافه جز و کل - قوه و فعل است در آخر زمان وحدت موضوع و محمول مانند فردوسی شاعر رزمی است - فردوسی شاعر رزمی نیست

عدم وحدت موضوع: مانند فردوسی شاعر رزمی است - سعدی شاعر رزمی نیست .
 عدم وحدت محمول: فردوسی شاعر رزمی است - فردوسی شاعر بزمی نیست .
 عدم وحدت شرط: آتش بشرط مجاورت چوب را می سوزاند - آتش بشرط عدم مجاورت چوب را نمی سوزاند .

عدم وحدت زمان و مکان: فردوسی در زمان کودکی شاعر رزمی بود - فردوسی در زمان پیری شاعر رزمی نبود .

مثال آن در آثار مبارکه

۱- نسبت تناقضی که به بیانات مبارکه که برخی حاکی از مقام عبودیت و برخی حاکی از مقام الوهیت است مشمول این عدم وجود شرط است یعنی در اینجا وحدت موضوع وجود ندارد تا صدق و تناقض نماید اگر هر دو نوع بیان یعنی بیان عبودیت و الوهیت هر دو مربوط به همگن بشری جمال قدم بود تناقض وجود داشت اما چون بیاناتی که در خصوص الوهیت است از ذات غیب است و جمال قدم ناظر آن ، بنابراین وحدت موضوع وجود ندارد و تناقض نیست .

جمال قدم من فرمایند انی عبدالله - خداوند من فرمایند انی انا الله

۲- نسبت تناقضی که در خصوص دعاوی مختلفه به حضرت اعلیٰ داده اند که در - جایی خود را امام و در جایی رسول و در جایی باب نامیده در این جا نیز توجه به وحدت - محمول نشده است زیرا این مقامات همه دارای يك معنی است زیرا مقصود از باب باب الله است که با مقام رسالت منافات ندارد و مقصود از امام نیز در اینجا مقام ولايت مطلقه است که با رسالت یکی است چنانچه ابراهیم را خداوند نیز امام خواند بنابراین تناقضی نیست .

نسبت تناقضی است که ظاهراً در خصوص نفی ادعای بابیت در ابتدای ظهور در بیانات حضرت نقطه اولی در مسجد وکیل داده شد . که فرمودند من ادعای بابیت ندارم که در اینجا چون وحدت محمول وجود ندارد پس تناقضی نیست .

من ادعای بابیت (باب الله) دارم . من ادعای بابیت (باب صاحب الامر) ندارم (زیرا من خود صاحب الامر هستم)

۳- نسبت تناقضی است که به امین بیان مبارک داده شده " فاتبعوا حد و الله التسی فرضت فی البیان " که در لوح احمد است با آنکه در جایی دیگر حکم به نسخ بیان شده .
 در اینجا وحدت زمان وجود ندارد زیرا این حکم قبل از نزول کتاب اقدس بوده و با نزول کتاب اقدس حکم بیان نسخ شد نه قبل از آن .

۴- نسبت تناقضی است که در مورد مقام بحیمی صبح ازل ذکر شده که چگونه او را در مقامی در حد رضایت و مرآتیت ذکر نموده و در مقامی او را اهل نار دانسته اند .
رفع این تناقض بدینصورت است که وحدت شرط در اینجا موجود نیست زیرا شرط و صابست اقبال به من بظهره الله بوده که چون انجام نشد همانند مرآتی است که به نور پشت نمود . از ان نورانیت و انعکاس نور بی بهره می گردد بنابراین با عدم وجود وحدت شرط تناقضی نیست .

بحیمی از نور الهی بهره مند است بشرط اقبال به شمس حقیقت
بحیمی از نور الهی بهره ای ندارد در صورت ادبار به شمس حقیقت

مثال جهت مغالطه در آثار نمونه های آن در جزوه نکته ها در استدلال آمده است .
منابع جهت یافتن مثالهایی در خصوص قیاس و استقراء و تمثیل :
کتاب فرائد - مکاتیب جلد ۱ و ۲ - بعضی از الواح استدلالیه اند - مفاوضات -
جهت یافتن مثالهایی در تناقض کتب رتبه که تناقضاتی به فکر خود به امر مبارک نسبت داده اند
معمولا " در بیشتر این کتب چنین نسبت هائی موجود است .